

ضرب المثل ها و اعتقادات

مشهور مازندرانی

تبرستان
www.tabarestan.info

آنسال عاروس خور ره ونه سال دیگر بشتن

حسن کل مدرسه نشیه اساکه شیه جقمعه ور خوارده

سفره ستر استگن اگر رد بق بون سره مهنون انه

مرد آورنده: اسماعیل خورشیدیان میانائی



قیمت ۲۶۰۰ ریال



ضرب المثل ها و اعتقادات مشهور مازندرانی

گردآوری از:

اسماعیل خورشیدیان میانائی

از ساری

فهرست

صفحه	عنوان
۵	پیشگفتار
۷	سخن مؤلف
۱۱	تطبیق حروف لاتین با فارسی
۱۲	نشانه‌های اختصاری
۱۳	مصدر فارسی و مصدر مازندرانی
۱۷	ضرب‌المثل
۱۱۱	اعتقادات
۱۳۱	آواشناسی

زبان شیرین مازندران، میراث دیرپایی است که از نیاکان و پیشینیان ساکن مازندران که در مسیر تحولات تاریخی فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر نهاده و تطوراتی در جهاتی تکامل یافته، تا به شکل امروز خود رسیده است.

مازندران که جای جایش، رازی را نهفته دارد و قدمتی دیرینه که اماکن معتبره، مساجد و کاروانسراهای آن چند سال است که مورد نظر باستان شناسان و تاریخ نویسان و محققین است و نیز سلسله‌های حکومتی بیشمار را در خود جای داده است.

مازندران که طراوت و سرسبزیش جای جای آن الهام بخش شاعران و نویسندگان بیشمار بود. در این راستا ضرب‌المثل‌های آن نیز شیرین و دلپذیر است پس بر هر فرد مازندرانی واجب است که فرهنگ و اصالت قوم خویش را زنده نگهدارد و در اشاعه آن کوششی بیدریغ نماید، هر فرد مازندرانی باید بکوشد که فرهنگ غنی و اصیلش دستخوش حوادث روزگار و تهاجم فرهنگی نشود زیرا که از قلب مازندران بعد از نفوذ فرهنگ اسلامی نویسندگان، شاعران و هنرمندان زیادی اثرهای پرارگی در زمینه ادب، هنر، فلسفه، عرفان و سایر شاخه‌ها و رشته‌های علوم پدید آورده که از نظر درجه در زمره ارزش‌های مهم مدنیت

آدرس: ساری دخانیات - خیابان شهید پورابراهیمی - کوچه دهم - پلاک ۹۸

ضرب‌المثل‌ها و اعتقادات مشهور مازندرانی

ناشر : اسماعیل خورشیدیان میانانی

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار : اردیبهشت ۱۳۷۳

نوبت چاپ : اول

حروفچینی : آویشن

فیلم و زینک : شفق ساری

چاپ و صحافی : شفق ساری

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر می‌باشد.

بشری به شمار می آیند که بحث در پیرامون ارزش های والای چنین آثاری و فرهنگی جای تحقیق بیشتر و مقوله ای جدا از مقوله حاضر دارد و بسی جای تأسف است که بعضی از مردم مازندرانی نمی توانند تکلم نمایند و یا در خود نمی بینند که به این زبان سخن بگویند و یا صحبت کردن به زبان مازندرانی را عیب می شمارند.

بنده بخاطر علاقه و عشقی که به فرهنگ مازندرانی داشتم بهتر آن دیدم که کتابی نوشته و فرهنگ اصیل مازندرانی را زنده نگه داشته تا این جملات کوتاه همیشه زنده و به جای فرهنگ و ضرب المثل های فارسی بکار رود و اینجانب پاره ای از ضرب المثل های شیرین و اعتقادات مازندرانی را تقدیم حضور مردم خوش زبان مازندرانی و هموطنان عزیز خویش می نمایم.

سخن مؤلف
تبرستان

www.tabarestan.info

در آغاز می خواهم در مقدمه شروع کارم با مردم فرهنگ دوست و عزیزم سخنی بگویم که از دیرباز و عهده که نوجوان و دانش آموز بودم بنا به توجه و علاقه ای که به فرهنگ و زبان مازندران داشتم بهر نکته نادر و یا جملات قصار و شیرین مازندرانی برمی خوردم از آن به آسانی نمی گذشتم، در حافظه خود نگهداشته و یا آنرا یادداشت می کردم و به خاطر علاقه وافر که در این امر از خود نشان می دادم دقیقه ای در ضبط اصطلاحات و همچنین دویته ها و آداب و رسوم فروگذاری نمی کردم. در هر مجالس و محافل و گذرگاهها و یا در مجالس دوستانه شرکت می کردم و یا در درون وسایل نقلیه می نشستم هر چه از زبان مردم شعری یا ضرب المثل و یا هر جمله شیرین می شنیدم آنها را بخاطر می سپردم یا در دفترچه ای که به همراه داشتم یادداشت می کردم و هنوز آن فیشها و نمونه های فراهم آمده یادآور خاطرات گذشته ام می باشد و از سه سال پیش دیگر تصمیم به ساختن یک کتاب کردم تا این آداب و رسوم مازندرانی برای همیشه در تاریخ مازندران باقی و زنده بماند، گروهی از همکاران عزیز در این امر مهم جداباً من همکاری نمودند و در جمع آوری این ضرب المثلها لحظه ای دریغ نورزیدند و ذوق خوبی را از خود نشان داده اند و علاوه بر متقبل شدن این زحمت واقعاً

ما را تشویق در پیشرفت این کار می نمودند در همین جا از همه آنها تشکر می کنم و همچنین توفیقات بیشتری را برای این عزیزان از پیشگاه باری تعالی مسئلت می نمایم.

در اینجا در خود لازم می بینم که برای خوانندگان عزیز توضیح دهم که بنده برای آشنائی بیشتر به مطالعه کتابهایی که در این امر البته نه چندان فراوان و موجود که در استان نوشته شده است با علاقه وافر به مطالعه آنها پرداختم و هر چه بیشتر می خواندم اشتیاق من نسبت به پیشبرد این امر بیشتر و افزونتر می گردید، الحق که در برابر دیدگانم دریایی از حکمت و ادب مازندرانی را مشاهده نمودم و یواش یواش در امواج بیکران آن قرار گرفتم و تا آنجائیکه توانستم گوشه هایی از آن ضرب المثلها و اعتقادات را که کاربرد بیشتری در این دیار دارد جمع آوری نمایم علاوه بر آن لغاتی که در این ضرب المثلها و اعتقادات بکار رفته به صورت فرهنگ لغات مازندرانی در آورم و با شرح و توضیح بر هر یک از این کلمات که معادل فارسی آنها از فرهنگ معین بیرون آورده و به صورت آواشناسی در آورده و در پایان کتاب جای دهم که اگر خواننده محترم می بخواند معنی لغات را با توجه به لهجه صحیح بیابد به آن مراجعه کند تا با مشکلی روبرو نگردد.

با وجود سن کم چون در خود زود می دیدم تا توان آنها بیابم که دست به خوشه چینی و یا انتشار آثاری پرمایه و به یاد ماندنی بزنم و لازمه کار را در این می دیدم که در این مسیر گامهایی برداشته و سپس دست به چنین کاری بردارم و با این وجود چون دیده بودم که مردم اصالت خود را از دست داده اند به جای ضرب المثلهای شیرینی که پایه گذار و بینانگذار آنها پدران و مادران و اجدادشان بودند به فراموشی سپرده اند و یا با فرهنگ غرب و شهری آشنایی پیدا کرده اند و با اینها انس و خو گرفته اند.

بنده در خود لازم دیده ام که برای حفظ این امر دست به جمع آوری اینها بزنم تا هیچگاه اینها را از اذهان خود دور نسازیم و همیشه آنها را در تاریخ مازندران پایدار و حفظ نگه بداریم طی این چند سال که به نقاط مختلف شهر و روستا رفته و یا دوستان عزیزی که در آن شهر و روستا مشغول تدریس بودند برای اینجانب از دانش آموزان و مردم همان منطقه

جمع آوری نمودند و موفق شدم تا انبوهی از این ضرب المثلهای روستاها و شهرهای دور و نزدیک و همچنین اقلیتهای قومی و مذهبی را گردآوری نمایم در حالیکه دامنه آنها وسیع و از حدود توانایی فردی مثل من خارج است که بتوانم همه آنها را جمع آوری نمایم، با این وجود در این راستا هرگز تصور نمی کردم روزی حریف میدان شده و موفق به گردآوری این مقدار و یا پاره ای از آنها شوم و از مجموع گردآورده های خود مختصری را دست چین کرده و دفترهای آن فراهم سازم.

دست به چنین کاری زده ام هرگز نشانه دانایی بنده نیست بلکه بطوریکه خوانندگان محترم ملاحظه می فرمایند در این کوشش قصد بنده فقط ارائه ضرب المثلها و اعتقاداتی است که در حال حاضر بر سر زبان مردم بوده و است تا آنجائیکه ممکن بود سادگی در بیان شرح آن رعایت نموده تا اینکه اگر خواننده و جوینده ای بخواهد به آن مراجعه نماید و یا چنانچه کاربرد زمانی مثلها را خواستار باشد سهولت بتواند از این کتاب استفاده ببرد در اینجا لازم به توضیح است که خدمت خوانندگان عزیز عرض بنمایم که بعضی از این کاربرد ضرب المثلها نمونه ای از کاربردهاست چون در گویشهای مازندرانی و لهجه آنها منطقه به منطقه فرق می کند ممکن است که در هریک از این منطقه هر ضرب المثل مطابق دید مردم همان منطقه کاربرد پیدا کند اما در نوع خود ضرب المثل هیچ تفارتنی وجود ندارد بلکه ممکن است در تلفظ کلمات با هم فرق داشته باشند من سعی نمودم که یکی را به عنوان نمونه که ضرب المثلها در چنان موقعیتی کاربرد پیدا می کنند بنویسم همانطوریکه گفته ام این کار من بخاطر بی توجهی بعضی از مردم یا بخاطر فراموشی بعضی از ضرب المثلهای اصیل مازندرانی، صورت گرفته است یکی از علل اقدام بنده همانست که بر اثر تحقیقات جدیدتر اثری را فراهم کنم که ضمن معرفی و شناساندن ضرب المثل سایر شهرها و منطقه ها و روستاهای مازندران آن مقداری از مثلها که در زبان عوام و خواص مردم است و آنچه برای گویشها آشناست تهیه کرده و در معرض دید خوانندگان و جویندگان قرار دهم در پایان لازم می بینم که توضیح دهم که تهیه و گردآوری این کار نوعی آزمایش برای خدمت کردن به فرهنگ شیوا و شیرین مردم مازندران

جدول تطبیق حروف لاتین با حروف فارسی

ā	آ	z	ز	(ذ.ض.ظ)
i	ای	ž	ژ	
ū	او	s	س	(ث.ص)
ā	آ	š	ش	
ā	آ	γ	غ	(ق)
o	و	f	ف	
b	ب	k	ک	
p	پ	g	گ	
t	ت	L	ل	(ط)
j	ج	m	م	
č	چ	n	ن	
x	خ	v	و	
d	د	h	ه	(ح)
r	ر	y	ی	

بوده است و اگر خدا توفیقات بیشتری را به این بنده عاجز عنایت فرماید با دلگرمی بیشتری در انتشار یادداشت‌هایی که در زمینه دیگری فراهم نمودم و زحمتهای فراوانی در آنها کشیده‌ام پردازم امیدوارم با گرفتن استعانت و یاری از دوستان عزیز و مردم خوب مازندران و حمایت معنوی وزارت محترم ارشاد اسلامی در این امور، توفیقات بیشتر و بهتری در جهت گام برداشتن در مسیرهای دیگر بدست آورم.

درخاتمۀ سخنم جا دارد که از پدر و مادر خوب و مهربان و عزیزم که بنا به سعه صدر و بزرگواریشان نه تنها مشوق و راهنمایم در این امر مهم بودند بلکه با ذوق و علاقه وافری که داشتند با گشاده‌رویی مرا یاری نمودند تا لهجۀ صحیح و گویش درست این ضرب‌المثلها و اعتقاداتها و حتی معانی لغات را بنویسم، در پایان از کمکها و زحمتهای بیدریغ‌شان در این مدت سه سال که اراده مصمم در پدید آوردن کتاب در من بوجود آمد و شب و روز به فکر کردن و جابجا کردن و تنظیم کردن اینها می‌پرداختم با من بشینند و مرا در موفقیت کارم امیدوار بسازند عاجزانه تشکر می‌کنم و این هدیه ناقابل را تقدیم پدر و مادر خوب خود می‌نمایم.

اسماعیل خورشیدیان میانانی

زمستان - ۷۱

نشانه اختصاری	مفهوم	ص فا	صنت فاعلی	مصدر فارسی	مصدر مازندرانی
اس	اسم	ص مر	صنت مرکب	آمدن	بیموین
اس پر	اسم پرنده	ص مف	صفت مفعولی	آوردن	بیاردن
اس جان	اسم جانور	ص نسب	صفت نسبی	افتادن	دکتن
اس حی	اسم حیوان	صو	صوت	انداختن	دیم بداین، دپنگوین
اس استف	اسم استفهام	ضم (ض)	ضمیر	استادن	هرسائن، هرستان
اس صو	اسم صوت	عد	عدد	ماختن	بواختن
اس فا	اسم فاعل	فار	فارسی	برخاستن	هرسائن، هرستان
اس گیا	اسم گیاه	فع	فعل	بردن	بوردن
اس مر	اسم مرکب	فعاه	فعل امر	برگشتن	بوردگرتین
اس مص	اسم مصدر	فع پیش	فعل پیشوندی	بریدن	بورین
اس مک	اسم مکان	فع مض	فعل مضارع	بستن	دوستین
اس مه	اسم مهمل	فع مر	فعل مرکب	بخشیدن	ببخشین
پر	پرنده	ق	قید	بودن	دکتن
پس	پسوند	ق مر	قید مرکب	بوسیدن	ببوسی
پیش	پیشوند	ق نث	قید نفی	پاشیدن	پباشین
جان	جانور	ماز	مازندرانی	پختن	بپتن
حا مص	حاصل مصدر	مص	مصدر	پراکندن	هماجین
حر	حرف	مص ماز	مصدر مازندرانی	پرسیدن	بپرسی
حی	حیوان	مص فار	مصدر فارسی	پریدن	بپرستین
شر	شرط	مص ل	مصدر لازم	پسندیدن	بپسندی
شبه جم	شبه جمله	مص م	مصدر متعدی	پوسیدن	بپستین
ص	صفت	مض	مضارع	پوشیدن	دپوشین

dāšten	داشتن	داشتن
donesten	دانستن	دانستن
badezziyen	دزدیدن	دزدیدن
badūten	دوختن	دوختن
badūšten	دوشیدن	دوشیدن
dobahiten	دوبهیدن	دوبهیدن
badiyen, haršiyen	بدی، هارشی	بدی، هارشی
baresendiyen	برسندی	برسندی
baresiyen	برسی	برسی
burden	بوردن	رفتن
baremesten	بریستن	رمیدن
dakelesten, dašendiyen	دکلیستن، دَشِنْدِی	ریختن
bezāen	بزاین	زائیدن
bazoen	بزوین	زدن
basosten	بَسْتِن	سائیدن
besāten	بَسَاتِن	ساختن
bespāresten	بَسپَارِستِن	سپردن
basrosten	بَسْرُستِن	سرودن
besanjiyen	بَسَنجِی	سنجیدن
basūten	بَسُوْتِن	سوختن
basūzendiyen	بَسُوْزَنْدِی	سوزانیدن
baiyen	بَیْنِی	شدن
bešmāresten	بَشْمَارِستِن	شمردن

dapijendiyen	دَپِجَنْدِی	پیچیدن
bātetēn	بَتَتِن	تابیدن
betāšiyen	بَتَاشِی	تراشیدن
batersiyen	بَتَرِسی	ترسیدن
baterkesten	بَتَرِکِستِن	ترکیدن
tonesten	تُونِستِن	توانستن
bajūšiyen	بَجُوْشِی	جوشیدن
bajosten	بَجُستِن	جویدن
bečāpesten	بِچَاپِستِن	چاپیدن
bačerxiyen	بَچَرِخِی	چرخیدن
bačeresten	بَچَرِستِن	چریدن
demāsendiyen	دِمَاْسَنْدِی، بَچَسَبِی	چسبیدن
bačkelesten	بَچَکِلِستِن	چکیدن
bačiyen, dačiyen	بَچِی، دَچِی	چیدن
bakosten	بَکُستِن	خاریدن
baxriyen	بَخَرِی	خریدن
rošdaketen	رُش دَکِتن	خزیدن
baxāten	بَخَوَاتِن	خوابیدن
bexāsten	بَخَوَاسْتِن	خواستن
baxondesten	بَخَوَنْدِستِن	خواندن
baxorden	بَخَوَرْدِن	خوردن
baxendesten	بَخَنْدِستِن	خندیدن
hedāen	هَدَاِئِن	دادن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نیرستان
www.tabarestan.info

(Ī)

آب به اِمام حُسینِ نَدَنه، تَش به یَزید

موقعی که فردی خیلی خیس باشد و چیزی را به کسی ندهد این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آدم که شانس دُارَنه ونه کُزُک یَک لِیَنگِ سَرِ مَرغانِه کَانَدِه

موقعی که کسی شانس خوبی داشته باشد این ضرب‌المثل را برایش بکار می‌برند.

آدم چَلَش رُوزِی دِ بَار چاشْت خُوارنه

موقعی که کسی از روی خسیسی دوبار کاری را انجام دهد این ضرب‌المثل را برای او بکار می‌برند.

آدم که شونس نِدَارَنه، فَالُودِه دَنَدُونِ اِشکِنِه

موقعی که کسی کم شانس باشد و اتفاقاتی زیادی برای او پیش بیاید. این ضرب‌المثل را بکار می‌برد.

آدم یَک رُوزِه مِلَاتُونِه

موقعی که کسی بخواهد بچه‌اش را یک روزه تربیت کند و بچه تربیت نشود. این ضرب‌المثل

bašosten	بُشُستِن	شستن
bešnāsiyen	بِشَناسِیَن	شناختن
bešnāsten	بِشَناستِن	شنیدن
beškesten	بِشِکِستِن	شکستن
barūten	بَرُوتِن	فروختن
bekāresten	بِکَاَرِستِن	کاریدن
bekāšten, dekāšten	بِکَاشتِن، دِکَاشتِن	کاشتن
hākārden	هَاکَاَرْدَن	کردن
bakešiyen	بِکِشِیَن	کشیدن
bakendesten	بِکِنْدِستِن	کندن
bakošten	بِکُشتِن	کشتن
bahiten	بِهیتِن	گرفتن
bihešten	بِیهِشتِن	گذاشتن
vāhākārden	وَاهاکَاَرْدَن	گشودن
bāūten, bāhūten	بَاوُتِن، بَاهُوتِن	گفتن
lobazoen, dameten	لُوبَزوئِن، دَمیتِن	لگد کردن
demāssen	دِمَاستِن	ماسیدن
bemālesten	بِمَالِستِن	مالیدن
bamondesten	بَمُونْدِستِن	ماندن
bamerden	بَمِرْدِن	مردن
heništen	هِنِپِشتِن	نشستن

را بکار می‌برند.

آدِمِ يَنْفَهَمِ چَنگَالِ نَرَمِ

موقعی که کسی فهم و شعوری نداشته باشد. دیگران این ضرب‌المثل را درباره او بکار می‌برند.

آدِمِ زَنَدِه وَكَيْلِ وَصِي يَخْوَانِه

موقعی که کسی با یک نفر دارد حرف می‌زند دیگران بخواهند دخالت کنند و از او دفاع نمایند این ضرب‌المثل را برای او بکار می‌برند.

آدِمِ بِه شَخِن، نُو بِه رَسِن

موقعی که کسی نصیحت و حرف دیگران را گوش ندهد این ضرب‌المثل را برای او بکار می‌برند.

آدِمِ زَبُونِ بَا زَجِه وَنِه يَتَرَسِيْن

موقعی که کسی پیش از اندازه زبان باز و چاپلوس باشد این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آدِمِ بِه مَازِ خَوَاخِرِ وَنِه، بِه هِمَسَا يِه نُوْنِه

موقعی که کسی همسایه‌های خوبی داشته باشد این ضرب‌المثل را برای دیگران بکار می‌برند.

آدِمِ بِه غَمِ دِرِيَايِ اَنَّا وَنِه زَنَدِ يِه

موقعی که کسی بسیار بدهکار باشد و بی‌خیال باشد و از قرض گرفتن ترسد این ضرب‌المثل را در باره او بکار می‌برند.

آدِمِ دِلْ بِه نِمَازِ بُوْشِه هَزْ طَرَفِ هِرِ سِتِه قَبْلِه هَسِتِه

موقعی که کسی دلش به کاری باشد از هر راهی می‌تواند برود و به آن دست یابد.

آدِمِ تَنَبُلِ رِه بَا نُوْتَبِه بُورِ سَا يِه نُوْنِه سَا يِه شِه اِنِه

موقعی که کسی از روی تنبلی کاری را انجام ندهد این ضرب‌المثل را برایش بکار می‌برند.

آدِمِ زَنَدِه قِيَوْمِ يَخْوَانِه

موقعی که کسی بخواهد در کار دیگران دخالت بی‌مورد کند این ضرب‌المثل را برای او بکار

می‌برند.

آدِمِ عَجُولِ يَا چَاهِ كَفِينِه يَا چَلُو

موقعی که کسی خیلی عجلو باشد و در کار خود موفق نباشد این ضرب‌المثل را برایش بکار می‌برند.

آدِمِ بِه غَارِ گِينَكِ پُشْتَرِه زَنِه نُوْنِه تَبْ تَبْ صَدَا كُجَجِه اِنِه

موقعی که به فرد بی‌ننگ و عار هر چه نصیحت کنند اثری نداشته باشد این ضرب‌المثل را در باره او بکار می‌برند.

آرْدَكِه چِرْفَا رِه، نُونِ هَا كِرْدِنِ هَمِ كَا رِه

موقعی که وسیله‌های کاری فراهم باشد و انجام دادن آن کار آسان و راحت باشد این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آفَا كِه سِرِه، يَتَبِمِرِه نَصْفِه نُونِ وَ سِتِه

موقعی که ضعیفان به اندک مال و غذایی که دارند قانع باشند این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آرْدَ هَمِه جَا نُونِ جَا بِه جَا

موقعی که چیزی برای همه فراهم باشد اما استفاده از آن به صورت گوناگون باشند این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آرِ يِه مَرْدُم، نَقِشِ يَتَا رِي كَرْدُم

موقعی که چیزی مال کسی باشد و دیگران بخواهند آنرا سروسامان دهند برای او این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.

آيِسْتُونِ كِلَاغِ يِرْغَانِه هَا كُنِه مِه كِرْكِ شِه

موقعی که فردی یک کاری را انجام دهد و دیگری بگوید این کار را من کردم برای او این ضرب‌المثل می‌آورند.

آيِسْتُونِ بِه نَالِ، سِتُونِ كَانْدِه

موقعی که کسی کاری نکند و همه چیز را قحطی به حساب آورد این ضرب‌المثل را برای او

بکار می‌برند.

آسْمُونُ وَنَهْ لِحَافٍ، زَمِينٌ وَنَهْ زِيرَانْدَا زَهْ

موقعی که کسی کار نکند و سر به هوا و بی خیال باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

آسْمُونُ بِبَارِهْ، زَمِينٌ بَرْدَا رِهْ

موقعی که نعمتی برای کسی فرستاده شود و او آنرا بردارد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

آشَبَزْ كِهْ دَتَا بُوئِه، آشْ يَا سُورُ وَنَهْ يَا بِيْ نِمَكْ

موقعی که در يك کاری دو یا سه نفر دخالت کنند و آن کار درست و خوب در نیاید این

ضرب المثل را بکار می‌برند.

آدِمِ بَرِهِنِهْ اُجَهْ تَرِسِنِهْ

موقعی که کسی از انجام دادن کاری ترسد این ضرب المثل را برای دیگران بکار می‌برد.

آقَا نَوِشْتِهْ كَانْدِشْ وَرِپَشْتِهْ

موقعی که کسی چیزی بگوید دیگری عیناً همان را بنویسد این ضرب المثل را برای او بکار

می‌برند.

آكِنْدَا، آكِنْدِهْ كُو (آسَبْ)

موقعی که کسی با افرادی که نظافت را رعایت نمی‌کنند با آنها رفاقت داشته باشند این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

آنْ چِيزِي كِهْ بُخَاژْ كَانْدِهْ يَكْ رُوْزِيْ كَارْ كَانْدِهْ

موقعی که کسی در انجام کاری ناتوان باشد يك زمانی از دست او کاری بر آید این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

آنچه نَكْدِشْتِهْ، نَكْرَدِنِهْ دَوَا رِهْ

موقعی که کاری از حد خودش گذشته باشد و راه حلی نداشته باشد.

آهْ مَرْدَمِ آيِرْ كَانْدِهْ، سَرُشُوْ نَكَاژْدِهْ سَحَرْ كَانْدِهْ

موقعی که جمعی بر شخصی ظالم نفرین کنند و آن نفرین اثر ببخشد و تأثیر بگذارد این

ضرب المثل را برای آن شخص بکار می‌برند تا دیگر به کسی زور نگوید.

(الف)

اَنِيْ بِمُوْءِ زَمِسْتُونْ، كَتْ بُورْدِهْ شَلُوَارِ پِسْتُونْ

موقعی که کسی از روی نداشتن پناه ببرد این ضرب المثل را درباره او بکار می‌برند.

اَزْ اُ تِكُونْ نَخَوَارْنِهْ

موقعی که کسی از نصیحت‌های دیگران رفتار خود را عوض نکند یا حرف در او اثر نکند.

اُ تِپِلِنْدِ پِپِهْ، پِلَا شَلْ پِپِهْ

موقعی که کسی کاری را خوب انجام ندهد و به گردن دیگری بیندازد این ضرب المثل را بکار

می‌برند.

اَحْوَالْ كِهْ بَرَكْرَدْدْ اَسَبْ دَرْ طَوِيلَهْ خَرَكْرَدْدْ عَارُوشْ در جِجِلَهْ نَزَكْرَدْدْ

موقعی که کسی از نداشتن شانس خود ناله کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اُ خَوَانِهْ بَثِيرِيْ كَتِ رُودْ، زَنْ كَتِ جَا

موقعی که کسی بخواهد چیزی را انتخاب کند دیگران به او بگویند از يك جای خوب آن چیز

را انتخاب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اُ خَوَارْنِيْ، سَرِچَشْمِهْ جِهْ بَخُورْ

موقعی که کسی خودش نیاز به چیزی پیدا کند از افراد پست و فرومایه طلب نکند این

ضرب المثل را بکار می‌برند.

اُدِرِهْ كُوْزِهْ، تَشْنَا دَرِهْ دُوْرِهْ

موقعی که کسی بدنبال چیزی بگردد در حالیکه آن چیز در اطرافش باشد این ضرب المثل را

برای او بکار می‌برند.

اُدَهْوُئِهْ سِينُوْ خُوبْ كَانْدِهْ

موقعی که کسی يك کاری برای او منبع درآمد خوبی باشد و او در آن کوشش کند و موفق

باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اُرِه تیلند کاندِه تا ماهی بَنیره

موقعی که کسی میان دو نفر دعوا بیندازد و خودش تماشا کند این ضرب المثل را درباره او بکار می‌برند.

اُرِه ندیپه شلوار بند ره واکانده

موقعی که کسی به هدف اصلی خود نرسیده باشد بخواد به کارهای فرعی پردازد.

اُرِه پلِ بن چه دَر ها کاردی یا پلِ سرچه

موقعی که کسی کاری را انجام دهد و دیگران از او بپرسند آیا موفق شدی یا نه این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اُرِه نوینده وگرنه شنوغر قابلی هسته

موقعی که کسی بخاطر مسئله‌ای نتواند کاری را انجام دهد و فرصتی بدست نیآورده تا خود را نشان دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اُرَباب که سرهسته، یتیم ره یَتا لاقمه نوون وسته

موقعی که کسی خودش سیر باشد و به دیگران هم توجه داشته باشد این ضرب المثل را درباره او بکار می‌برند.

اُرِمچی شه وچه ره شوراه ورنه وه ره چش نکین

موقعی که کسی کاری را در دید عام انجام ندهد تا مورد نظر دیگران قرار نگیرد.

از ته حرکت از من بَرکت

موقعی به کسی گفته شود باید جنب و جوشی داشته باشی تا چیزی بدست بیاوری این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

از روی ناعلاجی، خر ره گوته خاتمباجی

موقعی که شخصی نیاز به چیزی داشته باشد دست به تملق و چاپلوسی بزند.

اِساکه کار به لاک برسپیه، بی لاک سفاکامبی

موقعی که کسی بخواهد خود را با محیطی که در آن است تطابق دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اِسا بدی که یک من ماست دله چند من روغن دَرِه

موقعی که کسی در انجام دادن کاری احساس خستگی کند و تازه متوجه سختی کار شود برای او این ضرب المثل بکار می‌برند.

اَسب ره هدا عَر بَنیته، ذوقچه پَر بَنیته

موقعی که کسی یک چیز خوب را با یک چیز بی ارزش عوض کند و احساس خوشحالی هم نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اَسب خوب شه جو ره شه زیاد کاندِه

موقعی که کسی یک کار خوب انجام دهد و در قبال آن کار پاداش ببیند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اَسب ره باثوتنه تیره نال ها کانیم شه دست ره جلو یازنه

موقعی که کسی نیاز به چیزی داشته باشد خودش مستقیماً طلب نماید و دیگران را نفرستد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

اِسِم گت داژنی وُشکل بد

موقعی که کسی صاحب سرمایه و پول باشد و در دادن و بخشیدن خسیس باشد.

اَسب دست ره دَرنه نال کانه خر شه دست ره جلو یازنه

موقعی که دیگران در کار و حرف دیگران دخالت بکنند.

اَسب، اَسب جا وندینه، خر ره خر جا وندینه

موقعی که به بعضی گفته شود هر کاری را به جای خود انجام دهند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اِسپنج بدست کور دَکفه کور وِره وِلَق دینه

موقعی که کسی به دست ستمگر داده شود و او به آنها زور بگوید این ضرب المثل را بکار

می‌برند.

آسپِ پِشکَشې دَنَدُونُ رِه نِشِنه

موقعی که بخواهند از کسی کار بکشند به ظاهر او نگاه نمی‌کنند.

آسِيوُ خَارُ کُنُ نَتِيپه، بَرَوُ سَرَبَنَدُ رِه خِرَاب هَاکارِده

موقعی که از کسی که کاری را وارد نباشد بخواهند آن کار را بکنند و او یک جایی خراب کند

این ضرب المثل را بکار می‌برند.

آسِيوُچې وِشَنائي چِه مِپِرِنه، حَمَمُومُ چې نَشْتِي چِه مِپِرِنه

موقعی که کسی چیزی را در اختیار داشته باشد و از آن استفاده نکند این ضرب المثل را برای

او بکار می‌برند.

آسِيوُ شُونې چَلِكِه نَوَرُ صَحْرَاشُونې وَچِه نَوَرُ

موقعی که از کسی خواسته می‌شود کاری را اندک اندک انجام ندهد این ضرب المثل را برای

او بکار می‌برند.

آيَزُ شَانَس دَارِمُ مِرِه غُوتِه شَانَسَلَا

موقعی که کسی دارای شانس نباشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اَشِكِمُ كِه وِشَنَاءِ شُو كِه وَنِه نُونُ رِه خُو وِپِنْدِه

موقعی که کسی گرسنه باشد و در خواب خیالهای باطل بکند این ضرب المثل بکار می‌برند.

اَشِكِمُ زِيَرِ دَسْتِه هَر چِه وَرِه دَكُونِي مَسْتِه

موقعی که کسی هر چه زیادت‌تر بخورد باز احساس کمی بکند این ضرب المثل را برای او بکار

می‌برند.

اَشِكِمُ رِه نِيك اُ بَزِن پُولُ جَمْعُ بُوْء

موقعی گفته می‌شود برای جمع‌آوری سرمایه در خوردن صرفه‌جویی شود این ضرب المثل را

می‌آورند.

اَطْلِسُ كَهْنِه بُوْء وَرِه چَرَمِ دِلِه نَبَنگِيَه (نَكَايَه)

موقعی که کسی را که اصل و نسبش خوب باشد با تهمتها بتوانند ارزش او را پایین بیاورند این

ضرب المثل بکار می‌برند.

اَفْتَوِيَه لَكِن دِلِه رِه اُدَكْنِي آبِ دَسْتِه

موقعی که بگویند هر چیزی بجای خود بکار می‌رود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

اِفْتَدِرِه شِه مُوسِ پَاشِ رِه شِه تَاشِنِه

موقعی که کسی خودش برای خود مشکلی درست کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اَهِي كِه دَكِلَسْتِه وَه رِه نَتَوْتِه جَمْع هَاکارِدين

موقعی که آبروی کسی برود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

اَكِه سَرَبَالَا شُونِه قورباغه اَبوعطا خُونَدِرِه

موقعی که کسی یا جاهلی از سرخوردگی عاقل به خنده در آید این ضرب المثل را برای جاهل

بکار می‌برند.

اَغِر پُولُ دَوُءِ سَبِيلِ بَالَا نُقْلُ وِنِيارُ سَارِزِه

موقعی به کسی گفته شود اگر پول باشد با آن خیلی کارها می‌شود کرد این ضرب المثل را بکار

می‌برند.

اَغِدِ دَرِيا بُورِمُ دَرِيايِ اُ خَاشَكُ گِپِرِنِه

موقعی که کسی شانس کمی داشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اَغِه وَشُونُ زَبُونُ نَتِيپُوْء، وَشُونُ رِه وَرْگُ وِشَالُ خَوَارِدِه

موقعی که کسی چرب زبان و چاپلوس باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اَغِه بَاثُورِي زَبُونُ سُوَزِنِه، اَغِه نَاثُورِي مَغَزُ وِاسْتِخُونُ سُوَزِنِه

موقعی که کسی بخواهد به دیگری تذکر دهد بترسد از اینکه او با عصبانیت برخورد کند این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

اَغِه دُونِمُ كِه نُونُ هَذَايْنِ ثَوَابِه خُوْدِمُ خَوَارِمِه كِه بَغْدَادِمُ خِرَابِه

موقعی که کسی از کسی بخواهد کاری برای او انجام دهد تا به او کمک کند آن شخص دومی

این ضرب المثل را بکار می‌برد.

أَكْبَهَ تَه سَر خَيْر دَوَّءَ تَرَه گَوْنَه خَيْر الله

موقعی که کسی از سوی شخص مقابل خود هیچ خیری نبیند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

أَكْبَه اَيْنَ چَش اَوْن چَش رَه بِدَرْدَ بَخُور دَبُو، مَيُون دِلَه رَه دِمَاغ نَبِشِينَه

موقعی که کسی از کمک کردن دیگران به خود ناامید شود این ضرب المثل را بکار می‌برد.

أَكْبَه عَلَي سَار بُونَه، دُونَدَه شِتَر رَه كُجَه دَخَايَسَنَدَه

موقعی که کسی بخواهد تجربه و ارزش خود را به دیگران نشان دهند تا دیگران وی را به انجام دادن کاری دستور ندهند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

أَلْوَات، أَلْوَاتِ پَشْتَه

موقعی که دو نفر دارای یک صفت هستند از یکدیگر حمایت و پشتیبانی کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَمِه خَاشَكِ كِلَه هَم اُسَر كَانَدَه

موقعی که کسی به آینده خود امیدوار باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

أَمْسَالِ عَارُوسِ خَوَر رَه وَنَه سَالِ دِپَكِر بَبِيتِن

موقعی که کسی بخواهد از کسی که تازه با او آشنا شد پیش دیگران از اخلاق او تعریف کند دیگران این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَمْسَالِ مِشْكَ پَار سَالِ مِشْكَ رَه يَاد دِنَه

موقعی که کسی تازه روی کاری آمده باشد و به افراد مجرب فرمان و دستوری دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

أَمْرُوز تَا نِمَاسَر، خَيْرُون نِسَا دَنَك سَر

موقعی که کسی بجای برو و هر وقت میلش باشد به خانه برگردد.

أَمْرُوز، فَرْدَا دَر كَارَه

موقعی که کسی در دادن چیزی امروز و فردا کند.

إِمَا بَا نُو تَمِي كَه كُوْتُو آدِيَمَه

موقعی که کسی به کسی احترام بکند و او قدر و ارزش احترام را نفهمد.

أَمْرُوز كَار فَرْدَا بَوَّء، دَرْدِ سَر د تَا بَوَّء

موقعی که کسی کار امروز خود را به فردا بسپرد و مشکل خود را زیاد کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

إِمَارَه طَالِح دَرَه هَر كُجَه لَمْ و لَوَاشَه، دِيَم بِه إِمَا چَكِه و شَوَاشَه

موقعی که کسی شانس خوبی نداشته باشد و هر چیز بدی که وجود دارد نصیب او شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَنْدِه مَهَر بَخُور دَه تَا أَفِي بَنِيَه

موقعی که کسی کاری را زیاد انجام داده و در آن کار صاحب فن و تجربه شده باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَنْكَبَر، أَنْكَبَر چَه رَنَك گِيَزِنَه، هِمَسَايَه هِمَسَايَه چَه فَن گِيَزِنَه

موقعی که کسی چشم به هم چشمی بکند و مطابق آن محیط رفتار کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَنْكَبَر نَبَه چَشِي كَه هَر چَه بَدِي تَه رَه وَنَه

موقعی که کسی هر چیزی را ببیند میل خوردن آنرا بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَنْدِه شَه لِبَنَكِي سَر هِرَسَتْ تَا تَه لِبَنَكِي بِن عِلْف دَر يَبَه

موقعی که از کسی خواسته شود از جای خود حرکت کند و او حرکت نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَنْدِه إِفْتَاب وَنَه كَه كَلِ كِلَه سُوَزِنَه، كُورِ پَكْفَا

موقعی که کسی بگوید چرا آفتاب نمی‌شود و دیگران به او بگویند که کفر نگو و این

ضرب المثل را برای او بکار ببرند.

أَوْنِجَه تَبْرَسْ كِه شَر و شُور دَارَنه، اَوْنِجَه تَبْرَسْ كِه كَلَه پُور دَارَنه

موقعی که کسی زیاد به خود بیالند و در داشتن چیزی یا علمی ادعای زیادی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَوْن وَقْت كِه آباذ بِيِه، عَلِي آباذ خِزَاب بِيِه

موقعی که کسی یک دوران خوبی داشت و اکنون همه آنها را از دست داده باشد این ضرب المثل را برای خود بکار می‌برد.

أَوْن وَقْت كِه تِه خَوَانِه مِه وَه يَك كَار هَا كُنِي، شِتِرِدَمْ بِنِه اِنِه

موقعی که کسی از دیگری بخواهد برایش کاری انجام دهد و او بگوید چند ماه دیگر برای تو انجام می‌دهم و برای او این ضرب المثل را بکار ببرد.

أَوْن مَا قِيعَ عَهْد رِه اُبُورِدَه

موقعی که کسی يك دوران خوشی که داشت دیگر گذشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

أَوْن وَقْت كِه تَرِه خَالِي وَنِه كَمَتِ لَوِه خَالِي وَنِه

موقعی که به کسی گفته شود که بعدها متوجه اشتباهات خود می‌شوی که کار از کار می‌گذرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

أَوَّلْ هَمْ وَشْنَا، آخِرْ هَمْ وَشْنَا

موقعی که کسی از آغاز زندگی تا پایان زندگی با مشکلاتی روبرو شود برای او این ضرب المثل را بکار ببرند.

أَوِيَا شِه رَجِ جِه دَكْتِه، هَر دِلِنَكْ تَلِه كَفِيَه

موقعی که کسی از هدف اصلی خود دور شود و با مشکلات و گرفتاری روبرو شود برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

أَوْن مُوَقِعْ عَدْلْ عَدْلْ بِيِه زَمُونْ زَمُونْ بِيِه كُچِه تَبِر بِيِه كِتَرِي كَمُونْ

موقعی که روزگار برای کسی در يك زمان خوش بوده باشد والان در سختی بسر برد و افسوس

آن دوره را بخورد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

اَيِنَجَه خَايَه حَسِيْنِه، هَر كَش اِنِه خَوَايِيْنِه

موقعی که کسی از کسی توقع داشته باشد که همیشه کمکش کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اَيِنْ شِتِرِي كِه هَمِه دَر پَلِي خَوَايِيْنِه

موقعی که کاری برگردن همه باشد که آنرا انجام دهند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند. (مثلا ازدواج کردن)

اَيِنْ دَفِعِه مَرْدِه رِه پَا كُتْ بَشُسْتِه

موقعی که کسی برای یکبار کار خوبی انجام داده باشد و موجب تعجب دیگران شده این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اَي دَاذ و بِي دَاذْ فِلَكْ هَمِه وَسْتِه لُوشْ بِيَشْتِه مِه وَه كَلِكْ

موقعی که روزگار برای یک عده وسایل راحتی فراهم کند و برای عده دیگر وسایل سختی فراهم کند اینها این ضرب المثل را بکار می‌برند.

اَيِنْ خَر نِيَه خَر دِيَكِه، پَالُونْ نِيَه رَنَكْ دِيَكِه

موقعی که کسی یک چیزی که مورد نظر است به آن دست نیابد دیگران به او بگویند که یک چیز دیگر را انتخاب کند و برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(ب)

بَا يَكْ كَلْ بَهَارْ نَوْنِه

موقعی که کسی با نشان دادن یکبار روی خوش نمی‌توان گفت که او آدم خوشرو است این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا يَشِي كِه لَاخِرْ بِيِه كَلْ وَه رِه جُولْ پَرِنِه

موقعی که کسی ضعیف باشد و کسی دیگر قوی باشد بخواهد به آنها زور بگوید برای آن کسی

که ضعیف واقع شده این ضرب المثل را بکار می‌برند.

بَاثُوْتِيْهِ بِلَا، دَكِيْتِيْهِ بِلَا

موقعی که کسی آنچه را که دیده است همه را حقیقتاً بیان کنند دیگران دست از او برندارند و مدام از او در مورد آنچه دید سوال کنند او از اینکه بلایی برای خود درست کرد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

بَا جَلُوا جَلُوا بَاثُوْتِيْ، تَكْ شِيْرِيْنُ تُوْنِيْ

موقعی که کسی با این و آن گفتن به آرزویش نتواند برسد و یا نتواند نیازش را برآورده سازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ رِهْ دَمِ حَجَلِهْ كَا شِيْئِهْ

موقعی که کسی بخواهد جلوی کسی را از همان اول بگیرد و اجازه دخالت به او ندهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

بَا مِشِيْ رِهْ عَزِيْزَتْ هَا كَارْدِيْهِ، بَا چَمِ

موقعی که کسی بتواند شخص خشمگین را با صحبت‌های آرام سازد این ضرب المثل را برای آن کسی که خشمگین بود و ساکتش ساختند بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ رِهْ هَا سَتِ پِلَا دَمِ سَرِ گِيْزِيْهِ

موقعی که کسی در حال انجام دادن کاری باشد دیگران او را در همان حال ببینند و برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ كَا تِهْ مَوْمُوْ رِهْ شِهْ پِيْزُ و مَارِ جِهْ يَادْ گِيْزِيْهِ

موقعی که بچه‌ای بد اخلاقی و بددهانی را از پدر و مادرش یاد گرفته باشد برای آن بچه این ضرب المثل را بکار می‌برند.

بَا پِيْغَامِ پَشْتِيْ اَسَبْ جُو نَخْوَارِيْهِ

موقعی که کسی برای کسی پیغام بفرستد و او برای کسیکه پیغام فرستاد کاری انجام ندهد این ضرب المثل را برای آن کسیکه پیغام برایش فرستادیم بکار می‌بریم.

بَا دِمُجُوْنِ بَدِ آفِتِ نِدَا رِيْهِ

موقعی که کسی دارای اخلاق بدی باشد و عمر زیادی بکند و دیگران بگویند او مرگ را فراموش کرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا زُ هَمُوْنُ آشُ و هَمُوْنُ كَا يِسِهْ

موقعی که کسی را هر چه نصیحت کرده باشند در او اثری نکرده باشد باز همان رفتار خود را ادامه دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ رِهْ بَاثُوْتِيْهِ تِهْ عِيْ دَوَاءِ تُوْنِيْهِ عِيْدِ رُوْزِ جَلُوا

موقعی که از کسی خواسته شود کاری برایش کند او بگوید من نمی‌توانم این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا زَارِ كِهْ رَتَكِيْهِ، كُوْچِهْ جِهْ مَعْلُوْمِهْ

موقعی که کسی از ظاهر کسی پی به باطن او ببرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا هُنِيْزُ كَلِ بَسَرِ، بِيْ هُنِيْزُ تَبِلِ بَسَرِ

موقعی که کسی زحمتکش باشد تعریف او را بکنند و کسی دیگر که تبیل باشد تعریف او را نکنند برای آنها این ضرب المثل را بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ وَا رِيْ كَمِيْنِ نَبِيْشْتِهْ تَا كَلِ تَبِيْرِهْ

موقعی که کسی در کمین دیگران بنشیند تا با کسی دعوا بيفتد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ رِهْ بَاثُوْتِيْهِ تِهْ كِشِ دَوَاءِ، وَنِهْ سَرِ خَاكِ سَنَدِيْهِ

موقعی که کسی کاری را وارد باشد از او خواسته شود که برای او انجام دهد او نرود و بخواهد وارد بودن خود را پنهان کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بَا مِشِيْ كَا تِهْ رِهْ عَزَالِ وَنَدِيْهِ، تِلَا كُوْلِهْ رِهْ بِهْ جَنَكِ شَالِ رِيْ سَنَدِيْهِ

موقعی که کسی کار مهمی را به دست افراد کاردان و با تجربه سپارند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

بَالِ بَشِكْسِيَه كَزْدِي بِلَا وَنَه

موقعی که کسی موجب زحمت دیگران شود این ضرب المثل را بکار می برد.

بَيْتِه خَرَبِيَه نَصِيْب شَالِه

موقعی که یک چیز خوبی نصیب انسانهای بد شود این ضرب المثل را بکار می برند.

بِه پَشْتِي پِيْنَج وَرَمَزْ اُ خَوَارِنَه

موقعی که بعضی از افراد بخواهند خود را در کنار دیگران قرار دهند تا به همراه آنها او هم از چیزی بهره مند گردد و وقتی موفق شد این ضرب المثل را بکار می برد.

بِچَا اِرِه وَاكَاْمِي خَوَارْمِي

موقعی که کسی در کاری احتیاط زیادی کند این ضرب المثل را بکار می برند.

بِچَا آهِن سَرْ رِه چَكُوْش نَزَنَه

موقعی که کسی دارد کار بیهوده ای انجام می دهد این ضرب المثل را برای او بکار می بریم.

بَخَوَاتِه خَرِيْس دَسْت، چُو دِنِي

موقعی که کسی دیگران را تحريك به جنگ و دعوا کند این ضرب المثل را برای کسی که تحريك می کند بکار می برند.

بَخَوَاتِه شِيْر رِه تِفَنِكِ جِه شِكَاْر كَانْدِي

موقعی که به کسی گفته شود چرا پشت سر من بدگویی می کنی این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

بِدُونِ اَسْبِ بَشِيْنِه چَا رِيْدَارِي هَا كَارْدِيْن؟

موقعی که کسی بر اثر نداشتن چیزی نتواند کاری را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می برند.

بِي دَرْدِ مِرْغَانِه هَسْتِه، بِي عَيْبِ خُدا

موقعی که کسی پیش دیگری بگوید من این عیب و درد دارم و او برایش این ضرب المثل را بکار ببرد.

بِرَا دِرِي بَر جَا قِيْمَتِ بُرْغَالِه هَفْتَصَد دِيْنَارْ

موقعی که فروشنده با کسی تعارفی داشته باشد و جنس خود را با آن قیمتی که تعیین کرده کمتر بفروشد خریدار این ضرب المثل را بکار می برد.

بُرْمِه رِه چَش خَوَانِه، خَنْدِه رِه خُوْش خَالِي

موقعی که هر چیزی را در جای مناسب خود انجام بدهند این ضرب المثل را بکار می برند.

بُرْهِنِه اَز اُنْتَرِيْسِنِه

موقعی که کسی از هیچ چیزی ترسد این ضرب المثل را بکار می برد.

بِرَا دِرُونِ حَنْكِ هَا كُنِيْن، اَبْلَهُونِ بَاوَر (بُور) هَا كُنِيْن

موقعی که محال باشد يك امر غير ممكن صورت بگیرد این ضرب المثل را بکار می برند.

بِرْ دَرِه سَمِيْرَقَنْد كَلِه پَارْ جِه يَك مِيْن چَنْد

موقعی که کسی بخواهد کاری را انجام دهد اما ارزش آن کار را نداند برای او این ضرب المثل را بکار می برند.

بِرْ رِه كِه مَرَكْ بَشِيْتِه، چَبُونِ چَاشْت رِه خَوَارِنَه

موقعی که کسی از دست دیگران نتواند براحتی کاری را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِرْ رِه غَمِ جَانْ، قِصَابِ رِه غَمِ بِي

موقعی که هر کسی به فکر خودش باشد این ضرب المثل را برای آنها بکار می برند.

بِرْ كَاكَاكْ، آدِمْ كُشِيْنِه

موقعی که ممکن است يك عامل كوچكي موجب مرگ کسی شود و بخواهند کسی را از شوخی و دعوا با دیگران باز دارند این ضرب المثل را بکار می برند.

بِرْ گُونِه مِرِه بَكُشْتِيْن جِه دَرْدِ تَكَاَنْدِه، مِرِه مِيَسْتِ هَا كَارْدِيْن جِه دَرْدِ كَاَنْدِه

موقعی که کسی را كمك بکنند و در دادن آن، او را مَت کنند این ضرب المثل را بکار می برد.

بِرْ وَنِه خِجَالِيْتِ بَكِشِه كِه وَنِه دِمِ هَوَاءِ

موقعی که کسی خجالتی نباشد به او بگویند خجالت بکش این ضرب المثل را بکار می برد.

بَشْكِيْنِهْ اَيْنَ دَسْتِ كِهْ نِيْمَكْ نِدَاژْنِهْ

موقعی که فردی به کسی خوبی کند و او قدر خوبیهای او را نداند این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

بَعْدَ اَزْ نُورُوزِ سُلْطَانِي، سَبْصَدْ كَانْدِهْ بَسُوْزَانِي

موقعی که بعد از فصل بهار هوا خیلی بارانی باشد این ضرب المثل را بکار می برند.

بِلَالْ بِيْمُودِهْ اَدَاَنْ كُو قَحْطِ

موقعی که از کسی بخواهند کاری را انجام دهد و برونند بدنبال دیگری تا او آن کار را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می برد.

بِيْمُودِهْ كَلْ جَانْ بَنِيْتِهْ

موقعی که کسی مظلوم بود و اکنون ظالم شده باشد یا کسیکه فقیر بوده اکنون به نوایی رسیده باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِيْمُودِهْ كُو پَرْ شِيْرْ عَمِلْ اِنِهْ

موقعی که چیزی را از دست بدهند و تازه پی به ارزش آن ببرند و ادعای فراوانی کنند این ضرب المثل را بکار ببرند.

بَوِيْنِيْنْ خُدا رِهْ يَكْ بُومْ وَ دِهْوَ رِهْ اُونْ وَرْگَرْمْ وَ اَيْنْ وَرْ بَجَاهْ رِهْ

موقعی که کسی بخواهد بین افراد و یا بین فرزندان خود تبعیض قائل شود این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بُوْرْدِمِهْ ثَوَابْ هَا كَانِيْمْ كِيَابْ بَنِيْمِهْ

موقعی که کسی دیگران را کمک کند و خودش به سرنوشت آنها دچار شود یا خودش گرفتار مسئله ای شود این ضرب المثل را بکار می برند.

بِيْنِهْ بَخُوْرْدِهْ اَدِمْ دَاَرْ رِهْ كَنْدِيْنِهْ

موقعی که کسی یکبار شکست بخورد و بار دیگر تلاش کند تا موفق شود و جبران آن ضرر را

بکند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِهَارْ رِهْ چَچِي چِهْ اِسْنَايِيْنِهْ وَنِهْ زِيْبَايِي چِهْ

موقعی که کسی را از ظاهر او بشناسند این ضرب المثل را بکار می برند.

بِهَارْ وَ اِهْدَاءْ، پَتِيْرْ لَهْ اِهْدَاءْ

موقعی که کسی خوبیهای خود را آشکار و بدیهای خود را پنهان کند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِيْرُوْنْ اَزِيْنَا، دِلِهْ كَرْنَا

موقعی که کسی ظاهرش خوب اما باطنش بد باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِيْ مَایِهْ فَطِيْرْ آيِدْ

موقعی که از کسی بخواهند بدون سرمایه کاری را انجام دهد او این ضرب المثل را برای آنها بکار می برد.

بِيْرُوْنْ شُوْمِيْهْ دَشُوْنْ بَشُوْنْ، خَانِهْ شُوْمِيْهْ نِدَاژْمِهْ شُوْمْ

موقعی که کسی به ظاهر خود توجه داشته باشد و در خانه چیزی نداشته باشد که بخورد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِيْ يِيْنِيْتِيْ كَلِهْ كَتِيْ

موقعی که کسی ادعای زیادی داشته باشد یا کسی کار دیگری را انجام دهد و او قدردانی نکند این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

بِيْ بِيْ نِدَاشْتِهْ شِلُوْارْ، هَمِهْ رِهْ دَبُوْشْتِهْ يَكْبَارْ

موقعی که کسی قبلاً چیزی را نداشته باشد بعد صاحبش شود از همه آنها بخواهد یکمربته استفاده کند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

بِيْشَارْ كِهْ شِفَاءْ حَكِيْمْ سَرِ رَاهْ

موقعی که کسی راهنمای خوبی برای دیگران باشد این ضرب المثل را بکار می برند.

بِيْ نِهَارْ مَهْرْ وَ تَسْبِيْحْ جَمْعْ كَانْدِهْ بِيْكَارِهْ وَ چِهْ كُونِهْ

موقعی که کسی بخواند ریاکاری بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

بُورِدِنْ زُور، بِمُونِنْ زَار

موقعی که کسی را به زور بجایی بفرستند و از آنجا دیر برگردد این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

(پ)

پَنْبِزْ مَاه، جِيكَاهِ بِنْ دُونِه دَرِه

موقعی که به کسی گفته شود که تلاش کند و برای خود سرمایه‌ای جمع‌آوری نماید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پِسْرَزِنْ تَعْرِيفْ رِه وَنِه شِيْ مَارْ هَاكْنِه

موقعی که کسی از خودش تعریف کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

پِسْر، زَنْ بُوْرِدِه، پِيِيِرْ هِمْسَايِه هَسْتِه

موقعی که کسی کاری کند و دیگران او را از خود جدا کنند و یا وقتی پسر زن برد از پدر جدا کنند این ضرب المثل را برای پدر بکار می‌برند.

پِسْرَزِنْ دَسْتْ خَمِيْرْ زُوْدْ بِيَهْ گُوْنِه تَرِه شِيْ مَارْ دُوْسْتْ دَاْرِنِه

موقعی که کسی زود کاری را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پَسْتِه بِيْ مَغْرْ لَبْ وَاَزْ هَاكْنِه رَسُوْ وَنِه

موقعی که کسی از روی بیسوادی و نفهمی حرفی بزند که موجب ناراحتی دیگران شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پَلَا أَحْمِدْ، فَايَحْ مَحْمِدْ

موقعی که کار را یکی بکند و تشکر را از دیگری بکنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پَلَنْكْ پَسْتْ جِه مِيْ بَكَنْدْ بِيَه

موقعی که کسی کار مهمی انجام داده باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پُوَزْ عَالِي، دِلِه خَالِي

موقعی که شخصی ظاهر خوبی داشته باشد ولی باطن خوبی نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پُوْلْ دَاْرِنِيْ پَسْتِه بَخُوْرِنْدَاْرِنِيْ غَاصِه بَخُوْر

موقعی که کسی پول داشته باشد شادی کند در غیر اینصورت در غم بسر برد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پُوْلْ هِدَاْعْ زَنْ عَزِيْزِه، پُوْلْ نِدَاْعْ زَنْ كَنْبِيْزِه

موقعی که کسی پول برای چیزی داده باشد برایش مهم و عزیز باشد و موقعی که پول نداده باشد اهمیتی برایش نداشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

پُوْلْ دَاْرِنِيْ زُوْ دَاْرِنِيْ

موقعی که کسی پول دارد سربلند باشد در غیر این صورت خجالت بکشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

پِيَاَزْ سِيْرْ رِهْ گُوْنِه تِه چَنْدِه بَدْ بُوِيِيْ

موقعی که کسی خودش دارای عیب باشد بخواهد عیب دیگران را بگیرد اینها برای آن کسیکه عیب دیگران را می‌گیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پِيْدَاْ هَاكَارْدِه مَالْ، پِيِيِرْ مَالِ

موقعی که کسی چیزی را پیدا کند و برای خودش بگیرد و دیگران به او بگویند چرا برای خود برداشتی او این ضرب المثل را برای آنها بکار ببرد.

پِيُوْ بَنِيْمِه بِيْ گُمُونِيْ، اِسَايْ عَقْلْ خَوَانِه اَوْنْ مَافِعْ چُونِيْ

موقعی که کسی نیروی خود را بیهوده در دوران جوانی از دست داده باشد و در دوران پیری متوجه شده باشد و افسوس آن دوران را بخورد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

پِيِيِرْ خُوْشْحَالِ كِه پِسْرْ بَقَالِ

موقعی که کسی یک پستی داشته باشد و از دست او هیچ کاری بر نیاید و دیگران به وجود او

افتخار کنند که فلانی یک کاره‌ای است این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پېر سړې سړ سړې

موقعی که کسی در دوران پیری، خود را به شکل جوانی درآورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند، کسیکه هوسبازی در زمان پیری پردازد این را برایش بکار می‌برند.

پېر که پېر بښېه وچه ونه دښت عصاء

موقعی که کسی پیر شد انتظار دارد که فرزندانش دست او را بگیرند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

پېش از آخوند منبر تکف

موقعی که کسی بخواهد در حرف زدن از دیگران پیشی بگیرد یا خود را به داخل بیندازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

پېش د کټه آدم دښال ره نښه

موقعی که کسی به مقامی برسد و به زیردستان خود توجه نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ت)

تا آسب ره نخړې، دږ ره خراب نکن

موقعی که کسی کار اصلی را انجام نداده باشد و بخواهد به کار فرعی پردازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تا دوا زان نښه پک قران نښه

موقعی که کسی تا سودی برایش نداشته باشد چیزی را به کسی نبخشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تا مهږ دم ره لگد نکنی نېش نږنډه

موقعی که تا به کسی اذیت و آزار وارد نشود به کسی آزار نمی‌رساند دیگران برای او این

ضرب المثل را بکار می‌برند.

تا زه ونه شلواږ د تا بښیه مگه بښنه وړه داشتین

موقعی که کسی تازه به مقامی رسیده باشد و بخواهد قیافه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تا وچه بزیه تگنه ماږ وړه شپړ نږنډه

موقعی که کسی تا به دنبال چیزی نرود کسی به او چیزی نمی‌دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تا درس نخوندي ملا نوني

موقعی که کسی تا کاری را انجام ندهد، به جایی نمی‌رسد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تا زه گونه یعقوب ته کتاږ ره چه

موقعی که برای کسی اتفاقی افتاده باشد بعد از مدتها کسی حال او را پرسد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

تاریکی و چشمک

موقعی که کسی بخواهد در تاریکی کاری را انجام بدهد دیگران برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تژی آش دوا، تریه

موقعی که برای یک چیز بد، چیز خوبی لازم باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تژی اناږ شپړین نونډه

موقعی که کسی بخواهد خودش را بیشتر در دل دیگران جای دهد موفق نشود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تش وچه کلینه

موقعی که کسی از روی ارثی بچه او زرننگ و با هوش به دنیا بیاید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تَش دَکِفِه خَاشُک و شِپَر نَکَانَدِه

موقعی که اتفاقی بخواهد بیفتد برای همه یکسان بیفتد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تَش سَر تَش نِپِلِنِه

موقعی که کسی ناراحت باشد و یک خبر ناراحت کننده دیگر هم به او بدهند این ضرب المثل را بکار می‌برند که خبر ناراحت کننده دوم را به او ندهند.

تَقِنَک دَنَک سَرِي، يَک وَقَت زَنَدِي يَک وَقَت نَزَنَدِي

موقعی که کسی بکار کاری را انجام دهد و بار دیگر همان کار را انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تَلِي سَر، تِج تِجِه

موقعی که به کسی گفته شود چرا این کار را کردی عصبانی شود برای او این ضرب المثل بکار می‌برند.

تِلَاکُولِه شَالِ پِشَباز نَشُونِه

موقعی که کسی از روی عمد کاری را انجام ندهد این ضرب المثل را بکار می‌برد و یا موقعی که کسی بدنبال کار دیگری نرود هم بکار می‌رود.

تِمُوم وَنِه دَارِ هَلِي مُونِدِنِه يَارِگِلِي

موقعی که کسی از کسی همیشه گلايه کند یا داشته باشد برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

تَنَبِل رِه گُونِه بُور سَاپِه گُونِه سَاپِه شِه اِنِه

موقعی که کسی انتظار داشته باشد که دیگران برای او کاری کنند و خودش انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تِه تَش مِرِه گَرَم نَکَاژِدِه تِه دِي مِرِه کُور هَاکَاژِدِه

موقعی که کسی را بعنوان کمک پیش خود بیاورند نه تنها کمک نمی‌کند بلکه موجب زحمت او شده باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تِه زَبُون بُوسَت، تِه لَامِيزِه گُوسَت

موقعی که کسی نسبت به دیگری هم جوابی یا زبان درازی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تِه چِه اُگَرَم نُونِه

موقعی که کسی از کسی دیگر هیچگونه دلخوشی نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد

تِه تَقَرِيف رِه وَنِه تِه شِي مَار هَاکُنِه

موقعی که عروسی بخواهد از خودش تعريف کند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

تِه آقا مَن آقا، لَنَک خَر رِه کِي وَرَنِه چَرَا

موقعی که کسی بگوید اگر قرار باشد که همه کارمند شوند پس کارهای دیگر را چه کسی بکند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

تِه کِه زِيک بَنَد رِه نِدَاژِي، غَاژ وَشْتِه کَپَل زَنَدِي

موقعی که کسی پرتوقع باشد و بخواهد با پول کم چیزهای گرانی را انتخاب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تِه کِه هَنُوز اَسَب رِه نَتِپَتِي چِه پَالُون رِه بَدُوتِي

موقعی که کسی یک کار اصلی را انجام ندهد و بخواهد به کار فرعی بپردازد.

تِه چُو نِيک اَدِلِه دَرِه

موقعی که بخواهند بچه را تهديد به چوب خوردن سخت بکنند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

تِه رِه مَرَد هَنُوز کَش نَزُونِه

موقعی که کسی به قدرت خود بنازد و بگوید کسی نمی‌تواند چیزی به من بگوید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تِه دِمَاغ بُوِي کِبَاب بَمُوء آقا بُوِي خَر بَمُوء

موقعی که کسی به زن شوهردار حرفی بزند (یا متلک بگوید) او در جوابش بگوید اشتباه

کردی خودم شوهر دارم این ضرب المثل را بکار می برد.

تِه رِه بائوتینه بزو گرم ئون بخوژ، سروری تندپژ تکف

موقعی که به کسی گفته شود یک کاری بکنند او با عجله انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه دل خاش بوشه تِه خانه کالی پشت

موقعی که به کسی بگویند زندگی خوبی داشته باشید و آن هر جا باشد این ضرب المثل را بکار می برند.

تِه رِه نساء ونه همپن سا ونه

موقعی که کسی دلش بخواهد همه چیز را داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه قهر بکار دې آسمون کینگ مگه بینه انه

موقعی که کسی با کسی قهر شود و با او اصلاً حرف نزنند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه مه کار رِه کیمک نی مه سرباری بئی

موقعی که کسی به کسی دیگر کمک نکند و فقط زحمت او را زیاد کند این ضرب المثل را بکار می برد.

تِه سایه تره گت نیمینه

موقعی که کسی بخواهد ادعای بزرگی کند و کاری از دست او بر نیاید این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه آسپو خله تندیه

موقعی که کسی بخواهد خیلی مال داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه خله خاشگیلی، مه وه تار هم زندی

موقعی که کسی بگوید فلان چیز را به من بده او این ضرب المثل را برایش بکار ببرد.

تِه پولک ماست بئی امه تن دماست بئی

موقعی که کسی پدر و مادرش را ترک نکند و همیشه پیش او باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه که لالایی یلیدی شه رِه چه خو نوزنه

موقعی که کسی کاری را به دیگران یاد می دهد و خودش عمل نمی کند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه خرویس بی هنگام سري

موقعی که کسی بی موقع کاری را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه خانابدون، تِه ها کار ده کار همه پیاده، تِه خرسواز

موقعی که کسی کاری را انجام دهد که دیگران را با مشکل روبرو سازد و خودش در راحتی بسر برد این ضرب المثل را برایش بکار می برند.

تِه مگه کتیل کش دئی

موقعی که کسی خسته باشد و بخواهد کاری را انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

تِه دندون هستی من لوجه

موقعی که کسی در رأس و بالاتر از دیگران باشد و آنها ادعای بزرگی بکنند این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

تِه دپنگ مالی حسینه آخر مه چه رسینه

موقعی که چیزی آخر نصیب همان کسی مدت ها بدنبالش بود و وقتی نصیبش شود این ضرب المثل را برایش بکار می برند.

تپژدار سایه نونه، کوهی همسایه نونه

موقعی که کسی برای کسی دوست دائمی نباشد این ضرب المثل را بکار می برند.

(ج)

جَانِ مَازِ اَوَّلِ شَيِّ هَمِيَه رِه دُوشِ گِيتِي مِرِه كِينَكِ كَشِي

موقعی که کسی فرقی بین فرزندان بگذارد و بچه‌ای که از شوهر دیگری است از روی گلايه این ضرب المثل را بکار می‌برد.

جِيگِرُ جِيگِرِه، دِيگِرُ دِيگِرِه

موقعی که فرزندی برای پدر و مادر بیشتر از بچه‌های مردم ارزش داشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

جَلُو جِه رَاهِ شُونِي عَقِبِ رِه هَارِش

موقعی که کسی به مقامی رسیده باشد و به او بگویند به زیردستان خود توجه کند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

جَوَانِي تَا بَه پيري، پيري تَا بَه كي

موقعی که کسی همیشه دست به زشتی بزند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

جِيپِ خَالِي هَسْتِيَه كَمَرِه زَرَبِنِ وَنْدِيَه

موقعی که کسی چیزی نداشته باشد و بخواهد قیافه بگیرد این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

جِيكُ جِيكُ مَسْتُونِ بِي، فِكْرُ زِمَسْتُونِ نَبِي

موقعی که کسی ولخرجی می‌کرد وقتی با مشکلی روبرو شد دیگران او را سرزنش کنند که چرا آنچه به تو می‌گفتم عمل نمی‌کردی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(چ)

چَاكُنْ هَمِيَش چَاهِ دَرِه

موقعی که کسی هر چه تلاش کند بجایی نرسد و از طبقه ضعیفان باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چَارُ دِيوَارِي كِه اِخْتِيَارُ دَارَمِي

موقعی که کسی در خانه خود آزاد باشد که هر گونه می‌خواهد بگردد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چَاهِ دَكْتِيْمِه، اِرْبَابِي جِه نَكْتِيْمِه

موقعی که کسی از مقامی عزل شده باشد اما شخصیت او حفظ باقی مانده باشد برای دیگران این ضرب المثل را بکار می‌برد.

چَبُونِه كِه عَمِ گُوشَنَدُ رِه خَوَارَنِه

موقعی که برای فرزندان، مشکلی پیش بیاید پدر و مادرها هستند که غم آنها را می‌خورند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چِيَا چِينْدِ كَاهِ شِه، كِي جَا رِيكَا شِه

موقعی که کسی دختر خود را به مرد زن‌دار بدهد دیگران او را سرزنش کنند و برای آنها این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چِرَاغِ، اِفْتَابِ پَلِي نُوَرِ نَدِيَه

موقعی که کوچکتران بخواهند جایی که بزرگان هستند حرفی نزنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چَشْمِ پِنَا دَارِنِي، گُوشِ شِينُوا

موقعی که کسی خود مستقیماً مشاهده نکرده باشد و بخواهد گفته‌های دیگران را تأیید کند برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

چُو مالِ دَرِ شُونِه، حَرَفِ مالِ دَرِ شُونِه

موقعی که کسی حرف زشتی به کسی بزند آن حرف برای همیشه در نظر او باشد این ضرب المثل را برای کسی که آن حرف را زد بکار می‌برند.

چُو، نُو كِلَا وَه صَرِيَه

موقعی که به کسی بگویند حرف بد موجب ناراحتی دیگران می‌شود این ضرب المثل را برای

او بکار می‌برند.

چیزی که عوض دازنه گله یدازنه

موقعی که کسی برای دیگری کاری انجام ندهد او هم بخواهد یک زمان دیگر برای او انجام ندهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

چین دکا ره آخر پنبز اشمارنه

موقعی که کسی تازه با فردی آشنا شده بخواهد تعریفی از او بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ح)

حاجی، حاجی ره مکیه بوینه

موقعی که کسی قبلاً چیزی را به کسی داده باشد و بعداً از او درخواست بازگرداندن بکند و او نخواهد بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

حرف حرف یازنه، وا ورف یازنه

موقعی که کسی به دیگری حرفی بزند و او هم جوابش را بدهد این ضرب المثل را برای کسی که از جواب او ناراحت شده بکار می‌برند.

حسین کل ره برستینه صدز و کافور وه شونه کالی مهز بازی

موقعی که کسی را برای کاری بجایی بفرستند او بدنبال کار خود برود این ضرب المثل را برای کسانی که متظر برگشتن او هستند بکار می‌برند.

حرف راست ره یا وچه زنده یا کچه

موقعی که بخواهند حقیقت را از دهان بچه یا کسی که راز دار نیست بشنوند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

حسود سپز، بن تکانده

موقعی که شخص حسود هر چه تلاش کند به جایی نرسد این ضرب المثل را برای او بکار

می‌برند.

جسابداز مهمانداز نونه

موقعی که کسی بخواهد آنچه را که برای مهمان خرج کرده حساب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

جساب حساب کاکو براره

موقعی که کسی بخواهد در حساب کردن با کسی رو درباستی داشته باشد برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

جساب به دینار، بخشش به خروار

موقعی که کسی در دادن مزد کم حساب باشد برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

حسین ره ملا ها کار دیمه شه جان ره بلا ها کار دیمه

موقعی که برای کسی زحمت بکشند و او کاری برای آنها انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

حسین کل ره بائوینه پا کل بیل، گونه میره قوتی بازی چه بد انه

موقعی که یک کاری نشدنی باشد و فرد بخواهد بهانه‌جویی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

حسین کل مدرسه نشیبه اساکه شیهه جمعه ور خوارده

موقعی که یک کسی کار بی نتیجه‌ای را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

حسین ننه ره گونه، شه انه میره گونه

موقعی که کسی کاری را انجام بدهد و خودش اعتراف کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

حکم حکیم، ترک مو اجب

موقعی که کسی به دیگری دستور بدهد او حتماً باید انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

حکم وچه حکم شاهه

موقعی که کوچکتران از بزرگتران خود چیزی بخواهد او حتماً انجام دهد یا برای او تهیه کنند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

خَلِیمَه خَالِه گَنَدِم رِه نَخَوَازَنه سَخْتِي دَكِتِه چچِم هَم خَوَازَنه

موقعی که کسی از سرمایه خود استفاده نکند وقتی به بلایی گرفتار شود همه آنها را مصرف کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

جَلَوُ رِه بِه هَوَايِ اَسَبِ زُور بَنِيته

موقعی که کسی چیزی را اشتباه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

حَمَومِ دِلِه گَتِ گَتِ نَالِه، هَمِه گَتِ گَتِ خُرْدُ خُرْدُ دَلَاكُ بِيچارِه

موقعی که کسی خود را خسته نشان دهد و ناله کند تا دیگران کار او را انجام دهند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

حَمَالِ بِي خِيَرِ هَفْتِ تَا وَجِه پِيَرِه

موقعی که کسی هر چه برای دیگران تلاش بکند هیچ خیری از سوی آنها به او نرسد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

حَرَفِ دِلِ رِه خَاشِ دَاوَنِ شِي خَانِه رِه خِرَابِ

موقعی که زنان همسایه با هم گرم صحبت شوند و کارهای خانه خود را فراموش کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

(خ)

خَادِشِ هِيچِي نِيِيه بَرَارِ قُوْدِ چاقِي دَاوَنِه

موقعی که کسی پشت سر خود حمایت کننده‌ای داشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خَاشِ وَشْتِه كُورِه، مَرْدِمِ وَشْتِه چَشِ دَاوَنِه

موقعی که کسی برای خودش کاری انجام ندهد اما برای دیگران انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَادِشِ دِيگِ نِدَاوَنِه، كِشْتِلِ وَه كَبَلِ اِيَنگِنْدِه

موقعی که کسی خودش عمل نکند و بخواهد دیگران را نصیحت کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَاشِه سِرِه نَبَشْتِيْمِي بِي غَم، هَمْسَايِه گُوَانِه بِي دَم

موقعی که کسی غم دیگران را بخورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَانِه دِلِه دِ تَاكَدَبَانُو دَوْنِ خَاكِ تَا زَنْدِي گِيِيَرَنه

موقعی که دونفر درون خانه باشند این بگوید تو بکن آن بگوید تو خودت بکن و هر دو کاری را انجام ندهند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خَانِه هايِ يِلَنْدِ شِيْشِه بَنْدِي، صَاچِبِ چِيْبِ خَالِي وَ قَرَضِشِ صَدِ و سِيِيه

موقعی که کسی بخواهد مدبالاتا بگردد در حالیکه زیاد به مردم بدهکار باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَاشِه لِيَنگِ رِه بِه اِنْدَاوَنِه خَاشِه حَلِيچِ دِرَاوِ هَاكُنِ

موقعی که کسی بخواهد بیش از اندازه در کار دیگران دخالت بکند یا حرفهای بالاتر از خود بزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَانِه رِه سَكِ دَكِيَه، دَنْدُونِ اِشْكِيه

موقعی که کسی بر اثر تمیز نبودن کسی حرص بخورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خَا دِرِ رِه خَاوِ خَاوِ دَاوِ هَمْسَايِه چِه گِلِه نِدَاوِ

موقعی که به کسی گفته شود خودت از وسایل خود مواظبت کن و از همسایه توقع نداشته باش این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

خُدَايِ كَرِيْمِ دُوَر، مِيَرَزَايِ قَلِيْمِ دُوَر

موقعی که یک چیز تعجب آور دیده شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خُدَاهُوشِ هِدَاءِ گُوشِ هِدَاءِ زَنْبِيْلِ دَكَاوَدِه تِه دُوشِ هِدَاءِ

موقعی که کسی بیش از اندازه دارای هوش باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُدا هَرْ كِي رِه سَر هِدَاء، رُوزِي هَم دِنِه

موقعی که کسی تلاش خود را بکند نتواند چیزی را بدست بیاورد و ناراحت شود از این که نتوانسته روزی بدست آورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُدا خَواستِه کُوسِه رِه رِش هَادِه صَد سَالِ پِش دَاء

موقعی که کسی بخواهد از بد شانسی خود بگوید این ضرب المثل را بکار می‌برد.

خُدا خَيْرِ هِدَاء تَوَرِه نِدَاء، تَوَرِه هِدَاء خَيْرِ نِدَاء

موقعی که خداوند به یک کسی نعمت خوبی می‌دهد اما او نمی‌داند که چگونه از آن استفاده کند این ضرب المثل را برای اینگونه افراد بکار می‌برند.

خُدا نُونُ و دَنَدُونُ رِه يَكْ جا نَدِنِه

موقعی که به کسی گفته شود که خداوند همه روزیهای خود را یکمرتبه به کسی نمی‌دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

خُدا مِرِه يارِ هِدَاء خَارِ خَارِ نِدَاء وَلِه يَكْ و وَلِه دِمَاغِ هِدَاء

موقعی که کسی چیز بدی نصیبش شود این ضرب المثل را بکار می‌برد.

خُدا دُونِستِه خَر رِه شاخِ نِدَاء، وَكْ رِه دَنَدُونُ

موقعی که کسی ظالم باشد اما مقامی نداشته باشد که مردم را زور بگوید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُدا يَتّا جا نِ دِنِه هِزارِ پِلّا

موقعی که کسی به بلاهای گوناگونی مبتلا شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خُدا كِه دِنِه رَاة كَفِينِه اِنِه

موقعی که کسی از دوستی طلب کمک کند او بلافاصله بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر دِمَاشْتِه صَاحِبْ خَرِ چِه پَر رُوزَرِ هِپْچِكِش نِپِه

موقعی که کسی به دیگران زور بگوید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر آجِه خَرَمِنْ بُوَرِه مَرْدِمِ بُولِ نَدِنِه اَسَبْ نَبِيرِنِه

موقعی که کسی برای خود نمائی بخواهد کاری را انجام دهد اما موفق نشود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُرْدِي دَرْدُگَتِ دَرْدُ، يَكْ دَفْعِه وَنَه شاهِ دَر

موقعی که کسی از تخم مرغ دزدی به شتر دزدی برسد و اگر نخواهند جلوی آنها را بگیرند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

خَر ما اَز وَجَكِي دَمِ نِدَاشْتِه

موقعی که از کسی خواسته شود کاری برایش انجام دهد او انجام ندهد و خودش آن کار را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

خَر چِه قَابِلِ كَنَبَلِ

موقعی که برای کسی يك چیز خوبی را برای کسی بگیرد و او آنرا نپذیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر گِينَتِ بِنِ بُوَرْدِي يا گُوزِ يا لُو

موقعی که به کسی آزار برساند او هم نسبت به او عکس العمل نشان دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر رِه هَرْ چِه تِپَمارِ ها كُنِي شُونِه سِيسِ دِلِه غُلْتِه خَوازَنِه

موقعی که به کسی هر چه سرزنش کنند باز هم همان کار را عمل کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر خُورَاكْ مَوَرِه هَسْتِه

موقعی که به کسی غذای خوبی بدهند و از آن غذا بخواهد عیب‌گیری کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر رِه سِوارِه، دَرِه خَر گَرْدِي

موقعی که کسی چیزی در دستش باشد اما به دنبال آن بگردد این ضرب المثل را برای او بکار

می‌برند.

خَر جَفْتِک زَن، بِدَرِدِ کَارُ نَشُونِه

موقعی که کسی سر به هوا باشد و بدرد زندگی نخورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُرْدِي سَنگِ گَتِه سَنگِ پَرَاړِه، کَالِ دَمِ سَنگِ يَوَاړِه

موقعی که بخواهند تعریف دو برادری که یکی از آنها بهتر از دیگری است بکنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خَزْرَه بَوَزِدِنِه کَالِه باغ، بَانُوْتِه آه کَنگِل آه کَنگِل

موقعی که کسی غذای خوشمزه را جلو آورند و نخورد و غذای بدمزه را بپسندد و بخورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر کِرِه مَنَت چَرَا

موقعی که کسی بخواهد به فردی پول بدهد تا برایش کار کند و او بخواهد به وی مَنَت کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَرِس چِه خَرَس کَاتِه عَمِل اِنِه

موقعی که کسی از خانواده خود چیزی را به ارث ببرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

خَر گُوَز بَخَوَاړِدِه شِه گُوَز په زَمِينِه

موقعی که کسی کاری انجام بدهد و از آنچه که انجام داد بترسد و پشیمان شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُرْدِي وَجِه رِه بَانُوْتِينِه تِه پَلَاړِه، تَب زَنْدِه گِييَزِنِه مِه کَلَاړِه رِه

موقعی که کسی نسبت به کوچکتران محبت کند و آن بچه خود را لوس کند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

خُرَوِس بِي هِنگَام هَر وَقت وَتَنگ زَنْدِه

موقعی که کسی بخواهد کاری را که متناسب با زمانش نباشد انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَر رِه پُل چِه يُوَز بَوَز هَز کَارُ خَوَانِي هَا کُنِي هَا کُن

موقعی که کسی کار خود را تمام کند بعداً هر چه می‌خواهد بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خُرْدُ خُرْدُ عَزَادَارِ حُسپِن، مَت مَت پَلَاخَوَاړِ حُسپِن

موقعی که در ماه محرمی جوانان عزاداری کنند و پیرمردان فقط برای خوردن پلو به مساجد بیایند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

خَر وَشْتِه خَر پَالُون دُو جَنِه

موقعی که با هر کسی متناسب با رفتار زشت او رفتار کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَرِي كِه مَسَت بَنِيِيِه، وَنِه گُوَشَت وَر كِه شِه

موقعی که کسی را نصیحت کنند و او توجه‌ای به حرف آنها نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَلِه خَارِ كِينَك دَاړنِي اِسپِه سَنگِ سَر هَم نِيشَرْنِي

موقعی که کسی تمیز نباشد بخواهد روی فرش یا جای تمیز بنشیند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَلِه خَارِ كِينَك دَاړنِي وَ اِ په نِشْتِي

موقعی که کسی مریض باشد بخواهد پرهیز نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَنْدِه نَزَن کَسُون رِه سَر شُونِه تِه وَ چُون رِه

موقعی که کسی بخواهد به عیب دیگران بخندد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَمپَر كِه شِل بَوء، لَاك اُ پَس دِنِه

موقعی که برای کسی گرفتاریهای زیادی روی بیاورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

خَوَانِي آقُوَز بَخُوَرِي چَك چَك رِه نَشَانِي

موقعی که کسی به دیگری حرفی بزند انتظار نداشته باشد که او جوابش را بدهد این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَانِهٖ اَسْبَ بَنِي يَالٍ رِه هَارِه، خَوَانِهٖ گُو بَنِي دِمْبَالٍ رِه هَارِه خَوَانِهٖ زَن بَنِي تَوَارِه هَارِه

موقعی که کسی می‌خواهد چیزی بگیرد در گرفتن آن کنجاوی کند تا شناخت کامل روی آن پیدا کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَرِهٖ بَالَش نَوْنِهٖ وِسْنَارِه خَوَارِش نَوْنِه

موقعی که کسی سیر باشد بخواد از غذا بهانه‌گیری کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَاخِر دَل شِي وَنِه بِرَار رِه گُونِه زَن نَوْرَنِي

موقعی که کسی دلشان چیزی بخواد دیگران را جلو بیاورند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَد كَزْدِه رِه تَدْبِيْر نَبِيِه

موقعی که کسی کاری انجام دهد دیگر پشیمانی فایده‌ای برای آنها نداشته باشد این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

خُون رِه، خُونِجِه نَشُوْرَنِه

موقعی که دو نفر با هم از قبل اختلاف داشتند یکی از آنها کار نادرستی انجام بدهد و دیگری هم بخواد همان کار او را انجام بدهد دیگران بگویند درست نیست تو اینکار را نکن این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَارِش پِنْتِگْمِه، كِرْك بَنْدُوْمِه

موقعی که کسی دیگران را بهانه سازد تا برایش چیزی بیاورند و خودش هم از آن چیز استفاده کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَوَاهِش كَامِبِه هَر رَتَك كَانْدِي آبي نَكُنْ

موقعی که به کسی گفته شود بیهوده در هر کاری دخالت نکن این ضرب المثل را برای او بکار

می‌برند.

خَبِي قَلْبِ سَر، قُرْآن نَخُونْدَنِيَه

موقعی که کسی کار بیهوده‌ای را انجام دهد و او را سرزنش کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

خَبِي وَرْغَانِهٖ نَكَارْدِه، هَا كَزْدِه

موقعی که ممکن است اتفاق به طور ناگهانی بیفتد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(د)

دَاژ دَارِ هَلِي آفَا يَسِيْد عَلِي

موقعی که کسی نسبت به زندگی خود احساس مسئولیت نکند و ولگرد باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَاغ بَوْم دُرُوش بَوْم تِه لِينَكِ بِن كَلَش بَوْم

موقعی که به کسی ستم کنند و او تحمل کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دِيْتَر دِيْتَر شِي دَرْتِه صَلَوَات بَر مُحَمَّد پَسَر پَسَر زَن دَرْتِه اَمَان مَرُود

موقعی که مادر شوهرها تفاوتی بین دختر و عروس قائل شوند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

دِ تَاكَلِه رِه يَتَا لَوِه دِلِه نَبِجَنِيَه

موقعی که دو نفر با هم سازش نداشته باشند آنها را در یکجا قرار ندهند که با هم باشند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَرَزَن جَانِيِه دُرُوش زَنْدِي

موقعی که کسی بخواد در یک فضای کوچک یک چیز بزرگ قرار بدهند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

دَر رِه گُومِبِه دِيوَارِ بَشْنَاء دِيْتَر رِه گُومِبِه پَسَر زَن بَشْنَاء

موقعی که کسی بخواهد حرف خود را برای دیگران بصورت کنایه بزند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَر دَرَوَازَه رِه نَشْنِه دَوَسْتَن، مَرْدِم دِهُون رِه نَشْنِه دَوَسْتَن

موقعی که دیگران دست از تهمت زدن بردارند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

دِرْیا وُکَل کَتَاک

موقعی که کسی بخواهد با دست خالی در مقابل یک قدرت بزرگ پناهنده شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِرْیاي اُ تَا سِرْکِه رِه نَدِیْپِه تَنْدِه

موقعی که کسی خیلی شرور باشد از او هم ضرورتی وجود داشته باشد این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند یا اینکه مرد تا زمانی که دست مرد نیافتاده باشد مغرور است هم بکار می‌برند.

دَرَزَن جِه زَنْدِي، دِرُوش جِه خَوَارَنِي

موقعی که کسی حرفی را بزند و جواب بزرگتر از خود را بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَرُوش دُونِه جِه بَهْتَر پَلَا وَنِه

موقعی که کسی بخواهد در همه کارها از درویشان کمک بگیرد این ضرب المثل را بکار می‌برد (برای کسانی که به او بگویند چرا از اینها کمک می‌گیری این را بکار می‌برد)

دِرْد بَقَه صَا جَبْخَانِه رِه گِیْرَنِه

موقعی که کسی کاری را انجام دهد و بخواهد دیگری را مقصر معرفی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِرْد خَوَانِه دِرْدِي هَا کُنِه وَنِه دِه دَا ز رِه بَوِیْپِه

موقعی که کسی می‌خواهد کاری را انجام دهد باید با بزرگتران حرف بزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِرْد رِه دِرْد بَرَوَه جَانِ خُدَا رِه خَنْدِه

موقعی که کسی کاری بکند و دیگری در جای دیگر بر روی آن همان کار را بکند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَسْت دَرِه، تَكِي وَرِه

موقعی که کسی دستش پر باشد و بخواهد هر چیزی را بخرد و دیگران به او بگویند خوب می‌خوری این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد.

دَسْت پِش گِیْرَنِه، تَا پَس تَكِيَه

موقعی که کسی خودش را در هر کاری بخواهد داخل بیندازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند تا عقب نیفتد.

دَسْت به خَر نَرِسِنِه پَالُون رِه تَب تَب دِنِه

موقعی که کسی بخواهد عقده‌های خود را نسبت به کسی بر روی دیگران خالی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَشُو عَسِل تُونِه زُو مَآ پِیْر تُونِه

موقعی که کسی نتواند جای فرزندان را بگیرند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَعَوَا نَكْنِيْن دَعَوَا وَنِه، بَامِشِي شَبِه كَدُخْدَا وَنِه

موقعی که بین دو نفر دعوا بشود آنها را جدا کنند تا دیگران تماشا نکنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَعَوَا خَوَانِه خَرَمِيْن سَر بَوَه، مُو وَنْدِه سَر بَوَه

موقعی که دو نفر جنسی را معامله کنند و هر چه می‌خواهند همان اول حرف خود را بزنند تا بعداً بین آنها ناراحتی بوجود نیاید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَعَوَات تَكَارِدِه حَقْمُوم نَشُونِه

موقعی که کسی را جایی دعوت نکنند دیگران به او بگویند بیا برویم و او همراه آنها برود این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

دَیْلَسْتِه اُجَمْع نُونِه

موقعی که کسی چیزی را از دست بدهد و بخواهد ناراحتی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِلْ به دَرِیا زَمْبِه، سَرْ به صَحْرا زَمْبِه

موقعی که کسی بخواهد شجاعت نشان دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دَمْ هِنِشْ تَمْ هِنِشْ

موقعی که کسی را بگویند به جایی رفتی زودتر حرکت کن این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَنْدُونْ دَرْدْ بَنَبِه وَنِه دُوا اَنُبُورَه

موقعی که دوستی یا کسی به درد کسی نخورد او را بخواهند از خود دور کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَنگِ اُونْ سَرْ رِه بِلِنْدْ تَنگْ

موقعی که دو نفر با هم بحث کنند یکی از آنها سکوت کند فردی به او بگوید چرا ساکتی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دُنْیا رِه اُبُورَه حَسِنِی رِه خُو بُورَه

موقعی که کسی نسبت به کاری بی تفاوت و بی خیال باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دَنْدُونْ سَنگْ بَخُورَدِه

موقعی که کسی دنبال کاری برود و نتواند موفق شود دیگران بگویند فلانی چه کار کرد بگویند او موفق نشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

دُنْیايْ خُرابِی رِه تُوپِنْ، وَکْ اِزْبايِی رِه تُوپِنْ

موقعی که کسی به مقامی برسد بخواهد به دیگران توجه نکند و قیافه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دوگَیَر، دوگَیَر جِه بَدْ دَاژَنِه، صَغِيرٌ صَغِيرٌ جِه بَدْ دَاژَنِه

موقعی که کسی از رقیب خود بد داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِوايِ نَبْتِه باکِلِه مَشْ لَوِه

موقعی که کسی مغرور باشد و حرف هیچکس را گوش ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دُونْدِنِی، کِلَا رِه جِه اِشْکِنْدِنِی

موقعی که کسی چیزی بخواهد بجای دادن، حرفهای زشت و بد به او بزند این ضرب المثل را برای کسی که حرف بد می‌زند بکار می‌برند.

دِوايِ چَتَاَلْ آقُورْ، وَلِه تِکِه کَاژَدِه

موقعی که کسی خیلی سختگیر باشد و به زور بتواند از او چیزی بگیرند این ضرب المثل را برای آن بکار می‌برند.

دُونْدَاژَنِه آش بَبَجِه، رِغُونْ رِه دِنِه سَنگْ بَخُورَه

موقعی که کسی خودش چیزی نداشته باشد بخواهد به دیگران وعده بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

دِپُواژْ مُوشْ دَاژَنِه مُوشْ هَمْ مُوشْ دَاژَنِه

موقعی که کسی بخواهد پشت سرکسی که دارای قدرت است حرفی بزند و از او بترسند موقعی که کسی دارد حرف می‌زند دیگری به او بگوید یواش تر حرف بزن این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

دِپُواژْ رَجِه تِه راه کُج

موقعی که به کسی گفته شود که راه درست را ادامه بده و دست از کارهای زشت بردار این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(۵)

دِرّه دِرّه، اُ جَارِی وَنَه

موقعی که کسی بخواهد با صرفه جویی صاحب چیزی شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ر)

رَاهُ شُونِه تَاشِنُ و پَاشِنِه

موقعی که کسی بخواهد همیشه با دیگران بحث و دعوا کند و باعث ناراحتی دیگران شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

رَاهُ به اِپَن نَزْدِکِی دِرُوْءُ به اِپَن گَتِی (قَدْ به اِین خُرْدِی، دِرُوْءُ به اِین گَتِی)

موقعی که کسی دروغهای بزرگ بگوید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

رَنگِش بَوِپَن، حَالِش بَپَرِش

موقعی که کسی وضعش ضعیف باشد و کسی بخواهد از او چیزی طلب کند یا کمک بخواهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

رَنگُ هَا کِرْدِه مِرَغَانِه رَه عَیدِی رُوْز دَسْتُ گِیِزَنِه

موقعی که هرکاری در موقع خود باید انجام بگیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

رَنْدِی بَرِیْن پَلَا دَنِیِیِه

موقعی که کسی کاری را تمام کند و دیگر جایی برای دیگران باقی نگذارد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

رُوْز یَک رُوْز هَا وَنَه کِه گِدا پادِشاه وَنَه

موقعی که کسی امیدوار باشد که یک روز از نیستی به هستی می‌رسد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

رُوغِنِ نِدَاشْتِی چِه بِنِگَمِ یَکَاشْتِی

موقعی که کسی پولی نداشته باشد و بخواهد بدنبال چیزی برود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

رَاهَزَن رَه خُدا نِیَا مِوَزَنِه

موقعی که کسی بخواهد جلوی رفتن کسی را بگیرد دیگران برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

رِپِش و قِیچِی هَمِه تِه دَسْتُ دَرِه

موقعی که کسی تمام اختیار خود را در دست دیگران قرار دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

رِپِش دَر نِیَمُوْءُ شَاخْ دَر نِیَمُوْءُ

موقعی که کسی هنوز یک دردی را درمان نکرده است دردی دیگر روی آن بیاید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ز)

زَبُونِ خُوش دَارُ، شَرِپِکِ مَالِ مَرْدَمِ نُوْش

موقعی که به کسی گفته شود که زبان خوش داشته باشید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زَبُونِ خُوش مَهَرِ از کَالِی دَر یَا زَنِه

موقعی که کسی با زبان خوب خود بتواند کاری را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زَبُونِ خُوش، جَان رَه بَکِش

موقعی که کسی زبان خوبی داشته باشد و بتواند کاری را با موفقیت انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زَبُونُ، پَاسَبُونِ سِرِه

موقعی که به دیگران بگویند از زبان خود مواظبت کنید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

زُبُونِ هَمَّ يَلَا يَازَنَه هَمَّ يَلَا

موقعی که کسی با حرف زدن هم شادی و هم ناراحتی بوجود آورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

زَخَمِ سَوْنِمَك نَشِنْد

موقعی که کسی ناراحت باشد و خبر ناراحت کننده دیگری برای او بیاورند این ضرب المثل را برای کسیکه می‌خواهد به او این خبر بد را بگوید بکار می‌برند.

زَرْد سَك سِيَاه سَك بَرَاړه

موقعی که بخواهند از میان دو نفر، تعریف یکی از آنها را بکنند این ضرب المثل را برای کسیکه دارد تعریف می‌کند بکار می‌برند.

زِرْم كَالِي دِلَه رَه، چو خني

موقعی که کسی را تحریک کنند تا دعوا کند یا حرفی بزند که او را بیشتر عصبانی کنند این ضرب المثل را برای کسیکه تحریک می‌کند بکار می‌برند.

زَلَف وَچه بَدَرْد خَوَاژنه، رپش وَچه بَدَرْد نَخَوَاژنه

موقعی که کسی را بگویند تا زمانیکه جوان هستی کاری را انجام بده این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زَمِين كِه سَفْت بَنِيَه مُو چه وَرَز كَاڼه

موقعی که کسی خیلی خسیس باشد و بخواهند چیزی را از او به زور بگیرند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

زَمِسْتُون هَم زَرْد آلو

موقعی که کسی چیزی را بی‌موقع طلب کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زُوما بُورْدَه شه زَن پيپر گُوگَرْدِي

موقعی که کسی را بدنبال کاری بفرستند او بدنبال کار دیگر برود و آنرا فراموش بکند این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زِپَك رَه وَرَف رُوژ گَپِيَرَنه

موقعی که کسی چیزی را به موقع خود انجام بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زِپَك قَات رَه نِدَاژنه، غَاژ وَه كَپَل اَبَنگَنده

موقعی که کسی نتواند یک کار کوچک را انجام دهد بخواهد یک کار بزرگ را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زِپَك مُوَنه زِپَك زَايمه پَر چيم شَخ خَوَاړه زَايمه

موقعی که بخواهند از کسی تعریف کنند دیگری خود را از نزدیکان او بشمارد یعنی من هم خوب هستم این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زِپَك وَر چچي دَرِه كِيَايِي بَنِيَرِي

موقعی که کسی از شخصی که ضعیف است چیزی بخواهند او این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد.

زِپَك شه چچيه كِه چيز و بِيژدَاړه

موقعی که شخصی ضعیف باشد نتواند دیگران را کمک کند از او طلب کمک کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد.

زِپَك رَه وَرَف رُوژ بَكشي هَفْت مَن پي دَاژنه

موقعی که هر کاری را به موقع خود انجام دهند و سرمایه خوبی بدست آورند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

زِپَك اِنْدَا هَشْتِه، غَاژ اِنْدَا مِرْغَاڼه كَاڼده

موقعی که کسی خودش کوچک باشد بخواهد کار بزرگی را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

زِپَر كَايسه نيم كَايسه اِي دَرِه

موقعی که کارهایی در پشت پرده باشد و کسی دلیل آنرا نفهمیده باشد این ضرب المثل را بکار

می‌برند.

(س)

سَگَ سِرْ بُنِیَه، غَلِیْه تِرْش وَنَه

موقعی که کسی قبلاً ضعیف بوده باشد و حالا پیشرفت کرده باشد و بخواهد از غذاها عیبگیری کند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

یَسْتُونْ به یَسْتُونْ قَرِجَه

موقعی که کسی به مقدار چیزی که دارد قانع باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سِرْمِه کَشْ نِیْه بَدَ تِرْ زَنْدِه چَشْ رِه کُوزْ کَانْدِه

موقعی که کسی کاری از دستش بر نیاید و جایی را خراب بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سِرْمِه کَشْ نِیْه بَرُونِیْ چَشْ رِه کُوزْ هَا کُودِیْ

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و جای را خراب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سَرِکِه دَرْدَ نَکَانْدِه، دَسْتَمَالْ نَوْنِدَنَه

موقعی که کسی بخواهد بهانه‌گیری بکند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سِرْکِه تَا رِه نَدِیْه تَنْدِه

موقعی که کسی تا هنر کسی دیگر را نبیند که او از خودش شرورتر است این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سَرِ بِي دَرْدَ، دَرِه قُورِشْتُونْ

موقعی که بگویند فلانی بی‌آزار است دیگری بگوید غیرممکن است که به کسی آزار نکند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

سَرِ بُرْپِدِه سَرِ، خُونِ نِدَارَنَه

موقعی که کسی خیلی خشمگین باشد و کسی نتواند به او نزدیک شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سَرِکِه دَرْدَ کَانْدِه بَرَنْ دِپُوارِه

موقعی که کسی بخواهد در کاری دخالت کند و موجب دردسر خود شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سِرْ چِه دُونْدِه وِشْنَا وِه چِه گُذِرَنَه

موقعی که کسی از حال دیگران خبر نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سَرِ اَنجِلی، بِنْ تُوْسْکَا

موقعی که کسی روی لباس یا پیراهن کهنه پیراهن دیگر بپوشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند. (موقعی که کسی رفتار دوگانه داشته باشد)

سَگَ شِه صَاحِبِ دَرِ پَلِیْ شِپَرِه

موقعی که بچه‌ای پیش بزرگتران خود شجاع باشد بخواهد از خود دفاع کند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

سَگَ گِیْرَنْدِه، کُوه زَنْدِه، زَنْ سَلِیْته چِه وَنَه بَیْزِ سِیْنِ

موقعی که دیگران بگویند با افراد یا زنی که اهل دعوا است بحث نکن این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

سَگَ از نَا تَوَانِیْ مِهْرَبُونَه

موقعی که کسی از روی ناتوانی آرام و ساکت باشد دیگران از آن حال تعجب کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

سَگَ کُجَه، مِهْرَبُونِیْ کُجَه

موقعی که به شخص بد اخلاق بگویند آیا این مهربان است؟ این ضرب المثل را برای کسیکه سوال کرد بکار می‌برند.

سَگَ بُوشْ، شَالْ بُوشْ، خُردِیْ پَرَاژْ نُوْشْ

موقعی که کسی کوچتر باشد و همیشه اطاعت کننده از بزرگتران باید باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سَگ بُنِیَ خَاوُونه، آدِم بُنِیَ خَاوُونه

موقعی که کسی مورد چشم نظر دیگران واقع شده باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سَگ و سَگِ برآرنه، هِمِه هِمِ قَطارنه

موقعی که بخواهند از میان دو نفر یا دو برادر از یکی تعریف کنند از دیگری بدگویی کنند این ضرب المثل را برای کسیکه تعریفش می‌کنند بکار می‌برند.

سَگ رِه به زور شِکارِ بَنِشِنه بَوَرْدِن؟

موقعی که کسی را برای انجام دادن کاری با خود به زور ببرند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

سَگ شِه گِی بَخَوَارْدِن جِه نَکِفِنه

موقعی که کسی دست از کار بد خود برندارد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سَگ به اِنْدازَه خَاوُش سَنگِینِ دَاوَنه

موقعی که هر کسی به اندازه خود احترام داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سَنگ به سَنگ سُو نِه جُرْگَرْدِی بَر خَاوِستِه بُوؤ

موقعی که با بحث کردن نتوان مشکلی را حل کرد جز این که ناراحتی بوجود آید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

سَنگ زَنْدِی، کُتوکِ طاقِت رِه اِنْدازَنِی

موقعی که کسی چیزی را برای دیگران بپسندد اما برای خود نپسندد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

سِیاه مَمبِج شِپَرِپَن تَرِه، وِنه بَها گُورُون تَرِه

موقعی که کس بگوید فلان کس سیاه است بدرد نمی‌خورد دیگری این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

سِپَر نَخَوَارْدِمِه که مِه دِهُون گَنَد هَا کِنِه

موقعی که کسی از خودش مطمئن باشد که کار زشتی را انجام نداده است این ضرب المثل را بکار می‌برد.

سِپَر دَرْد پِیاز دَرْد وِنه

موقعی که کسی با دزدیدن چیز کوچک به دزدی چیز بزرگ پردازد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(ش)

شَال چَشدِه بَخَوَارْدِه هِمِه شُو اِنِه کِرک وُزَنه

موقعی که به کسی رو بدهند و او بخواهد سوء استفاده کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

شَال دَسْت پُوشْتِن کُلاه دِنِی

موقعی که کسی چیزی را بدست کسی بدهند و او از آن سوء استفاده کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

شَال رِه بائو تِنِه تِه شَاهِد کِپِه گُونِه مِه دَم

موقعی که از کسی شاهی بخواهند او مانند خود را بیاورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

شَل رِه رَاه وِنه، زَمبِل رِه پَلَا وِنه

موقعی که کسی دلش بخواهد کاری انجام دهد و آن غیر ممکن باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

شَمعی کِه خَاِنِه رِه وَاجِبِه، مَسْجِد رِه وِنه کَاه جِه دُو د هَا کَاوَرِن

موقعی که کسی اول بکار واجب پردازد سپس بکارهای مستحبی پردازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

شَبِيه دُو، آدِيْنِه مَأْسِتِ جِه كَفَمَبِي

موقعی که کسی به دیگری بگوید عجله کن عقب می افتیم و به آن چیز دسترسی پیدا نمی کنیم این ضرب المثل را بکار می برد.

سُونِس دَأْسَتِ پِیوئِم گَهَرِه کَتِمِه مَرْدِیَه

موقعی که کسی شانس نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می برند.

شُو بُورْدِه، خُو بُورْدِه

موقعی که کسی در شب زیاد یک جایی بنشیند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

شِه دُو خَوَازْنِه، سَنگِ رِه کَرِه دِنِه

موقعی که کسی خودش چیزی نداشته باشد و بخواهد به دیگران چیزی را ببخشد این ضرب المثل را بکار می برند.

شِه مَالِ رِه دَمَبِه مَرْدِمِ رِه خُوْدِمِ عَزَبِ یَزْدَمَبِه

موقعی که کسی چیزی را به مردم بدهد و برای خودش نگیرد و بعد از مدتی لازمش شود آنرا پیدا نکند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

شِه کِیْنِکِ پِن گَی رِه نَوِپَنْدِه، اَتِی کِیْنِکِ پِن لَلِ رِه وَپَنْدِه

موقعی که کسی عیب خود را نبیند و بخواهد عیب دیگران را بگوید این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

شِی مَارِ بَمُورْدِه، پِیوَرَن وَنِه جَا بَنَبِتِه

موقعی که کسی از جای خود بلند شود و دیگری جای او را بگیرد وقتی برگشت جایش را پر شده ببینند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

شِیوَرِ شِکَرِ نَوْنِه، خَشِ پِیوَرِ نَوْنِه

موقعی که بچه مردم هیچوقت نمی توانند جای فرزندان خانه را بگیرند این ضرب المثل را بکار می برند.

(ص)

صَافِی کَفْگِیَرِ رِه نَوْنِه تِه تَن جِه سَوَاحِ

موقعی که کسی عیب خود را نبیند بخواهد عیب دیگران را به روی او آورد این ضرب المثل را برای کسی که عیب می گیرد بکار می برند.

صَدِّ مِیْنِ شِکَرِ بَنَیَرِ عِیْلِ نَوْنِه، صَدِّ تَا زُوْمَا بَنَیَرِ پِیوَرِ نَوْنِه

موقعی که پسر مردم حتی داماد هم نتواند جای فرزند خانه را بگیرد این ضرب المثل را بکار می برند.

صَدَايِ دَنِبِلِ آز دُوَرِ خَوِشِه

موقعی که کسی تعریف چیزی را از دور بشنود این ضرب المثل را برای کسیکه تعریف می کند بکار می برد.

(ط)

طَاقِ سَلُوْمِ طَاقِچِه سَلُوْمِ بَاجِی جَانِ خِیْرِمِ بَدِه

موقعی که کسی تن به کاری ندهد و بخواهد با کمک گرفتن از این و آن زندگی خود را اداره کند وقتی که طلب کمک می کند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

(ع)

عَاقِلِ بِه اِشَارِه، جَاهِلِ بِه تُوَرِ پِشْتِی

موقعی که کسی کاری را انجام ندهد و بخواهند او را با تهدید به انجام دادن آن کار وادار سازند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

عَاقِلِ تَا فِکَرِ هَا کُنِه، شِفَتِ زَنْدِه دَرِ شُوْنِه

موقعی که کسی بخواهد از روی فکر کاری را انجام دهد و دیگران بخواهند مانع او شوند و او نتواند آن کار را انجام دهد این ضرب المثل برای آنهاست که مانع می شوند بکار می برند.

عَرُوسِي مِه بِرَارِ بُوّه، عَزَايِي مِه كُلِ بِييرِ بُوّه

موقعی که کسی را بخواهند که میل به رفتن مجلس عروسی ندارد به زور با خود ببرند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

عَرُوسِي گُو دُوشِ نِييه، گُوْنِه زَمِيْنِ تَبِه چَالِه دَاَرْنِه

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و بخواهد بهانه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي تَشِه، اَمِه خَاشِ هِدَانْ جَا دَنِيه؟

موقعی که کسی بگوید فلان چیز مال من است و من باید از آن استفاده کنم و این ضرب المثل را دیگران برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي اَوِه چِه بَرَسِييه، شُو كُوتَاَه بَنِييه

موقعی که از دیگری کمک بخواهند او بگوید من کار دارم و یا وقت ندارم این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي خَلِه قَشْنِيه، يَكْدَقِيه هَدِيَه كَانِه

موقعی که کسی را یکبار کمک کنند و بیشتر نکنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي رَقْصِ يَلْدِ نِييه، گُوْنِه اُتَاَقِ تَنِيه

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و بخواهد بهانه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي بُوَرْدِه سِرْ كَارْسِي يَارْتِ نَصِيْبِ يِه كِي بَرَسِي

موقعی که کسی آرزوی داشتن چیزی را داشته باشد و به او نرسد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي سَمَاعِ نَكَانْدِه گُوْنِه زَمِيْنِ تَبِه چَالِه دَاَرْنِه

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و بخواهد بهانه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي خَلِه قَشْنِيه بِييه آيِلِه هَم بَنِيته

موقعی که یک نفر دردی داشته باشد درد دیگری هم بر آن اضافه شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي خَانِه سَنَكِ شِه صَاحِبِ رِه نَشْنَايِيه

موقعی که کسی را در مجلس دعوت نکرده باشند دیگری به او بگوید بیا برویم او در جوابش بگوید درست نیست ما را دعوت نکردند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَاشِي مَسِي چَشْمِ گُو چِه يِه بَا زَارِ مِي چِه، چِيْپِ نَاجَسِ دَرِه نَافَسِ دَرِه بَا پُولَكِي شِلَوَارِ مِي چِه

موقعی که کسی در خانه چیزی نداشته باشد اما بخواهد در بیرون ظاهر خود را زیبا سازد و قیافه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي چِه نَا ز دَاَرْنِه، هَقْمَتِ تَا مَاشِيْنِ جِهَازِ دَاَرْنِه

موقعی که کسی در میان خانواده عزیز و دوست‌داشتنی باشد و مورد توجه آنها باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَرُوسِي نَبِيهِي، پَسِ پَرْدِه هِنَبَشْتِيهِي

موقعی که کسی از مسئله‌ای با خبر باشد و به او بگویند از کجا باخبر شدید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عَاقِلِ تَا فِكْرِ هَا كُنِه، شِفْتِ زَنْدِه دَرِ شُونِه

موقعی که کسی بخواهد از روی فکر کاری را بکند دیگران مانع او شوند این ضرب المثل را برای آنها که مانع شده‌اند بکار می‌برند.

عَمِلِ عَمِلِ بَرْنِي دِهُونِ شِيْرِيْنِ نُونِه

موقعی که کسی فقط بخواهد چیزی را دوست داشته باشد و بدنبال آن نرود دیگران این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

عِلَّتِ حَمُومِ نَشِيْنِ عَارُوسِ، يِي چَا دَرِيِي

موقعی که کسی به جایی نرود و برای او بخواهند بهانه‌ای بیاورند این ضرب المثل را برای او

بکار می‌برند.

عَاقِلٌ بِهٖ اِشَارَهٗ، جَاهِلٌ بِهٖ تُوْرُ پِشْتِي

موقعی که کسی نادان باشد کاری را انجام ندهد و بخواهند او را با تهدید به انجام آن کار وادار کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(غ)

غَمِّ خَوَاسِنْدِيَهٗ، شَاهِي رَا مَنْدِيَهٗ

موقعی که کسی تا پول نداشته باشد در غم بسر برد و موقعی که پول داشته باشد در شادی و خوشی بسر برد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ف)

فَارْسِي قَالِبٌ تَكُنْ كَنِي پَلَا رَهٗ يَادْ كَانْدِي

موقعی که کسی بخواهد زبان مازندرانی را کنار بگذارد و به زبان فارسی حرف بزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

فِكْرُ كَانْدِي هَمِّيشَهٗ بِيَا رَهٗ، فِكْرُ زِمَسْتُونِ نِي

موقعی که کسی به فکر خوشگذرانی و جوانی خود باشد و فکر پیری را نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

فُلْفُلُ تَوْبِنُ چِهٖ رِيْزَهٗ، بِشَكِنُ تَوْبِنُ چِهٖ تَبِيْزَهٗ

موقعی که کسی بخواهد به ظاهر کسی توجه کند و به هوش و استعداد او توجه نکند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

فِلَانِي اَيَسْمُونِ جُوْءِ

موقعی که کسی کار نکند اما از هر طرف برای او پول فرستاده شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

فِلَانِي بِالَا خَانِهٖ رَهٗ اِجَارَهٗ هِدَا ءِ

موقعی که کسی از روی عقل و فکر کاری را انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

فِلَانِي رَهٗ بَانُوْرُ شِهٖ مَوَزِ سَرَا ءِ بُوْرَهٗ، حَرَفِ مَوَزِدُمِ رَهٗ تَزِيْهٗ

موقعی که کسی پشت سر کسی حرف بزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

فِلَانِي صَنْدَ تَاكَلِ كَلَا ءِ، دَهٗ تَاكُوْرِ عَصَا ءِ

موقعی که کسی نتواند برای خود کاری انجام دهد اما برای دیگران بتواند براحتهای کاری را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(ق)

قَهْرُ كَرِ رَهٗ شِي وَنِهٗ، هَفْتُ تَاكِلا تَرُشِي وَنِهٗ

موقعی که کسی با کسی قهر کرده باشد و بخواهد با ناز کردن آشتی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

قَرَضِي مُوْرَهٗ، گُوْگُ سَرِ گِيِيْزِنِي

موقعی که کسی به کسی زور بگوید و او قدرت مبارزه کردن با او را نداشته باشد و بخواهد بر روی اعضای خانواده او ناراحتی خود را تلافی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

قَشِيْنَكِ زَنَا رَهٗ بَوْبِنُ، وَچِهٖ هَاكَارِدِهٖ پِهٖ بَوْبِنُ

موقعی که چیزی در ابتداء خوب باشد و بعد از مدتی بد از آب در آید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

قَلِنْدِرِ يَكْ شَبُوْئِي

موقعی که کسی بخواهد به صورت آواره یک شب در یک جا و شب دیگر در جای دیگر باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

قُوْزُ بِالَايِ قُوْزُ بَنِيِيَهٗ

موقعی که کسی یک دردی را درمان نکرده درد دیگری روی کار آید این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند و یا اینکه مشکلی را حل نکرده باشد مشکل دیگر برای او بوجود آمده باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(ک)

کَاتِبِ رِه پَلَه پَلَه بِالْأُبُورُ

موقعی که به کسی گفته شود که یواش یواش کاری را انجام دهد و عجله نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَارِجِ کِرْکَ هَر چه بَجَکِلَه، خَاشِه سَر سَنَدِنَه

موقعی که کسی کاری را انجام بدهد و از عواقب بد آن گرفتار شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَارْدَ هَر چه تَبَر بُوْشِه، شِه غَلاَف رِه نَوْر بِنْدِه

موقعی که کسی هر چند بد باشد اما نسبت به خویشان خود بدی نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَارْدَ کِه نَقْرَه بَنِيَه شِه دِل رِه نَزَنَه

موقعی که بچه‌ای تک فرزندی باشد بخواهند او را آزاد بگذارند و هیچی به او نگویند دیگران این ضرب المثل را برای صاحب آن بچه بکار می‌برند.

کَارِجَرِ وَه کَار وَارِنَه، پِیکارِه وَه یَار

موقعی که کسی هر جایی برود کاری برای او پیدا شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کَار رِه اَسْلَجه کَانْدِه، اِسْتَا لَاف زَنْدِه

موقعی که کاری را کسی یا دستگاهی انجام دهد و دیگران بخواهند انجام گرفتن آن کار را به خود نسبت دهند و به خود افتخار کنند این ضرب المثل را برای اینها بکار می‌برند.

کَار رِه وَرْزَا کَانْدِه، مَادْگُو یَک وَرِی لَه شُونَه

موقعی که کار را کسی بکند و یک نفر دیگر احساس خستگی بکند و بخواهد برود استراحت کند و دست به هیچ کاری نزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَار اَز مَحْکِم کَارِی عِیبِ نِدَا زَنَه

موقعی که کسی بخواهد زیربنای هر کاری را محکم سازد تا بهانه‌ای بدست دیگران نیفتد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَار وَنَه دَسْت هَا کُنِه، چَش بَو پِنَه حَظْ هَا کُنِه

موقعی که کسی کاری را خودش انجام دهد دیگران از دیدن آن حسادت بورزند این ضرب المثل را در چنین موارد بکار می‌برند.

کَار کِه اَمْرُو ز وَ فِرْدَا بَنِيَه، دَر دَسَر پِیدَا کَانْدِه

موقعی که کسی کار خودش را به امروز و فردا واگذار کند و بعداً با مشکلی روبرو شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَاَه جِه کُوَه دِرَسْت کَانْدِی

موقعی که یک کار کوچکی را بزرگ بسازد یا از یک مسئله جزئی بخواهد بحث و دعوا بوجود آورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَایِه از آَش دَاغ تِرِه

موقعی که یک کاری از کار دیگر بدتر باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کَال جَرَم دَا ز اُطَاق دَا ز بَنِيَه، اُطَاق دَا ز کَال جَرَم دَا ز بَنِيَه

موقعی که فرد تهدیدست به مال و منال زندگی رسیده باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کُوْتَرِ بَا کُوْتَرِ جُولِ بَا جُولِ، مُقَدَّس بَا مُقَدَّس مَوْلِ بَا مَوْلِ

موقعی که هر کسی با هم‌نوع خود هم‌گام شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِتِل کَاتِپَنَگ دَا زَنَه، اِسْتَا زَنِ یَتِیم دَا زَنَه

موقعی که کسی بخواهد در کار بزرگتران دخالت کند به او اجازه ندهند این ضرب المثل را

برای او بکار می‌برند.

کُتِبْنِ کُتِبْنَا دَاژنه، کُوزَنگي يَتِپَم دَاژنه

موقعی که کوچکتران به بزرگتران دستوری بدهند تا کاری را برایشان انجام دهند او انجام ندهد و بگوید خودت برو انجام بده این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَتِل کَش اَسَب رِه جُو سِر تَکُنْدِه

موقعی که کسی طمعکار باشد هر چه بدست آورد باز قانع نشود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَاچِه کَاژ کَاڼدې، خُو رِه اِبَنجِه کَاڼدې

موقعی که کسی خانه کسی کار کند و از دیگران غذا بخواد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِرک کِه اَمِه کَالِي مِرغَانِه تَکَاڼدِه، صَحْرَاي کِلَاغ اَمِه کِرک

موقعی که بجهای برای دیگران کاری انجام بدهد و برای خانواده خود کاری انجام ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِرک يَک لَپَنگ سَر مِرغَانِه کَاڼدِه

موقعی که کسی ذوق و شوق زیادی در انجام دادن کاری را داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِرک رِه هَم عَرُوسِي رُوز خَوَارنه هَم عَزَايِي رُوز

موقعی که کسی یک چیزی را در چندین جا بکار ببرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِرک نِمَشُون بَنِيه شِه کَالِي شُونِه

موقعی که کسی بعد از گذشت پاسی از شب وارد خانه شود برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کِرک مَسْتُونِي فِکَر زِمَسْتُون نِي

موقعی که کسی فکر خوشگذرانی خود باشد و به فکر دوران پیری خود نباشد برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کِرک اِنْدَا کِپَنگ دَاژنه، غَاژ اِنْدَا مِرغَانِه کَاڼدِه

موقعی که کسی بخواهد پای خود را توی کفش بزرگتران بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کِدَاڼو کِه دَا بَنِيه، لَوِه وَکُتِرَا نَشَسْتِه مُوڼدِه

موقعی که دو نفر یک کاری را بخواهند انجام بدهند و به یکدیگر تعارف کنند و سرانجام آن کار را بطور کامل انجام ندهند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کَدُخْدَا رِه هَارِه، دِه رِه بِجَاب

موقعی که شخصی بخواهد کاری انجام دهد باید حتماً با بزرگتران مشورت کند برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

کَف دَسْت کِه مِي نِدَاژنه چچي رِه بَکِنْدِم (بوجينم)

موقعی که کسی چیزی نداشته باشد دیگری اصرار کند که کاری برای او انجام دهد برای او این ضرب المثل را بکار می‌برد.

کَل بِمُوء، کُوز رَوِيه

موقعی که کسی بزرگتر باشد وارد مجلسی شود و به کوچکتران بگویند از جای خود بلند شوند و آنها از جای خود بلند نشوند و به زور بلندشان کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

کَل کُوز رِه گُونِه قَزُوبِن رَاه کُم وَرِه (کُدُوم وَرِه)

موقعی که کسی از کسی که کاری را وارد نباشد کمک بطلبد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

کَل کَلِه مِي نِدَاژنه گُونِه مِرِه زَلَف چِه بَد اِيه

موقعی که کسی پولی نداشته باشد چیزی برای خود بگیرد و بگوید مرا از آن چیز خوشم

نمی آید این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُلُّ كُوزٍ وَهْ شَيْلٌ دِمِ دِنَهْ

موقعی که کسی خودش دارای عیبی باشد بخواهد دیگران را مسخره کند و آنها را مورد تمسخر قرار دهد این ضرب المثل را درباره او بکار می برند.

كُلُّ خُوشْحَالِ، گِی كَلِّ دَرِهْ شُوپَهْ

موقعی که کسی را برای انجام دادن کاری بفرستند و او بدنبال کار خود برود این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُلُّ كُوزٍ وَهْ دُعَا رِسْنِدِنَهْ

موقعی که به کسی بگویند کاری را انجام بدهد او در جواب بگوید خودت انجام بده این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُلِّ آدَمِ جِیْبِ شُونَهْ دَرِهْ، پِسَوَاْدِ جِیْبِ خُودِ كَاژ

موقعی که کسی بخواهد کار بیهوده ای انجام بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُلِّ آگِهْ طَبِیْبِ پِیْنُو، خَاشِهْ كَلَهْ رِهْ چَا رِهْ كَاژ دِهْ

موقعی که کسی نتواند مشکل خود را حل کند کسی دیگر از او بخواهد مشکل او را حل سازد این ضرب المثل را برای کسی که چاره جویی می طلبد بکار می برند.

كُلِّ كِهْ خَوَاشْتِهْ مَدْرِسِهْ بُورِهْ، جَمْعِهْ وَرِ خَوَاژ دِهْ

موقعی که کسی بخواهد کاری انجام بدهد و به تعطیلات برخورد کند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُلِّ وَكُوزِ مُبْتَلَا، هَمِهْ دَرِ خَانِهْ عَبْدِ اللَّهِ

موقعی که همه افراد بی بندوبار یا بیمار در یکجا جمع باشند این ضرب المثل را بکار می برند.

كُلِّ رِهْ پَلَا هِدَا یِی سَرِ رِهْ دَشُو دَشِنْد

موقعی که کسی از کسی چیزی بخواهد و به او بدهد باز تقاضای چیز دیگری بکند این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

كُلَاَهْ بَدِّ بَرِ سَرِ صَاحَابِ

موقعی که چیزی را بخواهند به کسی بدهند دیگری بخواهد عیب بگیرد و صاحب آن این ضرب المثل را برای او بکار می برد.

كُلَاَهْ رِهْ كِیْلَهْ نَكَاَنَهْ

موقعی که کسی حرف بزرگتران خود را گوش ندهد این ضرب المثل را در باره او بکار می برند.

كِلَاغِ غَاژ غَاژ اَمَانِ آژ دَسْتِ عَمِهْ شِی مَاز

موقعی که عمه شوهر مادر عروس باشد و اخلاق او نسبت به عروس تند باشد این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كَلَهْ وَرِی كُلوْمِ نَوَرِی، كِیْنَكِ وَرِی كُلوْمِ وَرِی

موقعی که کسی از کسی به مرور زمان پولی یا چیزی بگیرد این ضرب المثل را در باره او بکار می برند.

كُلوْمِ دَرِ سَرِ وَائِشِ بِي وَرِهْ

موقعی که از کسی خواسته شود که با نزدیکان خود ازدواج کند او قبول نکند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كَمِ بَخُوزِ، فِرْدَا بَخُوزِ

موقعی که به کسی گفته شود که صرف جویی کند و در خرج کردن زیاده روی و ولخرجی نکند این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُوهْ به كُوهْ نَرِسِنِهْ، آدَمِ به آدَمِ رِسِنِهْ

موقعی که کسی دوستی را بعد از چندین سال ببیند این ضرب المثل را بکار می برند.

كُوهِی آگِهْ كَارِیَزِ بُوَهْ، كُوهْ هَمِ كَاژ دَرِهْ

موقعی که کسی بخواهد به بهانه کار کردن به شهر بیاید این ضرب المثل را برای او بکار می برند.

كُورُ رُوزُ پِشِی لَمُپَا پِیژَنه

موقعی که کسی کار بیهوده‌ای را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُورُ هَم دُونِدِه ماهِی شُورِه

موقعی که کسی از اخلاق کسی با خبر باشد باز هم بخواهد به طرف او برود تا از او کمک بگیرد و باز به او ندهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُورُ خَوَانِه رَاهُ بُورِه رُوزُ پِشِی چِه رَاهُ شُونِه

موقعی که کسی از کسی چیزی بخواهد زودتر طلب کند تا او آنرا خرج نکند برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

كُهِنِه حَمُومُ بُوشُ نُونِه، كُهِنِه دِشَمِینُ دُوسْتُ نُونِه

موقعی که کسی پشت سر دوست خودش بدگویی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُورُ رُوزُ پِشِی، شِه فِتْرُ رِه كَانْدِه

موقعی که کسی چیزی لازم شود و روز بدنبال آن نگردد و در شب به دنبال آن بگردد به آن چیز دست نیابد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُورُ خَانِه نِشْتِه، هَمِه جَا خَوَرُ دَارْنِه

موقعی که کسی از هر جا اطلاعات داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُرُچُ ماهُ وُ كُورُ

موقعی که کسی چیزی را متناسب با فصل آن طلب نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُوزِه گِرُ بَشِكْسْتِه تِلِه چِه اُ خَوَارْنِه

موقعی که کسی از وسایل نو خود استفاده نکند و از وسیله کهنه استفاده کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كُورُ كِلَاجُ شِمِه سَرُ رِه چَكْلُومُ بَرُوءُ

موقعی که کسی دارد چیزی می‌خورد ناگهان دور او جمع شوند و آنها هم دوست داشته باشند

بخورند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

كُوهِی كُوبِه كُوكَانَه، كَالِ وَاړِی بُوكَانَه

موقعی که کسی بخواهد از کوهیها بدگویی کند آنکسی که خودش کوهی است این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد.

كُوه رِه وُزْفُ بَرُوءُ پِلَاقُ بَنِیِه، پِیژُ مَادِیُونُ تَا زِه قُصْرَاقُ بَنِیِه

موقعی که کسی بیکار است تا دیر وقت خوابیده باشد و بلند شود بخواهد تازه به دنبال کاری برود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كِیجَا دَنِیِه كُوه دُوشْتِه كُوكُزَا مِرِه اِشَپِیِه

موقعی که کسی را نگاه کنند او فکر و خیال دیگری بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كِیُونِی كِرَكُ رِه شَالُ بُورِدِه، نَا كِیُونِی كِیُونِی وَنِه

موقعی که کسی از دست کسی ضرر و زیان ببیند دیگران از او بترسند و از آن به بعد بیشتر مواظب خودشان باشند این ضرب المثل را برای اینهایی که از این به بعد از خودشان مواظبت می‌کنند بکار می‌برند.

كِی بُورِدِه كِی بِمُوءُ، وُزْفُ بُورِدِه كِی بِمُوءُ

موقعی که کسی سالها به دنبال چیزهای خوب بگردد و سرانجام یک چیز بد نصیبش شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كِپَنَكُ شُلُوارُ دَنِیِه، بَنَدُ رِه مَحْكِمُ كَانْدِه

موقعی که کسی کار اصلی را انجام ندهد و بخواهد کار فرعی را انجام بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

كِی وَنِه عَیْبُ بُوءُ، كُهِنِه رَحْتُ بَنِیْتُ بُوءُ

موقعی که کسی آرزوی این را داشته باشد که عیدی بیاید و همه چیز را تغییر دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

(گ)

گُوی مَزِدِه پُر شِپَرِ عَمِلِ اِنِه

موقعی که چیزی برای صاحب بی ارزش باشد وقتی دیگران به او زیان برسانند برای صاحبش ارزشمند شود این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

گَالِشِ کِه پِیژ بَنَبِه گُوگَک پِه وَنِه

موقعی که پدر و مادر پیر شوند فرزندان به آنها اعتنایی نکنند اینها این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

گَالِشِ دِلْ بِه گُو بُوشِه، نَرِه گُو رِه گُوگَک وَنَدِنِه

موقعی که کسی اگر بخواهد به طور واقعی کار مشکلی را انجام بدهد و او آن کار را انجام ندهد و بهانه بیاورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گَتِ کِنِگ، گَتِ شِلَوَارِ خَوَانِه

موقعی که کسی پول زیادی داشته باشد و بخواهد به اندازه سرمایه خود خرج کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گَتِ اَوَاژِه دَاژُنْ گَتِ دِرَوَاژِه، کَالِ خَانِه دَاژُنْه کَالِ تَکْ سَاژِه

موقعی که کسی ظاهرش آراسته باشد و در درون چیزی نداشته باشد و قیافه‌بگیر باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گَتِ هَا کَاژِدِمِه شِه وَچَاژِه، اَلَانْ بَنَبِنِه مِه مِچْ بَا رِه

موقعی که پدر و مادر بچه‌هایش را بزرگ کنند و بچه‌ها در موقع پیریشان آنها را مورد توجه خود قرار ندهند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گِدَا کِه اِرْبَابْ بَنَبِه، کُهِنِه قِوَا وَشْتِه گِرْدِنِه

موقعی که شخص ضعیف صاحب سرمایه شود و از آن به بعد دیگر به کسی کمک نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گِدَا تَاژِه خَر بَخَر پِه

موقعی که فقیری چیزی خریده باشد و از او خوب مواظبت کند و به کسی نشان ندهد دیگری این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

گِدَا، گِدَا رِه گُونِه مِرِه خِیژ هَا دِه

موقعی که کسی خودش درویش و ضعیف باشد و از کسیکه مثل خودش است طلب کمک کند او در جوابش بگوید خودم ندارم که خودم را پیش ببرم این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

گِدَا بِه گِدَا رَحْمِتْ بِه خُدا

موقعی که فرد نیازمندی از کسی کمک بخواهد و کسی دیگر بیاید از آن شخص نیازمند که خود از دیگران کمک می‌گیرد کمک بخواهد این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

گَسْفِنْدِه هَر چِه لَاعُزْ بُوْء، شِه پَشِمِ سَرِ خَوَا سِنِه

موقعی که کسی به خانه فامیلش چندین بار رفته باشد و او یک بار هم به خانه او نیامده باشد و از آن به بعد تصمیم بگیرد دیگر به خانه فامیلش نرود و آن بعد از مدتی گلایه کند که چرا به خانه ما نمی‌آیی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

گُدَا رِ چِه بَنَشِنِه سَکْ کَا تِه بَنَبِتِنْ؟

موقعی که کسی چیزی را از کسی طلب کند و او هرگز ندهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گِدَا مُعْتَبِرْ وَنِه از خُدا بِي خَوَرْ وَنِه

موقعی که شخص فقیری به مقامی برسد و خداوند را در سپاسگزاری کردن فراموش کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گِرِنْدِه بِزْ (سَکْ) سَرِچَشْمِه اُنْخَوَاژِنِه

موقعی که کسی خودش تمیز نباشد بخواهد از دست پخت دیگران عیبگیری کند و چیزی هم نخورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گُرْگِ شِپَرِ رِمِه رِمِه مِشِه، غَرِبْ وَفَا هَا کَا نِه مِه خَوِشِه

موقعی که کسی از سوی شخص غریبی یا ناآشنایی مورد توجه قرار گیرد این ضرب المثل را

بکار می‌برند.

گرم آهین سر، گرم گرم چکش زنه

موقعی که کسی با کسی دعوا بیفتد و بخواهد خرفهای دلش را بعد از دعوا در پشت سر او بزند و کسی دیگر به او بگوید چرا این حرفها را همان جا نزدی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

گیش ها کارد

موقعی که کسی چیزی شدیداً توجهش را جلب کرده و به هوس افتاده باشد این اصطلاح را برای او بکار می‌برند.

گره دست چه باز و نه، چه دندون چه باز ها کنبیم

موقعی که کسی مشکلی را با دست خودش حل کند و لازم نباشد آنرا پیش دیگران ببرند تا آن مشکل را برایشان حل کنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گرواز گل ورنه، گل ورن مژ ورنه

موقعی که کسی با مردن کسی تمام مهر و محبتش را به فراموشی بسپارد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گزنکار زده، پاره نکن

موقعی که کسی درباره یک کاری فکر نکرده باشد بخواهد آن کار را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گندیم از گندیم عمل انه، جو از جو

موقعی که هر کسی متناسب با فرهنگ خانواده خود تربیت شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گل نتونیده کالی بوره، سازه ره هم خاشه همراه ورنه

موقعی که کسی نتواند یک کاری را انجام دهد و به دیگران وعده بدهد که کارهای دیگر را هم انجام می‌دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گو تا شه شاخ ره توپنه، شو چرا نشونه

موقعی که کسی قدرت و توانایی انجام دادن کاری را در خود ببیند و آن کار را با موفقیت انجام بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گونه ورف روز مره و بز

موقعی که کسی کار بیهوده‌ای را انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گوگوز بخوارده، کره بستنه

موقعی که کسی را چند بار صدا کنند تا به او چیزی بدهند و او نیاید و دیگری بیاید آنرا بگیرد سپس شخص اول بیاید طلب کند نداشته باشند که به او بدهند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گوره ند پمی، گوگی ره بد پمی

موقعی که یک چیز را برای کسی بیاورند و آنرا بین دیگران تقسیم کنند و به او چیزی نرسد این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد و می‌گوید من چیزی را ندیدم.

گوی لامپزه باگوگرای لامپزه سوآ هستنه

موقعی که هر کسی به اندازه توانایی خود کاری را انجام دهد یا چیزی را بخورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گوی قرضی ره، گوگ سر گپیژنی

موقعی که دو تا بزرگترها باهم دعوا بیفتند و بخواهند عقده خود را روی کوچکترها خالی کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

گو بز باکله بکار، ا پنجه نکاز ساری بکار

موقعی که به کسی بگویند کسی را کاری نداشته باشد و او را نزنند تا صاحبش نیاید داد و بیداد راه نیاندازد از اینکه چرا بچه‌ام را زدید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گوره پوست ها کاردی ونه دم چه بوسی ول ها کاردی

موقعی که کسی کاری را به نزدیکهای آخر برساند و در آنجا نیمه کاره رها کنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گُو دِلِه خَرِه

موقعی که کسی میان همجنسان و همسالان خود نباشد بخواهد در میان افراد غیر ممنوع خود از نظر جنس و سن باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

گُو کِی رِه بُو پِنپِن چَنده دِر شَتِه، اِفْتُون رِه بُو پِنپِن عَزِيزِ پَشْتِه

موقعی که کوچک‌تران بخواهند از بزرگ‌تران خود پشتیبانی و طرفداری کنند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

گُو شِه شاخ رِه و پَنده، شُو چرا شُونِه

موقعی که به کسی گفته شود که اول قدرت خود را بین بعد بدنبال آن کار برو و انجام بده این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

گَتِ آفُو زِ بِي دِلِه

موقعی که کسی رشد جسمی کرده باشد اما فکر بچه‌گانه در سر داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ج)

لَا كُجِه مِه دَسْت دَرِه، شِمَا رِه چِه

موقعی که کسی از چیزی یا کاری اطلاع داشته باشد و کسی دیگر بگوید من می‌دانم که شما اشتباه می‌کنید آن کس که اطلاع دارد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

لَا لَ خَلِه خَرَف زَنده، لَنَتَك خَلِه رَاه شُونِه

موقعی که کسی بخواهد یک کار بی‌ثمری و بی‌نتیجه‌ای انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

لَا لَ گَتِ بَرَن چِه سِر نُونِه، شِل رَاه بُورِدَن چِه

موقعی که کسی کاری از دست او برنیاید اما علاقه‌ای برای انجام دادن آن از خود نشان دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

لَا لَ خَرَف رِه لَا لَ مَاز سَر کَفِنِه

موقعی که منظور بچه‌ای را پدر و مادرش متوجه شوند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

اِسْکِر سِیَاهِي بِي مَرگ نُونِه

موقعی که کسی درباره کاری با دیگران مشورت کند در موقع انجام دادن یک اشتباه صورت بگیرد به او بگویند چرا با وجود مشورت کردن این اشتباه صورت گرفت این ضرب المثل را بکار می‌برند.

لَوِه سَر، لَا قَلِي سَر، هَمِه دَا زَنه دَرْدِ سَر

موقعی که به کسی بگویند که هر کاری در دسر و مشکلاتی دارد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

لَوِجِه دَنِيه، دَنْدُونِ بِمَو

موقعی که کسی دیگر بیاید کسی را از جایی حرکت دهد و خودش بنشیند آن حرکت نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

لَوِه لَا قَلِي رِه گُونِه تِه کِنَتِک سِیَاه

موقعی که شخصی خودش عیب دارد بخواهد عیب دیگری را بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(م)

مَاسْت رِه نَخَوَا زَنِي، مَاسْت اُرِه خَوَا زَنِي

موقعی که کسی اصل کار را انجام ندهد و به مسائل فرعی آن پردازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مَاسْت کِه تَرِشِه آز تَقَارِش پِیدَاء

موقعی که کسی بنیادش بد باشد و هرگز خوب نشود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مَاهِي رِه هَر گَادِر بَنِيَرِي تَا زَو

موقعی که به کسی بگویند که هرکاری را هر موقع شروع کنی به هدف خواهی رسید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

ماښه ره دپنگې کله دژد خور داژونه

موقعی که کسی بخواهد کاری را مخفیانه انجام دهد دیگران از کار او بوئی ببرند و متوجه شوند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

ماژندرون انگور ممپج تونه

موقعی که کاری شدنی نباشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مال مردم دل بی رحم

موقعی که کسی نسبت به بیت‌المال احساس مسئولیت نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

ماه دکتیه شو صواحبی النگسی ته یارپی

موقعی که کسیکه نیمه‌های شب برای انجام دادن کاری بیرون برود و برای او اتفاقی بیفتد این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

مژد ره غیرت کاشینه، آسب ره سرباری

موقعی که کسی به غیرت بیفتد و یک جایی را خراب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مژغانه کچلاب دله چه می خال داریانه

موقعی که کسی بخواهد غذایی را بخورد و منتظر باشد از آن غذا عیب و ایرادی بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مژزه از رسمون سیاه چه ترسینه

موقعی که کسی یکبار برایش اتفاق افتاده باشد و برای دفعات بعد برایش تجربه شده باشد دیگر آن اتفاق تکرار نشود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مژده آگه سر خاد بوشه، شه کفن ره رپنده (همی زنده)

موقعی که کسی سرپرستی نداشته باشد و اگر او را به حال خود بگذارند دست به کارهای زشت بزنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مژدم خور ره ونه یک ورې سواژ بنپین

موقعی که کسی برای گرفتن چیزی از کسی باید چندین بار پیش او برود تا بگیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مه کلاه کپله تنپیه (مه آستین پولک نداشتیه)

موقعی که کسی حرف دیگر را در انجام دادن کاری گوش ندهد و ضرر کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مه ره بوپن، مه وه قوا بدوج

موقعی که از کسی بیش از اندازه توقع داشته باشند این ضرب المثل را برای کسانی که توقع دارند بکار می‌برد.

مژدی هنوز گوره ندپیه، گوهی ره بدپیه

موقعی که کسی آینده کاری را پیش‌بینی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مژهاکن دزیا ره میون هاکن

موقعی که به کسی بگویند با یاد خدا کار مهنی را انجام بدهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مژدی که بی عرضه بنپیه، تابستون آسب دم ره گز کاندیه

موقعی که کسی عرضه انجام کاری را نداشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مژغانه ره کاجه کاندی، قدقد ره ا پنجه کاندی

موقعی که کسی پیش دیگری برود مزدی یا پولی بگیرد و از صاحب کارش مزد طلب نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مژغانه دژدگت دژدونه

موقعی که کسی از دزدیدن چیز کوچک دست به دزدی چیزهای بزرگ بزند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مَهْرُ رَهْ از سوراخ (تَش) دَرِ بِيَارَدِي، اَوَّلُ تَهْ رَهْ نِيش زَنْدِه

موقعی که کسی هر کار بدی را انجام بدهد اول نتیجه‌اش را خودش می‌بیند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مِفْتُ بُؤء، كُفْتُ بُؤء

موقعی که کسی بخواهد چیزی را بطور رایگان از دیگران بگیرد و استفاده کند و این غیر ممکن باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مَگِه تَه كِشْتِي عَرَقُ بَنِيَه

موقعی که کسی همیشه در فکر کردن مشغول باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مَگِه بِيُو لِمِه اِسْبِه وَنِه

موقعی که کسی نتواند کینه کسی را از دل خود بیرون کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مَگِه تَه شُو پَرِ پَرِي سَرِي

موقعی که کسی شبها زیاد در بیرون بسربرد وقتی به خانه آمد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مَگِه اِمَا رَه طَالِع دَرِه

موقعی که چیز خوب نصیب کسی نشود و یا موقعی که هر چیزی که از یک نوع باشد نصیب کسی گردد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مِلِجِه شِه چَچِيَه كِه وَنِه كَلَّه پَارُچِه بِدَرْدِ بَخُورِه

موقعی که از دست کسی کمکی بر نیاید و دیگران از او کمک بطلبند او نداشته باشد دیگران این ضرب المثل را برای کسی که ندارد بکار می‌برند.

مِلَّا رَه مِفْتُ بَدِ پِيَه، بَا مِشِي كَاتِه وَه دُعَا كَانْدِه

موقعی که کسی بخواهد وسیله دیگران را بصورت رایگان کار بکشد و همیشه از او درخواست آن وسیله کند صاحب آن وسیله برای او این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مِنْ آقَا تَه آقَا لَنَكِ خَرُ رَه كِي بَوْرِه چَرَا

موقعی که دو نفر دست به هیچ کاری نخواهند بزنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مُوقِعِ كَارِ حَسَنِ بَرَا رَه، مُوقِعِ مَزْدِ حَسَنِ دَزْدِه

موقعی که کسی بخواهد حق زحمت کسی را با نارضایتی بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مِنْ كُومِيَه حَسَنِ وَه كُونه دُعَا بَرِسِنْد

موقعی که کسی چیزی را طلب کند و آن اصلاً یافت نشود و بخواهد در یافتن آن اصرار کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مِنْ شِه مَزْدِه رَه اَشْنَا سَمِيَه

موقعی که کسی از اخلاق کسی آشنایی کامل داشته باشد برای آن کسی که از او سوال می‌کند چگونه اخلاق او را می‌دانی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

مِنْ تَه كَلَاة، دَسْتُ وَه كَفِينِه

موقعی که کسی رفتارش موجب ناراحتی کسی بخواهد بشود قبل از اینکه این ناراحتی بوجود بیاید از او بخواهد دیگر این رفتار نکنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

مُوسِي بِه دِينِ خُودِش، عِيسِي بِه دِينِ خُودِش

موقعی که هر کسی به فکر عبادت خودش باشد و به دیگران نگاه نکند که او عبادت می‌کند یا نه برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مِه دَسْتُ نِمَكِ شُورِي نِدَا رَنِه

موقعی که کسی به کسی خوبی کند و او قدر خوبی او را نداند این ضرب المثل را برای کسی که قدر خوبی را نمی‌داند بکار می‌برند.

مَهْرُ عِلَّ چِه قِنَاعَتِ كَانْدِه

موقعی که کسی به چیز کم قانع نباشد و طعمکار و حریص باشد دیگران به او بگویند به آنچه که داری قانع باش این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مِهْمُونُ از مِهْمُونُ بَدِ دَا رَنِه، صَاحِبِ خَانِه اَز هَر دِ چِه

موقعی که کسی از کسی ناراحت باشد و دیگران از هر دوی آنها ناراحت باشند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

مِهْمُون دَاژْمِي هِد پَه خُدا، مِهْمُون دَاژْمِي بَلِيه خُدا

موقعی که کسی فقط برای یک روز مهمان کسی باشد او را به عنوان هدیه بحساب می‌آورند و موقعی که کسی برای دو یا سه روز مهمان کسی باشد او را بلیه خدا حساب می‌آورند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مِه كُشِه نِشْتِي، مِه رِيش رِه كُنْدِنِي (وِجَنِي)

موقعی که کسی در خانه کسی باشد بخواهد با او دعوا کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

مِير شِكَاژ رِه كَذْ خُدا هَا كَاژ دِنِه، اِقْتَابِ رُوزْ كَالِيَكْ پُوشِيه

موقعی که کسی به مقامی رسید بخواهد پیش دیگران قیافه بگیرد این ضرب المثل را برای کسیکه قیافه می‌گیرد بکار می‌برند.

مِه سَرِ بُوِيْن، مِه وَسْتِه كَلَاةَ بَدُوژ (بَدُوْج)

موقعی که کسی از دیگری بیش از اندازه توقع داشته باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

مِه رَشْتَقِي رِه بَنِرِين مِه سِيْدِي رِه بَتُونْدِي بَنِرِي؟

موقعی که کسی با تهمت خوردن از سوی دیگران شخصیت خود را همچنان حفظ نگه دارد این ضرب المثل را برای کسیکه تهمت می‌زند بکار می‌برند.

رِيش دَرِ نِيْمُوْء، شَاخْ دَرِ يِيْمُوْء

موقعی که کسی یک دردی را درمان نکرده باشد درد دیگری بر روی آن اضافه شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

مِه دِلْ مِثْلِ رِغُونْ دَاغْ نَبِيه مِثْلِ پِيَاژ بُوْر پَشْتِه

موقعی که کسی خیلی دلسوز باشد و دلش برای دیگران سوخته باشد از اینکه حادثه‌ای برای او

پیش آمد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مِه گِيسِه كُوتاه بِيِه

موقعی که کسیکه به دیگران نصیحت کند آنها گوش ندهند و حرف دیگران را گوش بدهند و به او بگویند دیگران به من این را می‌گویند او این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مِه نَاژْ كِي گِرِدْن، تِه كَلْفَتِ رِيسِن

موقعی که شخص قوی با ضعیف درگیر شود شخص ضعیف این ضرب المثل را برای او از اینکه او را شکست خواهد داد بکار می‌برد.

مِه سَرِ رِه اَشْكَنْدِنِي، پِيَلِه رِه اَقُوژْ كَانْدِي

موقعی که کسی را بزنند یا به او حرفهای زشت بزنند پس از چند دقیقه او را بخواهند نوازش کنند و دل او را بدست آورند این ضرب المثل را برای کسیکه نوازش می‌کند بکار می‌برد.

بِجِه تَرِيسِنِي يَا خُدا جِه، گُونِه اَدَمِ بِي حَيَا جِه

موقعی که کسی فقط از آدم شرور و بی شرم بترسد و از هیچکس دیگر ترسی نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مِيُونِ هَرُ پِيژ، پِيَاژِ پَرِ اَبَرُومْ بَكِيژ

موقعی که وقت برای کسی تنگ باشد و عجله داشته باشد به او بگویند فلان جا برو این ضرب المثل را بکار می‌برد.

مِيُونِ سِيْبِ سِيْبِ بَنِيه، كَالِدِمِ سَكْ رِه گِي پِيژِنِه

موقعی که شب نزدیک باشد و کار زیاد باقی مانده باشد بخواهند عجله کنند تا آن کار زودتر تمام شود یک نفر خسته شده باشد بخواهد برای زیر درویی بهانه بیاورد تا برود استراحت کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ن)

نَادُون، نَادُونْدِه، نَا پَرِ سِنِه

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و از هیچ کس هم سوالی نکند و آن کار را به تنهایی انجام بدهد و با مشکل روبرو گردد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَاغَتٍ دِه بُوش، نَا خَرْدِ قَافِلِه

موقعی که کسی خود را نه بزرگ فرض بکند و نه کوچک این ضرب المثل را بکار می‌برد.

نَا تِه اَسَبِ چِه گَرْدِ رَاسْتِ وَنِه، نَا دَوَارِه اَز اَسَبِ پِیَادِه وَنِه

موقعی که کسی مرد زندگی نشده باشد و نتواند زندگی را بگرداند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَا نَجِیبِ رِه کَدْ خُدا هَا کَار دِنِه، اِفْتَابِ رُوزِ اَسَبِ دِمِ رِه گِرَزِ زَنْدِه

موقعی که آدم خسیس را احترام بگذارند او بخواهد قیافه بگیرد و خود را بزرگ جلوه دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَخَوَارِ مِه یِسْمَنی بَسُو تِه مِه تِکُ و فِنی

موقعی که کسی کاری را انجام نداده و یا چیزی را نگرفته باشد و مردم بخواهند در باره او چیزهایی بگویند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

نَخَوَارِ مِه، نَخَوَارِ مِه چِه وَنِه بَیْزِ سِپِین

موقعی که کسی بگوید فلان چیز را دوست ندارم همینکه جلوی او بیاورند و مزه آنرا بچشد از خوردن سیر نشود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَدِی بَدِی رِه کَدْ خُدا هَا کَار دِنِه

موقعی که کسی به مقامی برسد و گذشته خود را فراموش کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَخُونْدِ سِتِه مِلّا بَئِیِه

موقعی که کسی زحمتی نکشیده باشد و به نتیجه‌ای دست یابد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَخُونْدِ سِتِه مِلّا نَوَنِه

موقعی که کسی تا زحمت نکشد نتیجه‌ای بدست نیاورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نَخَوَارِ دِنِ پِلّا قُرْبَه اِلِی اَلله

موقعی که کسی اهمیتی به چیزی ندهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نِدَا شَتِنِ گوشت، چَغَنْدِرِ سَا لَارِه

موقعی که کسی نتواند یک چیز گرانی را بگیرد به جای آن چیز ارزان قیمتی را بگیرد وقتی از او پرسند چرا این کار را کردی او این ضرب المثل را بکار می‌برد.

نِدَا شَتِنِ پِیِر، کُلِ پِیِر رِه گُونِه بَوَا جَان

موقعی که کسی بخاطر نداشتن چیزی بخواهد از چیز دیگر که همان کار را انجام می‌دهد استفاده کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

نَدِی بَدِی فَرَشِ نِدَا زَنِه، ثَوْبِ رِه گُونِه قَالِی هَسْتِه

موقعی که کسی بخواهد چیزی را به جای چیزی دیگر معرفی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَرَمِ گَنْدِمِ آسِیو رِه خِرَابِ کَانْدِه

موقعی که کسی در ظاهر آدم ساده به حساب آید ولی در باطن آدم بدکاری باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نِصْفِ شُو هَمِ شِیرِ پِن دَا ز

موقعی که کسی بی موقع چیزی را هوس خوردن کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نَقْدِ هَا کَار دِه سَوِ هِنِشْتِه

موقعی که کسی بخواهد یک چیز آماده‌ای را که دیگری جمع کرده است از آن براحتی استفاده کند این ضرب المثل را برایش بکار می‌برند.

نِکَا شَتِی جَا رِه دِرَو کَانْدِی

موقعی که کسی کاری نکند و زحمتی نکشد بخواهد درآمدی و حاصلی بدست آورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

تَكَارِدِي كَارِ رِه اَرْمُون، هَاكَارِدِي كَارِ رِه پَشِيمُون

موقعی که کسی بر حسب قضا کاری را انجام نداده باشد که موجب پشیمانی بشود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نِمَاز بَخُونَد فِیْهِ بَرَن پِشِی هَادِه

موقعی که کسیکه بخواند به دیگران در خواندن نماز راهنمایی کند و بگوید عبادت کن هرچه می‌خواهی به آن دست می‌یابی این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نِنَايِ هِیْچِي نِدَاشْتِن رِه بَوِیْن، دِیَرِ دُونِ پَاشِ بَرُشْتِن رِه بَوِیْن

موقعی که پدر یا مادری درآمدی نداشته باشند فرزندان او بخواهند مد بالا بگردند و قیافه بگیرند این ضرب المثل را برای اینگونه فرزندان بکار می‌برند.

نُوجِه خُونِ اِمَامِ حُسَیْن، طَبَلِ زَنِ یَزَیْد

موقعی که شخصی دورو باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

نُوكِلَاءُ اُ تَا هَفَّتْ رُوزُ شَیْرِیْنِه

موقعی که چیزی یا کسی در ابتداء و سالهای اول دوست‌داشتنی و عزیز و ارزشمند باشد بعدها از آن متفر شوند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نُونُوا رِه تَا صَرَفِ نِدَا رِه، كَلَّه رِه تَنَدِیَرِ نِیْنِیْنِدِه (سَرِ وَرِی تَنَدِیَرِ نِیْنِیْنِه)

موقعی که هر کاری تا صرف نداشته باشد هیچکس آنرا انجام نمی‌دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نُو اِنِه بِه بَا زَارُ كُهِنِه وَنِه دِلِ آ زَا ز (بِی زِیَا ز)

موقعی که کسی به چیز جدیدی دست یابد و آن کهنه و قدیمی را به فراموشی بسپارد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

نِیْنِیْنِه سَنَكِ لَیَرِ تَبِیْیِه، پِیْرِ اَزِ پِیْرِ گَدِ تَرِ تَبِیْیِه

موقعی که کوچکتران از بزرگتران انتظار داشته باشند بزرگتران این ضرب المثل را بکار می‌برند.

(۹)

وَا یَا زِدِه رِه وَا وَزَنِه

موقعی که کسی از راه دزدی یا نامشروع ثروتی بدست آورده باشد وقتی همه آنها را یک مرتبه از دست بدهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَا یِ بَرِ پَلَا اُ جَلِ هَسْتِه دَسْتُ و لِبَنَتِ كُوتَا ه

موقعی که کسی با مشکل روبرو شود و با سختی از عهده آن بیرون آید این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَچِه شُونِه یَا زِی، مَارِ شُونِه قَاضِی

موقعی که بچه‌ها با هم دعوا بيفتند و مادرها به حمایت آنها در آیند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَچِه كِه نَافَرْمُونِه، كَا تَكِ (كُتِیَكِ) وَنِه دَرْمُونِه

موقعی که کسی یا بچه‌ای با تهدید و چوب، کاری را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَچِه كِه دَا تْ دَا زَنِه، وَنِه پِیْشُونِی بَا دَا زَنِه

موقعی که کسی خیلی زرننگ و با هوش باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَچِه رِه مِلَا هَا كَارِ دِمِه، شِه جَانِ رِه پِلَا هَا كَارِ دِمِه

موقعی که کسی، بچه‌ای را به مدرسه بفرستد و دردسری برای خودش ایجاد کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

وَچِه رِه بَوِیْنِ وَنِه كَلَّه پَارِچِه رِه بَوِیْنِ

موقعی که برای هر کسی به اندازه او باید انتظار داشت این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَچِه رِه زُو هِدَا یِی گُونِه دَا یِی كَلَا ه رِه چَنَدِ بَخَرِی

موقعی که کسی را بیش از اندازه رو بدهند و او بخواهد در دخالت کردن کارهای دیگران زیاد روی کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَجِه تَا بِرْمِه تَكَاَنِه مَأْ شِبْر نَدِينِه

موقعی که کسی تا چیزی طلب نکند کسی به او ندهد و بعد بخواهد پیش دیگران گلایه کند آنها به او بگویند تو به ما چیزی نگفتی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَجِه کِه دَاث دَاَرْنِه گَهَرِه کَنَفِ دِلِه جِه وَنِه شَاش مَقْلُومِه

موقعی که برای کسی زحمت بکشند او قدر زحمت آنها را نداند و در کاری تنبلی بخرج دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَجِه گَت بَنَبِه، نَذَرِ رَد بَنَبِه

موقعی که کسی نذر کند تا حاجت او برآورده شود پس از دست یافتن به حاجت خود نخواهد نذری خود را بدهد و مدتی از نذر کردنش رد شود و آنرا به فراموشی بسپارد و دیگران به او بگویند نذری خود را بده او در جواب این ضرب المثل را بکار می‌برد.

وَجِه رَاه شُونِه، شِه لَبَنَك پَشْت رِه اِشِنِه

موقعی که به کسی گفته شود راه می‌روی جلوی خود نگاه کن و با احتیاط راه برو این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَرَف کِه اُبَنَبِه گِی هِمِنْ کَفِنِه

موقعی که کسی کاری را وارد نباشد و بخواهد خودش را داخل کند یا اینکه میان دو نفر بحث و دعوا شود یکی از آنها ساکت شود و دیگری بخواهد به پشتیبانی او بیرون بیاید به او بگویند تو را مربوط نیست کنار برو این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَرَزَا عِزَال دَرِه، مَنگُو لِه شُونِه یَنگ وَرِ نَارِه کَاَنَدِه

موقعی که کسی کار کند و دیگری که کاری نمی‌کند بخواهد خود را پیش دیگران خود را خسته نشان دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَرَزَا رَاه تَتُونَدِه بُورِه، گُونِه جَد و عِزَال خِرَابِه

موقعی که کسی از روی تنبلی کار نکند و بهانه‌ای بیاورد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَر خَوَاش اِسْپِیج کَرِه، وَر نَشِین حَرْف دَرَوَرِه

موقعی که به کسی گفته شود که دیگران را اجازه دخالت در کار خود ندهند یا پیش هر کس هر حرفی نزنند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَسَنَبِهَا دِیْم به دِیْم، یَا رِی هَا کِیَنَتْ به کِیَنَتْ

موقعی که بین دو نفر سازگاری وجود نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَشْنَا اِشْکِیْم، پَشْتِه بَشْکِیْن

موقعی که کسی را گرسنه باشد از او بخواهند که یک کاری را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

وَشْنَا رِه خَوَاش نُونِه، خُورِه بَالَش نُونِه

موقعی که کسی سیر باشد و بهانه بیاورد گرسنه است و برای او غذای بدون خورشت بیاورند او نخورد بگوید خورشت نیست نمی‌خورم برای او این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَشْنَا اِشْکِیْم، آب یَخ

موقعی که کسی را گرسنه باشد و بخواهند به او کار سخت دهند این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برد.

وَشْنَا یِی تَا جَنْدِنِه، سِلَایِی نِشِنْدِنِه

موقعی که کسی از روی گرسنگی تلاش کند تا چیزی بدست بیاورد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَشْنَا گَل، اِنْبَار دَکِتِه

موقعی که کسی در یک جایی که چیزهای فراوانی وجود داشته باشد بخواهد داخل بیفتد همه آنها را برای خود بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وَكْ، کَوَز رِه دُوش هَانَبِتِه (بَنَبِتِه)

موقعی که کسی مسئولیت سنگین‌تر از توانایی خود بر عهده بگیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وَلِه چُو رَاسْت نُونِه، تَرَش شِبْر مَاسْت نُونِه

موقعی که کسی ذاتاً طبیعت او بد باشد با نصیحت و اندرز خوب و تربیت نشود این ضرب المثل برای او بکار می‌برند.

وَلَهْ خَزْ وَشَبَهْ وَلَهْ پَالُونْ دُوجِبَهْ

موقعی که با آدم بد رفتار متناسب با رفتارش باید رفتار کرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وِنَهْ عَذْرُ رَهْ بِخَوَاسْتِهْ لَا قَلِيْ بِيْ دَسْتِهْ

موقعی که کسی بگوید من می‌خواهم به خانه شما بیایم به او بگوید تیا دیگران این ضرب المثل را برای کسی که عذرش خواسته شد بکار می‌برند.

وِنَهْ زَخْمِ خِلَهْ جُولَهْ

موقعی که کسی خیلی طمعکار و پرتوقع باشد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

وِنَهْ آسَبْ رَهْ دَارِ خَالْ دَوَسْتِهْ

موقعی که کسی عجله داشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وِرَهْ کَارْدْ بَزْنِيْ خُونْ نِدَاَرْنه

موقعی که کسی از روی عصبانیت و ناراحتی نداند چکار می‌کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

وِرَهْ اِفْتَابْ نَشِيْتَهْ مِرَهْ غَرْمْ هَا کَانِهْ

موقعی که از سوی کسی هیچ خیری و خوبی به او نرسد این ضرب المثل را برای طرف مقابل خود درباره او بکار می‌برد.

وِهْ مِهْ وَهْ پَاشْ بَشِيَهْ

موقعی که کسی رقیب کسی دیگر شود هر جا برود او هم به همراهش برود این ضرب المثل را بکار می‌برد.

(۵)

هَر جَا وَشَنَاء، آمِه آشَنَاء

موقعی که چند نفر فقیر بخواهند همه روز پیش کسی بروند تا کمکی بگیرند این بار او ندهد و بگوید شانس من است هر کس گرسنه است پیش من می‌آید این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر چه بَخَوَارْدِيْ جَرَبْ وَ بَارِيَكْتْ، کَلَهْ گَتْ بَرْدِنْ بَارِيَكْتْ

موقعی که کسی زیاد بخورد ولی از نظر جسمی رشد نکند و لاغر باشد دیگران این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَر چه پِيْشْ يِيْمُوْءْ، خُوشْ يِيْمُوْءْ

موقعی که به کسی هر چه بدهند او قبول کند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر چه پَشُوْ بَزْنِيْ، گَنَدْ بِيْشْتِرْ دَرِ اِنِهْ

موقعی که کسی خیلی از دست کسی خشمگین باشد یک نفر دیگر به او بگوید هر چه به تو گفت اصلاً حرف نزن اگر حرف بزنی بیشتر سروصدا راه می‌اندازد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر چه تُرْسْ بُوشِمْ، بَاَزْ نَعِيْمَتِ خُدا مِهْ

موقعی که بچه‌ها پدر و مادر خود را بخاطر اخلاق بدشان از خود جدا کنند و دیگر به آنها توجه‌ای نکنند پدر و مادر بجای اینکه بگویند هر چه بد باشیم باز پدر و مادر شما هستیم این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

هَر چه بَنِيَهْ پَارِهْ، پِيْنَهْ بَرْدَاَرْنه

موقعی که کسی قرض زیادی داشته باشد هر چه تلاش کند باز هم نتواند قرض خود را بطور کامل بدهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر که شِهْ کُلَاَهْ رَهْ، شِهْ وَنَهْ قَاضِيْ هَا کَانِهْ

موقعی که بخواهند به کسی بگویند هر کسی باید با فکر خود راه صحیح را انتخاب کند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَر که خَاشِ بَرِيْشْ دُو رَهْ تَعْرِيفْ کَانِدِهْ

موقعی که هر کسی از خودش تعریف کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِسْ اِيْسْتَاْ خَاشِ سَرِ کُلَاَهْ رَهْ، قَايِمْ دَاَرْهْ

موقعی که هر کسی ایستاده باشد از حق خودش دفاع کند و از خودش مواظبت کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِس خَر رِه بِلَا بُورِدِه پَایِن هَم یَاژِنِه

موقعی که کسی بوجود آورنده دعوا میان دو نفر باشد و دیگران به او بگویند خودت باید بروی آنها را جدا و ساکت کنی این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَر کِس خَرِبَزِه بَخَوَارِدِه، وَنِه پَای لَرُز هَم نِیْشَنِه

موقعی که کسی یک کاری را انجام بدهد و درد سر آن را خودش باید بکشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِس دُوشِتِه، نِیْمِک یَتَا اَنگِشْتِه

موقعی که کسی نمک پرورده کسی شود و بخواهد دوست واقعی او گردد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر کِس رِپْش دَاژِنِه، تِه پِیِرِه

موقعی که کسی هر چیزی را ببیند و بگوید مال من است این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَر کِس بَنَد مَرْدِه، سَرچِرِی هَم مَرْدِه

موقعی که کسی از کسی کمک بگیرد و به دیگری بگوید برو از فلانی کمک بگیر او بگوید به تو داد به من نمی‌دهد در جوابش بگوید تو برو به تو هم خواهد داد این ضرب المثل را برای بکار می‌برد. (هر کسیکه بتواند یک کار مشکلی را انجام دهد، کار راحت را هم می‌تواند انجام بدهد)

هَر کِس آقُوز خَوَارِنِه وَنِه چَک چَک رِه اِشَانِه

موقعی که کسی هر حرف بدی که بزند جوابش را بگیرد و ناراحت شود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَر کِی کُتُولُک بَزَوء، وَنِه سَنگِ طَاقِت هَم دَاړِه

موقعی که کسی حرف بدی بزند باید طاقت جوابش را هم داشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِی مِجِه بَر سِیْنِه وَنِه دَا مِیْن پَس مِرِه گِیِرِنِه؟

موقعی که کسی برود پیش کسی از مشکلات خود برایش تعریف کند دیگری بگوید فلانی چه می‌گفت این ضرب المثل را برای او بکار می‌برد.

هَر کِی شِیْل بِلِدِه بُورِه گُورِه اُهَادِه

موقعی که از کسی خواسته شود که رمز کاری را می‌داند آن کار را برایش انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَر کِی ظَالِمِه سَالِمِه

موقعی که کسی زورگو و ظالم باشد کمتر با مشکلات روبرو شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر گَادِر بَانُوتِنِه سَنگ، تِه بَانُور بَک

موقعی که دو نفر با هم دعوا داشته باشند دیگری بیاید دخالت کند و جواب بدهد این ضرب المثل را برای آن کسیکه دخالت کرد بکار می‌برد.

هَر کِیجِه آتِش، کُل فَرَاشِه

موقعی که کسی کاری انجام دهد که آن کار سود نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِیجِه نُون، کُل مَچُنُونِه

موقعی که کسی کاری را بکند که در آن سود باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِیجِه سِرِه، سَخِنِه

موقعی که جوانان در یک جا جمع شوند و سروصدا کنند و یکنفر ناراحت شود که چقدر سروصدا می‌کنند بگویند هرجا سراسر شلوغی هم است این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَر کِیجِه گَنْدِه، بَر سَر لَنگ

موقعی که کسی یکی از اعضای بدنش ضربه دیده باشد دوباره همانجا ضربه ببیند این

ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمْ خُدا رِه خَوَانِي هَمْ خُرْمَا رِه

موقعی که کسی در گرفتن چیزی طمع زیادی داشته باشد و یکمربته تقاضای دو چیز بکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمْ خُدا چِه دَکْتِي هَمْ خُرْمَا چِه

موقعی که کسی دیر رسیده باشد چیزی به او نرسد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمْ جُمْعَه دُو چِه کَفَمِيه، هَمْ شَنَبَه مَأْسَتْ چِه

موقعی که کسی در رفتن به جایی عجله داشته باشد به او بگویند فلان کار را انجام بده بعد برو او در جواب بگوید اگر اینکار را بکنم به وسیله نقلیه خود نمی‌رسم و عقب می‌افتم این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمْ دَپْدَا رِ يَارِ هَمْ زِيَارِتِ شاه عبد العظیم

موقعی که کسی بخواهد برای بهانه گرفتن چیزی کسی را ببیند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمْ رِه کَار کَفِيه اِمَارَه کَارْها، هَمْ مَادِگُو زِيَه آمه جون دِکَا (وَرْزَا)

موقعی که برای کسی اتفاق مهمی بیفتد یا وظیفه مهمی تعیین کنند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمْ وَه دَوَايِي مِه وَسْتَه کُورِکْ

موقعی که کسی نسبت به دیگران خوبی کند و نسبت به کسی دیگر بدی کند این ضرب المثل را برای کسی که به دیگران خوبی می‌کند بکار می‌برند.

هَمْ شُونَه حَقْتِي، کُلْ شُونَه شو نِشْتِي

موقعی که کس بعد از گذشت پاسی از شب بخواهد به مهمانی برود این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمْ چي از نازکي يَارَه وَنَه، ظَلَم از کُلْفَتِي

موقعی که کسی نسبت به دیگران زیاد ستم کند و از این موضوع ناراحت باشند به آنها بگویند ناراحت نباشید خداوند یک روز عذابش می‌دهد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمْ چي رِه بَرُوش، اَقْبَالِ رِه بَخْرِپِن

موقعی که کسی کم شانس باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمْ چيَزْ خَزَوَارَه آبرو مِتْقَالِ

موقعی که به کسی گفته شود بی‌جهت آبروی خود را نبر و آبرو کم یافت می‌شود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمْ مِرِه خَنْدَنَه، مِيْنِ بَه جِنْد و جِنْد بَه اَسِيوَبُون

موقعی که دیگران به کسی خنده بزنند و او به آنها توجه نداشته باشد و کار خود را بکند یا سرش را پایین بیندازد و برود این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمْ رِه بَرَقْ گِپِرِنَه، اِمَارَه چَرَاغْ مَوْشِي

موقعی که کسی در خانه باشد و یکی از بیرون بیاید و بخواهد با او دعا کند و آن کسی که در خانه است این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمْ رِه کَار کَفِيه مِرِه کَارْها، هَمْ رِه سَگْ گِپِرِنَه مِرِه کَاتِکَا

موقعی که برای کسی اتفاق مهمی بیفتد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمْ شُونَه عَارُوش وِيْنِ، عَارُوش شُونَه کَانْدِش چِيْنِ

موقعی که چند نفر بخواهند به ملاقات کسی بروند و او قبل از آمدن آنها از خانه خارج شود و آنها وقتی آمدند او نباشد این ضرب المثل را برای یکدیگر بکار می‌برند.

هَمْ کار رِه ها کاردِي تَش رِه پُف تَکَارْدِي

موقعی که کسی دست به هر کاری زده باشد موفق نشده باشد و بخواهد به دنبال یک کار دیگر برود دیگران این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمْ پِشَه بَهَارِ نِيَه، زِيَسْتُونِ هَمْ دَرِ پِشَه

موقعی که کسی به فکر خوشگذرانی دوران جوانی خود باشد و به آینده خود توجه نکند این

ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمِه رِه بَیْتِه خَرَبَزِه هِدَايِي، مِرِه کَالِ خِيَارِکُ

موقعی که کسی شانس خوبی نداشته باشد، کسی چیز خوبی را به دیگران بدهد و به او چیز بد بدهند این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَمِه تِلِه آوِيَاکَفِيَه، اَمِه کَاپِن دَاژ وَکُ

موقعی که کسی شانس خوبی نداشته باشد و چیز بد نصیبش شود این ضرب المثل را بکار می‌برد.

هَنُوژ اُجِه نَرِسِي شِلَوَاژ رِه کَنديني

موقعی که کسی هنوز کار اصلی را انجام نداده باشد و بخواهد کارهای فرعی آنرا انجام دهد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَنُوژ اَسَب رِه نَخَرِي، اَخَاژ نَرِن

موقعی که به کسی گفته شود تا کار اصلی را انجام نداده به کار فرعی نپردازد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

هَمَسَايِه کَايسِه دِ سَر دَاژَنه، يَک سَر دَرْد سَر دَاژَنه

موقعی که کمکهای همسایگان به یکدیگر باید دو طرفه باشد اگر این کمکها یک طرفه باشد باعث ناراحتی می‌گردد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمَسَايِه هَمَسَايِه جِه رَنگ (فَهَم) يَادِگِيَزَنه، يَارِي يَارِي جِه قَن يَادِگِيَزَنه

موقعی که کسی هر کاری را از همسایگان خود یاد بگیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هَمَسَايِه دَاوَا بُوْشِه نَصَاړِه بُوْشِه

موقعی که برای همسایه خود دعا کنند هر چند هم غیر مسلمان باشد زیرا یک زمانی همین همسایه است که دست همسایه خود را می‌گیرد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

هِدَايِي پَرُوْ يُوِي، نَدَايِي کُوْز بُوِي

موقعی که به کسی چیزی ندهند و او بخواهد در حقش نفرین کند این ضرب المثل را برای او

بکار می‌برد.

هَوَا مِيَايِي خِيَالِ کَاَنْدِي صَوَاچِي

موقعی که کسی که ساعاتی از روز گذشته باشد فکر کند هنوز صبح است این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

(ی)

يَارِي رِه بُوْپِنِن جِه بَدِنَمَاء، اِصْفِهَان نِشْتِه مُوْکَلِ اِمَاء

موقعی که دو یاری یکدیگر را نتوانند ببینند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

يَا رُوْمِي رُوْم بُوْش، يَارَنگِي زَنگ

موقعی که کسی دست به کاری بزند و دیگران او را سفارش کنند که آن کار را نکند و او قبول نکند و بخواهد انجام دهد در پایان به او بگویند پس برو یا در اینکار تو پیروز می‌شوی یا اینکه شکست می‌خوری این ضرب المثل را بکار می‌برند.

يَا مَرْد بُوْش يَا دَايِن مَرْد

موقعی که کسی قول بدهد و به قول خود عمل نکند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَا رُوْزِي يَتَا رَج بَز رِه رَقْص دِنه

موقعی که کسی روزی یک شیوه برای خود پیاده کند یا روزی یک رفتار از او سر بزنند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَتَا بِي نِمَاژ وَه مَسْجِد دَر رِه نُونْدَنه

موقعی که به کسی بگویند با نیامدن تو کار یا مراسمی را به تأخیر نمی‌اندازند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَتَا دَسْت صِدَا نِدَاژَنه

موقعی که کسی به تنهایی نتواند کار سختی را انجام دهد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

يَتَا تَبَر جِه دِشُون بَرُوْء

موقعی که کسی یک کاری را انجام دهد و از آن کار دو نتیجه بگیرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَتَاكِمِه دِتَا چِمِه، سِه تَا دِلِ مِلْهَمِه

موقعی که کسی بخاطر اطمینان خاطر سه بار یک چیز را آزمایش کند این ضرب المثل را بکار می‌برند (که معادل آن در فارسی آنست که تا سه نشد حساب نشد)

يَتَا رِه خُدا نُونِ دِنِه دَنْدُونِ نَدِينِه، يَتَا رِه دَنْدُونِ دِنِه نُونِ نَدِينِه

موقعی که خداوند به یکی هوش و پول خوبی بدهد و او نتواند از آنها بخوبی بهره ببرد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَتَا پِيَالِه مَاسْتِ بِيِه، اَمِه تَنِ دِمَاسْتِ بَنِيِه

موقعی که فرزندی نخواهد از پدر و مادر خود حتی بعد از ازدواج جدا و مستقل شود و بخواهد همیشه در خانه پدر خود باشد دیگران به پدر و مادرش بگویند چرا او را جدا نمی‌کنی این ضرب المثل را برای آنها بکار می‌برند.

يَخُ رُوشِ يَخُ دَاشْتِه غَمِ نَدَاشْتِه

موقعی که کسی چیزی داشته باشد و هیچ نگرانی و غمی نداشته باشد این ضرب المثل را بکار می‌برند.

يَكُ رُوزِ شَاخِ دَا رِه بِخَوَاسْتِيِه، لِسَكُ هَمِ شِه رِه شَاخِ دَا رِه هَاكَارِده

موقعی که در یک جایی از ساودان دعوت بعمل آورند و شخص بیسواد هم خودش را برای نشان دادن، سواددار معرفی کند این ضرب المثل را بکار می‌برند.

يَكُ مِنْ دِ مِنْ كُنِ دُورِ، بَادِيِه كَالْفَتْ كُنِ دُورِ

موقعی که کسی کاری را انجام ندهد و بعد بخواهد همه آنها را یکجا انجام دهد و زورش نرسد یا اینکه کسی یک کار کوچک را بزرگ بسازد این ضرب المثل را دیگران برای او بکار می‌برند.

يَكُ آشي تِه وَه يَبْجِمُ تَا اَبْدِ مِه دُعَاگُو بُوِي

موقعی که کسی بخواهد برای کسی در دسری یا گرفتاری بوجود آورد این ضرب المثل را بکار می‌برد.

يَا رُو نَدُونْدِه كِه يَكْمِيْنِ مَاسْتِ دِلِه چَنَدِ رُوغِيْنِ دَرِه

موقعی که کسی نداند که فلان کار چقدر مشکل است و خستگی دارد این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

يَوَاشِ يَوَاشِ دَرِه شِه پَالُومِ دِلِه كَه رِه خَوَارِنه

موقعی که کوچکتران بخواهند يواش يواش جرأت به خود دهند که به بزرگتر از خود حرفهای زشت بزنند و یا با او هم جوابی کند این ضرب المثل را برای کوچکتران بکار می‌برند.

يَتَا حَرْفِ زَنْدِه كِه بِيُوْدِه كِرَكُ رِه خَنْدِه گِيِيَزِنه

موقعی که کسی یک حرف بی نتیجه‌ای بزند این ضرب المثل را برای او بکار می‌برند.

اعتقادات

(آ)

آب جُوشُ یا هَلْمُورَه دَرِه شَنَدِئِی بَسْمِ اللّهِ هَاکُنْ چُون اُونِج مُمکِنِ چِن پَرِی وَچِه دُوشِه
(آب جوش یا آب هلیم را دارید می ریزید بسم الله بگو چون آنجا ممکن است بچه جن و پری
باشد)

آدم بَد چَشْمِ و سِتِه کُولِکْ دِی بَهِرِین

(برای آدم بد چشم اسفند دود بکنید)

آقُوز دَا زِینْ نُشُورِینْ چِن پَرِی دَرِه

(زیر درخت گردو نروید جن و پری است)

(الف)

اُ رِه عَرُوسِ رِه تَعَارُفِ هَا کَا رَدِی اِگَر نَهِیرَه وِنِه سَر هَرُو یَا زِنِه

(آب را به عروس تعارف کردی اگر نگیرد سراو هوو می آورد)

اُ مِرِه یَا اِمَارَه دِمَا سِتِه کُومِی اِمِه وَچِه رِه اُ وِنِه

(آب مرا یا ما را چسبید می گویم بچه ما آب می خواهد)

اگر آو هر چیز دېگه گلي سزگير هاکنه گنه شوغاتي خوازمي
 (اگر آب و هر چیز دیگر روی گلو گیر کند می گویند شوغاتی می خوریم)
 آگر پوست پياز يا سپر ره تش دله دېنگني اون خانواده دله جدایی کفیه
 (اگر پوست پیاز یا سیر را درون آتش بیندازی میان آن خانواده جدایی می افتد)
 آگر سه شنبه لباس نو دپوشی زود پاره و نه یا سوزنه
 (اگر روز سه شنبه لباس نو بپوشی زود پاره می شود یا می سوزد)
 آگر شتر در دم بخوابد بدبختی یانه
 (اگر شتر دم در بخوابد بدبختی می آورد)
 آگر در شونی صحرا بعضی از آدمهایی که حسن دانه ته دیم بخوارده اون روز آدم
 ره کار نیته
 (اگر دارید به صحرا می روید بعضی از آدمهایی که صفت سگ را دارند با تو برخورد کنند آن
 روز آدم را کار نمی گیرد)
 آگر غذایی که بامشی تک بزوجه بخوری خونشی وني
 (اگر غذای را که گربه دهان زد بخوری بدنهایت لرزشی می شود)
 آگر کسی خوانه با تش ره خاموش هاکنه سه بار بسم الله بانوره
 اگر کسی می خواهد با آب آتش را خاموش بکند سه بار بسم الله بگوید)
 آگه آدم دست به کیشه بوشه اون آدم دل غمگین هسته
 (اگر کسی دست به بغل باشد دل آن آدم غمگین است.)
 آگه آدم دست کف تش هاکنه آدم دست پول انه
 (اگر دست کف آدم خارش بکند دست آدم پول می آید.)
 آگه آدم گوش راه دیکه اون آدم مسافرت شونه
 (اگر گوش آدم تکان بخورد آن آدم مسافرت می رود.)
 آگه آدم لپنگ تش هاکنه خور خیر هسته

(اگر پای آدم خارش بکند خبر خوب است.)
 آگه بوم شونی صلوات بریند تا ته بوم برکت دیکه
 (اگر پشت بام می روی صلوات برسان تا پشت بام تو برکت بیفتد.)
 آگه جلوی عروس و داماد لَمپا روشن بوشه لَمپا شیشه بشکه وشون میون اختلاف کفیه
 (اگر جلوی عروس و داماد گردسوز روشن باشد شیشه گردسوز بشکند میان آنها اختلاف
 می افتد.)
 آگه خنده زیاد هاکنی بومه سر دانه
 (اگر خنده زیاد بکنی گریه سر دارد.)
 آگه خوانی عروس و داماد تا آخر عمر به خوشی و خوبی زندگي هاکن وشون سر پول و
 نقل و نبات دشنند
 (اگر می خواهی عروس و داماد تا آخر عمر به خوشی و خوبی زندگی بکنند سرشان پول و نقل
 و نبات بریزد.)
 آگه خوانی لاله ره تش بزنی بسم الله هاکن
 (اگر می خواهی نی را آتش بزنی بسم الله بکن.)
 آگه خوانی وچه دندون تا آخر سالم در بیاید آتش گندم درست کن.
 (اگر می خواهی دندان بچه تا آخر سالم در بیاید آتش گندم درست کن.)
 آگه د تا خواخو شه سر ره یکدفعه لخت هاکن انگاری که شه مار نعش سر دانه
 (اگر دو تا خواهر سر خود را یکدفعه بی روسری بکنند انگاری که روی نعش مادر خود
 هستند)
 آگر زنی چادر ره پشت دیم سر بپیره بپرون و نه مزد زن ورنه
 (اگر زنی چادر را پشت رو سر بگیرد و بیرون برود شوهر او زن می برد.)
 آگر بوم شونی صلوات برین تا ته بوم برکت دیکه
 (اگر به پشت بام می روی صلوات برسانید تا پشت بام تو برکت بیفتد)

اَگَر گُو وَچِه هَاکْنِه هفت روز بَهييه هَمسايه زنا وَنه يک تاش دونه دَشِنْدِه گُوگَرَا سَر تا گُوگَرَا
وَسْتِه اِتْفَاق نَكِفِه

(اگر گاو بچه بکند ۷ روز شد زن همسایه باید یک کاسه برنج روی گوساله بریزد تا برای
گوساله اتفاق نیفتد)

اَگَر قورباغِه سَبَز دَاړ يا (دَاړ وَک) بَخُونْدِه گَنَيه وَاړش اِنِه
(اگر قورباغه‌های سبز روی درخت بخواند می‌گویند باران می‌آید)
اَگَر خُروس بَخُونْدِه گَنَيه مِهْمُون اِنِه

(اگر خروس بخواند می‌گویند مهمان می‌آید)

اَگَر وَچِه رَحْت شَوْتِه اَوْن رُوژ مَسافِر هَسْتِي
(اگر بچه لباس شستو می‌دهد آن روز مسافر هستی)

اَگَر آرد کيسه سَر دَرِه شُونِي بسم الله هَاکُن تا اَوْن آرد دِلِه بَرکت دَكِفِه
(اگر از روی کیسه آرد دارید می‌روید بسم‌الله بکن تا درون آن آرد برکت بیفتد)

اَگَر مَزْدِم سَر تَف دَشِنِي تِه تَن گَنْدِمُوک زَنْدِه
(اگر روی سر مردم آب دهان بریزی تن تو گندم‌مک می‌زند)

اَگَر لَوِه بِن بَخوري تِه عَروسي وَاړش گَپيرنه
(اگر ته‌دیک بخورید عروسی تو باران می‌گیرد)

اَگَر مَرْد سَر د تا پيچ دَاړِه د تا زَن وَرَنِه
(اگر سر مرد دو تا پیچ داشته باشد دو تا زن می‌برد)

اَگَر يَتَا زَن وَچِه نِدَاړنه شونه يَتَا مَرْدِه سَر خَاک گَپيرنه وَنَه حَمَموم دِلِه اُکَانْدِه شِه سَر شَنْدِنِه تا
وچِه دَاړ بُوْء

(اگر یک زن بچه ندارد می‌رود روی قبر یک مرده خاک می‌گیرد و به حمام می‌برد درونش را
آب می‌کند و روی سر خود می‌ریزد تا بچه دار شود)

اَگَر يک جايي تَش هَسْتِه اين تَش صِدَا هَاکْنِه يک نفر دَرِه اَوْن کسی که تَش ها کُردِه وَنه

پَشْت غيبت کَانْدِه

(اگر یک جایی آتش است آن آتش صدا بکند می‌گویند یک نفر دارد آن کسی که آتش
روشن کرده پشت سر او غیبت می‌کند.)

اَگِه يک جايي رِه گِل هَاکْنِي يا شِه تَن رِه خپس هَاکْنِي وَاړش اِنِه
(اگر یک جایی را گل بکني يا تن خود را خيس بکني باران می‌آید.)

(ب)

بَعْضِي اَز جَمعه هَا بَايِلِي اِنِه اَدَم دُور چَرخ گَپيرنه، اَوْن يَتَا نَزْدِکبان رُوح هَسْتِه
(بعضی از جمعه‌ها پروانه‌ای می‌آید دور آدم چرخ می‌گیرد و آن روح یکی از نزدیکان
است.)

بِي وَقْتِي چاه دِلِه رِه نِشِه
(هنگام غروب درون چاه را نگاه نکن.)

بِي وَقْتِي وَچِه رِه نُوژ مَزَار مَرِيض وَنِه
(بی‌موقع بچه را نبر مزار مریض می‌شود.)

بِي وَقْتِي نَفَرِي نَكْنِي
(بی‌موقع نفرین نکنید.)

بِي وَقْتِي ناخُن نَغِيرِي
(بی‌موقع ناخن نگیرید.)

بِي وَقْتِي خَوَانِه اُبْخوري يسه بار بسم الله بائوژ
(بی‌موقع می‌خواهی آب بخوری سه بار بسم‌الله بگو.)

بِي وَقْتِي کَلِه رِه شِر بِن نِيپِل اُنْخوژ
(بی‌موقع کله را زیر آب شیر نگذار آب نخور.)

بَهُو شَال زُوژِه کَانْدِه يک نفر مَپيرنه هَز کِه وَنه صِدَا رِه بَشَنايِه بائوژن هَلِي چَچِي يا پارِسال

گُرسِ اَیهِ سِرِه کَتِه یا اَیهِ سِرِه سَالِ آقُوَز کَتِه تا اُونِ حیوُن رِه با این چیزها دُوَر هاکُنپِن
(شغال زوزه می کند یکفر می میرد هر که صدای او را بشنود بگویند هلی چچی (چوب نیم
سوخته آلوچه) یا پارسال ارزن خانه ما است یا خانه ماگردوی سال قبل است تا آن حیوان را با
این چیزها دور بکنند.)

(پ)

پا پِلِی سِرِه دِلِه بِمَوَّ کُومِبِی رُوحِ مَرْدِه هَسْتِه وَنِه سَرِ یَتَا کَمِ اُسُنْدِ مِبِی وَه رِه سِرِه دِلِه جِه دَر
کامبِی
(پروانه درون خانه آمد می گویم روح مرده است سر او یک کم آب می ریزیم او را از درون
خانه بیرون می کنیم.)

لَوَه دِلِه پِلَا خَالِی بَنِبِیهِ وَنِه دِلِه رِه اُکاتِه لَوِه آدِم رِه نَفَرِیْن کَانِدِه

(پلو درون دیک خالی شد درون او را آب می کنند دیک آدم را نفرین می کند.)

پِیِز ماز رِه سِفَرِه سَرِ پِلَا دِمَاسْتِه کُوتِه وَجِه رِه وِشْناء یا دِلِ دَرِه

(پدر و مادر را سر سفره پلو چسبید می گویند بچه را گرسنه است یا دلش به این غذا است.)

پنج شنبه نُونُ و خُرْمَا دَرِ کَامِبِی تا اَیهِ مَرْدِه جِه بَرِسِه

(پنج شنبه نان و خرما بیرون می کنیم تا به مرده ما برسد (یعنی، ثوابش به مرده برسد.)

(ت)

تِلَا اَیْه آدِم نَالِ سَرِ وَتَنگِ بَرَوَه اُونِ آدِم سِرِه مِهمُونِ اِنِه

(خروس اگر روی ایوان آدم فریاد زده خانه آن آدم مهمان می آید.)

تِه دَسْتِ کُوشِی بَنِبِیهِ دِپَنگِنِ بامِشِی گُوشِ خَاوُ وَنِه

(دست تو زخمی شد بگذار گوش گربه خوب می شود.)

تِه دِلِ شَوَرِ بَرَوَه نِمِکِ دَنُ کِلِه تِه وَجِه اِنِه

(چ)

چَار شنبه و دُشنبه هَر کِس بَیَر دِنِه یَتَا چِی رِه وَنِه وَقَف هَا کُنِیْن

(چهارشنبه و دوشنبه هر کس مردند یک چیز را باید وقف بکنند.)

چَار شنبه شُو مَاسْتِ رِه مَخْلِه نَدِنِه اَیْه خَوَانِه هَا دِنِ وَنِه دِلِه رِه زَغَالِ اِبَنگِنِه

(چهارشنبه شب هاست را محل نمی دهند اگر می خواهند بدهند درون او را زغال می گذارند.)

چایِی دِلِه دَارِ دَرِه مِهمَانِ قَدِ بِلَنْدِ اِنِه

(درون چایی ساقه چایی هست مهمان قد بلند می آید.)

چَچِی سَرِ رِه اُزَرِیْن کُوتِه وِشُونِ وَجِه مِیِزِنِه

(سر چوب نیم سوخته آب بزنند می گویند بچه آنها می برد.)

چَل چَلایِ کَالِی رِه خَرَابِ تَکَانِیْنِ چَل چَل آدِم دَسْتِ رِه خَاشَکِ کَانِدِه

(لانه پرستو را خراب نکنید پرستو دست آدم را خشک می کند.)

چَلِه ماز، سَرِیْن سَرِ کَارْدِ وَ قِمِه یَلِنِه تا آلِ وَه رِه نَوَرِه

(سربالین زن زائو که چهل روز از زایمان او گذشته باشد کارد و قمه می گذارند تا جن و پری او

رانبرد.)

(ح)

چهارشنبه نِمَشُونِ آقُوَز دَارِ بِنِ نَشَوِیْن

(غروب چهارشنبه زیر درخت گردو نروید.)

حَسِنِ کَالِو چَکْ هَا کُنِیْنِ هَوَا آقَتَابِ وَنِه

(مقداری پارچه کهنه را روی چوبی می‌بندند و با خواندن شعر حسن گالوچک هوا آفتابی می‌شود.)

حَمَمُومِ دِلَه اَگَه تِپنارِ شُونِی بِسْمِ اللّهِ هَاکُنْ چُونِ جَنُّ و پَرِی دَرَه
درون حمام اگر تنهایی می‌روی بسم‌الله بکن چون جن و پری است.»

(خ)

خانَه جَلُو نَوَنَه آقُوَز دَاژ دَاژَه چُون بَدَ هَسْتَه

(جلوی خانه نباید درخت گردد داشته باشد چون بد است.)

خُرْدِی وَچَه ناخُن رَه نَئیرُ مَنَاه دَاژَنَه

(ناخن بچه کوچک را نگیر گناه دارد.)

خُوِی بَدَ بَدِی صَدِقه دَر هَاکُنْ تا بَدِی اُون خُو بَر طَرَف بُوْشَه

(خواب بد دیدی صدقه بیرون بکن تا بدی آن خواب بر طرف بشود.)

خَوَانِی مُسَافِر دِیگَه بَر نِگَرْدَه وَنَه پِشْت سَر کِلِپَن دِشِنْدِپَن

(می‌خواهی مسافر دیگر برنگردد پشت سر او خاکستر بریزید.)

(د)

دِتا هِمسایَه عَروسی هَاکَرْدِنَه، تَایَسَه رُوژ دِ تا عَروس هَمْدِپِگَر رَه نَوَنَه بَوِپِن چُون یَتَا آژ اَوْنَهَا
چِلَه کَفِنَه

(دو تا همسایه عروسی کردند تا سه روز دو تا عروس همدیگر را نباید ببینند چون یکی از آنها بی‌اولاد می‌شود.)

دَسْتِ جِه قَاشِقِ جَز دَکِیْتَه گُومِی شِیر شَرِپِک رَه (برآز یا خواجَر رَه) وِشَنَاءِ

(از دست قاشق پایین افتاد می‌گوییم شریک شیر را (برادر یا خواهر) گرسنه است.)

دِشَنِبَه شُو وُ چَارَشَنِبَه شُو تَارِپِک جا نَشُو نِپَن چِپَر هَايِ بَدَ آدِم نَظَرِ اِنَه

(شب دوشنبه و شب چهارشنبه جای تاریک نروید چیزهای بد نظر آدم می‌آید.)

دِشَنِبَه شُو وُ چَارَشَنِبَه شُو نُو خانَه مَنزِل نَکَنِپَن خُوب نِپَه

(شب دوشنبه و چهارشنبه در خانه نرو منزل نکنید خوب نیست.)

دِشَنِبَه شُو وُ چَارَشَنِبَه شُو زَن بَار دَاژ تِپنارِی نَوَنَه مِزار بُوْرَه

(شب دوشنبه و شب چهارشنبه زن باردار (حامله) تنهایی نباید مزار برود.)

دِشَنِبَه وُ چَارَشَنِبَه شُو چِیزِی بیرون نَدَنَه

(دوشنبه و چهارشنبه شب چیزی بیرون نمی‌دهند.)

دَمِپایِی اَگَه پِشْت بَه پِشْت دَکِیْفَه مُسَافِرَتِ شُونِی

(دمپایی اگر پشت به پشت یفتد مسافرت می‌روی.)

دِپَر نَدُون رَه وَنَه لَه بَدِپِم اَگَه نَدِپِم گُومِی آیه گُو لاغَر وَنَه

(سه پایه فلزی را باید بخوابانیم اگر نخوابانیم می‌گوییم گاو ما لاغر می‌شود.)

(ر)

رِپَکَا وَچَه یا کِپَجا وَچَه اَگَه دَر وَچَگِی پَلا رَنْدِی بَخَوِرَن وِشُونِ عَروسی وَاِشِنَه

(پسر بچه یا دختر بچه اگر در بچه‌گی ته‌دیک برنج بخورند عروسی آنها باران می‌آید.)

(ز)

زَن چِلَه مار دَرَه چَل تَاش جِه چِلَه زَنْدَه یَتَا زَن بی اولاد شُونَه وَنَه پِشْت سَر اِستِنَه اُون چَل

تَاش اَوَه رَه بَنَد هَاپِرَه وَه وَچَه دَاژ بُوْء

(زن زائو پس از چهل روز دارد با یک کاسه تن خود را آب می‌زند یک زن بی‌اولاد می‌رود)

پشت سر او می‌ایستد آب تن زائو بر تن او اصابت کند تا بچه‌دار شود.)

زَن حَامِلَه اَگَه کِرِک سَنگِپِنَه (سنگ‌دون) رَه بَخَوِرَه وَنَه وَچَه قَاذَقَادِی وَنَه

(زن حامله اگر سنگدان مرغ را بخورد بچه او غرغری می‌شود.)

زَن حَامِلِه خَرِ سَوَارِي نَوْنِه هَا كُنِه كُوتَه وَ چِه خَر دَنَدُون دَر يَارَنِه
(زن حامله خرسواری نباید بکند می گویند بچه او خردندان در می آورد.)
زَن بَارْدَار مَيِت رِه نَوْنِه بَوِيْنِه وَ چِه چَشْم گِيْرَا وَ نِه
(زن باردار (حامله) نباید مرده را ببیند چشم بچه او گيرا می شود.)

(س)

يَسْفَرِه سَرَكِه نُون هِنِيْشْتِه يَا يَك نَفَر رِه دِمَاشْتِه كُوتَه اَمِه سِرِه مَهْمُون اِنِه
(سر سفره که نان نشست یا (پایین افتاد) یا یک نفر را چسبید می گویند خانه ما مهمان می آید.)
يَسْفَرِه سَر اِسْتِكْن اَكِه زَدِ يَف بُون كُومَبِي اَمِه سِرِه مَهْمُون اِنِه
(روی سفره استکان اگر ردیف شوند می گویم خانه ما مهمان می آید.)
سَك سَر اَنَشْد تِه دَسْت، كَنْدِ مُوَك زَنْدِه
(روی سگ آب نریز دست تو زگیل می زند (در می آورد).
سَيِّد سَر اَنَشْد وَا رِش اِنِه

(روی سید آب نریز باران می آید.)

سَيِّد مَشْهَد بُورِدِه وَ رِه نَوْنِه بَالُوِيْن مَشْدِي چُون سَيِّدِي اَز مَشْدِي بَالَا تِرِه
(سید مشهد رفت او را نباید گفت مشهدی چون سیدی از مشهدی بالاتر است.)

(ش)

شَال زَوَز هَا كُنِه هَوَا اِفْتَابِه

(شغال زوزه بکند هوا آفتاب است.)

شَال خَلِه زُوَز زُوَز هَا كُنِه خَبِر بَدِيْپِه

(شغال خیلی زوزه بکند خبر بدی است.)

شُو مِي رِه كُوتَا هَا كَارْدِن دِرِ سَت نِيْپِه

(شب مو را کوتاه کردن درست نیست.)

شُو اَكِه ناخُن بَنِيْرِي گَنَاه دَا زَنِه

(شب اگر ناخن بگیری گناه دارد.)

شُو اَكِه آيْنِه هَا رِشِي چَشْم كَم سُو وَ نِه

(شب اگر آینه ببینی چشم کم نور می شود.)

شُو هَز وَ قَت اَدَم خَا شِه كَلِه رِه شُونِه هَا كُنِه بَد هَسْتِه

(شب هر وقت آدم کله خود را شانه بکند بد است.)

شُو خَا نِه جِه خَوَانِه دَر بُورِي مَز هَا كُن تَا جَنَهَا تِه رِه اَذِيْت نَكْنِيْن

(شب از خانه می خواهی بیرون بروی بسم الله کن تا جنها تو را اذیت نکنند.)

شُو بِي وَ قَتِي نَوْنِه جَارُو بَرُوِيْن فِرِشْتِه وَا لَكِه رِه اَز شِه سِرِه بِيرون كَانْدِي

(شب بی موقع نباید جارو بزنی فرشته ملائکه را از خانه خود بیرون می کنی.)

شُو سَرِي سَوْت نَزْن مُمَكِن جِنْد پَرِي يَنِه

(موقع شب سوت نزن ممکن است جن و پری بیاید.)

شُو كِه خَوَانِه بَخَوَاسِي قُل هُوَا لَلِه بَخُوْنْد

(شب که می خواهی بخوابی قل هو الله بخوان)

شُو بِي كِه قَتْل يَاعَزَادَارِي هَسْتِه آيِيْنِه دَم نَشُوِيْن يَا سَر رِه سِلَاب نَكْنِيْن گَنَاه دَا زَنِه

(شب که قتل یا عزاداری است نزدیکی آینه نروید یا سر را لخت نکنید بی روسری نشوید)

(گناه دارد.)

شُوِي قَتْل نَوْنِه حَمْمُوم بُورِدِن بَد هَسْتِه

(شب قتل نباید حمام بروند بد است.)

شِي مَار خَوَانِه عَرُوس بِيَا رِه وَ رِه تَب لَرَز گِيْپِيْرِنِه كُوتَه شِي مَار رِه تُو بَنِيْپِه

(شوهر مادر می خواهد عروس بیاورد او را تب لرز می گیرد می گویند شوهر مادر را تب

(گرفت.)

شیرینه دِ کِلِسْتِه گُومِی نَمِجِیم آیه گُوی شیر خاشک وُنه

(شیر زمین ریخت می گویم لگد نکیم شیر گاو ما خشک می شود.)

(ع)

عَاروس دوماذ هَمَراءِ وُنه تاسه رُوز یَک نَفَر دُوشِه وُشُون رِه تَنها نیلِپِن

(همراه عروس و داماد باید تا سه روز یک نفر باشد آنها را تنها نگذارند.)

عازُویس دُست جِنارِه سَید وُنه بَیِرِه

(حنای دست عروس را سید باید بگیرد.)

(ق)

قَدِیم هَز وَقتِ هِوا خَلِه وارِش کازِدِه یَکَنفَر سِرِه سِرِه شِپِه این شعر رِه خُونَدِسْتِه حَیسن
گالِچَک دَرِنه تَپَر تَپَر گُوشَک دَرِنه حَسن رِه سِما دَرِه دَرِ راهِ خُدا دَرِه ای قُود قُوتو آفتاب کُن
آفتاب کُن صاِحِب خانِه وه رِه دُونه داغ طبق این عقیده هِوا آفتاب بیِه

(در زمان قدیم هر وقت هوا خیلی باران می بارید یک نفر خانه به خانه مردم می رفت این شعر را می خواند حسن کالچک دارد می آید تیر تیر گوشک دارد می آید حسن را رقص است در راه خدا است ای قود قوتو آفتاب کن آفتاب کن، صاحب خانه او را برنج می داد طبق این عقیده هوا آفتابی می شد.)

قدیم کسیکه اولین روز سال وارد سِرِه بَیِیه وه رِه به جِنوَان «ماه دَرِمَه» گُوتِنه آیه اُون
خانواده اُون سَال بَد یازِدِه گُوتِنه آیه ماه دَرِمَه خَر بَیمووَ

(در قدیم شخصی که اولین روز سال وارد خانه می شد او را به عنوان ماه درمه می گفتند اگر آن خانواده آن سال بد می آورد می گفتند ماه درمه ما خر آمد.)

(ک)

کِرک کَلِه رِه نَخور گُوتِه شِمه پِیِر مِیِرِه

(کله مرغ را نخور می گویند پدر شما می میرد.)

کِرک رِه دَخاسِند پِنه وُنه بَلِی مَال رِه آهِن اِپَنگِنه آیه رَک بَرِنه مِرغانِه رِه خِرَاب تَکانه

(مرغ را خوابانند پهلویش را آهن می گذارند اگر رعد و برق بزند تخم مرغ را خراب نکند)

کسی وَقتی مُسافِرَت شُونه وُنه وُسْتِه پَس از سه روز آش پَشْتِپا دَر هاکُنپِن

(کسی وقتی مسافرت می رود برای او پس از سه روز آتش پشاپا بکشد.)

کسی که رِوانی بَیِیه شُونه دُعا کانه دُعا رِه وَرنه کُهنِه قَبِر سَتون چال کانه اُون آدم خاز وُنه

کسی که روانی شد می روند دعا می کنند دعا را می برند قبرستان قدیمی دفن می کنند آن آدم خوب می شود.)

کُولَک رِه دُگونن کِلِه، آهِن (ماشِه) بَکِشِن اُون باطل وُنه

(اسپند را بریزید چاله آتش، آهن (آتش گیر) بکشند آن باطل می شود.)

(گ)

گَرَم تَندِیر سَر رِه دُپوشِ تَه وُسْتِه حادِثِه پِش اِنِه

(سر تنور گرم را بپوشی برای تو حادثه پیش می آید.)

(م)

ماه رِه بَد پِمی هَمَت تا داز رِه اِشمار مِی یا شَه دِیم رِه اَر مِی یا صِلوات رِسید مِی

(ماه را دیدیم هفت تا درخت را می شماریم یا صورت خود را آب می زنیم یا صلوات می رسانیم.)

ماه مُحَرَم دِلِه دَعُوا ها کِرْدِن دِرِست نِیِه

(درون ماه محرم دعوا کردن درست نیست.)

ماشيه ره خوئش نيارين ماشيه آدم ره نقرين كائده

(انبر را لرزه نياوريد انبر آدم را نفرين مي كند.)

مُحَرِّمِي نِهْمِ رُوزِ پَلَا پَجَمْبِي دَر رَاهِ سَيِّدِ الشَّهَدَا، اَكْبَرُ نَجِيمِ نَارِاحَتِ وَ مَبِي

(روز نهم محرم پلو مي پزيم در راه سيدالشهدا اگر نيزيم ناراحت مي شويم.)

مُسَافِرِ كِه يَتَا جَا شُونِه وَنِه پَشْتِ سَرِ اُو دُونِه دَشِنْدِ پِن

(مسافر كه يك جا مي رود پشت سر او آب و برنج بريزيد.)

مُسَافِرِ پَشْتِ سَرِ اُو دَشِنْدِ پِن

(پشت سر مسافر آب بريزيد.)

مُسَافِرِ شِه ماشين چار چرخ پِن مِرغَانِه پَلِنِه

(مسافر زير چهار چرخ ماشين خود تخم مرغ مي گذارد)

مُسَافِرِ پَشْتِ سَرِ سَاژِه نَزِن

(پشت سر مسافر جارو نزن.)

مُسَافِرِ پَشْتِ سَرِ سَنَكِ دِمِ نَدِ پِن

(پشت سر مسافر سنگ نيا ندازيد.)

مُسَافِرِي كِه دَر شُونِه مُسَافِرْتِ وَنِه سَعِي هَا كُنِه دَشْنِبِه وَ چار شنبه نشوره، مُسَافِرْتِ هَا كِرْدِن بَد

هَشْتِه

(مسافري كه دارد مي رود مسافرت، بايد سعي كند دو شنبه و چهارشنبه نرود، مسافرت كردن

بد است.)

مُسَافِرِي كِه دَرِه شُونِه وَه رِه قُرْآنِ زِبَرِ جِه دَر كَانِه به خاطر اينكه تا اُون مُسَافِرِ سَلَامَتِ بَر

دَكُورِدِه

(مسافري كه دارد مي رود او را از زير قرآن عبور مي دهند به خاطر اينكه تا آن مسافر به

سلامت برگردد.)

مَغَرِ مَغُوسِفِنْدِ رِه يَكُ جُونِ بَخُورِه مَغُونِه تِه دِهْمِ سَبِيَسَكِ زَنْدِه

(مغر گوسفند را يك جوان بخورد مي گويند صورت تو كك و مك در مي آورد.)

مِيشْكَ، خَانِه سَرِ دُورِ دُورِ هَا كُنِه مُسَافِرِ سَفَرِ جِه دَرِ اِنِه

(گنجشك بالاي خانه دور دور بكد مسافر از سفر دارد مي آيد.)

(ن)

يَمَكِ رِه بَشْنَدِ بِنِه بخاطر اينكه آب چشمِ حَضَرَتِ زَهْرَا هَشْتِه

(يَمَكِ را زمين نريز بخاطر اينكه آب چشم حضرت زهرا است.)

يَمُشُونِ سَرِ دَاژِ بِنِ نَخَواش

(هنگام غروب زير درخت نخواب.)

يَمُشُونِ اَذُونِ مَوْقِعِ اُنْخَواژِ مِي مَغُومْبِي مِرِدِه دَسْتِ جِه گِپِرِ مِي

(موقع اذان غروب آب نمي خوريم مي گوييم از دست مرده مي گيريم.)

نُونِه رَاهِ دِلِه كَسِي رِه دِهْمِ بَخُورِه اَكِه اُونُورُوزِ وَنِه وَشْتِه بَدِ بِنِه مَغُونِه فِلَانِي وَنِه دَمِ بَخَواژِدِه

(نبايد درون راه مقابل كسي به هنگام رفتن بايستد اگر آنروز براي او بد بيايد مي گويند فلاني

جلوي او در آمد.)

نُونِي كِه تَنَدِ پَرِ دَكْتِه مَحْصَلِ رِه نَدِه دَرِسِ جِه كَفِنِه

(ناني كه از تنور افتاد به محصل نده از درس مي افتد.)

(و)

وَارِشِ زِيَادِ زَنْدِه مَغُونِه وَنِه چَلِ تَا كَلِ اسْمِ رِه بَنُوسِ پِن دَاژِ سَرِ آوِزُونِ هَا كُنِ پِن

(باران زياد مي بارد مي گويند بايد چهل اسم كچل را بنويسيد روي درخت آويزان كنيد.)

وَارِشِ نَزْنِدِه شُونِه تَكْبِه پِش، شِرُونِ دَنِه

(باران نمي بارد مي روند پيش تكيه، شير برنج مي دهند.)

وَچِه اِي كِه مَرِ بَضِ بَنِيَه وَه رِه بَوَرْدِي دَكْتَرِ خَاژِ نَبِيَه وَنِه بَوَرْدِن وَنِه وَشْتِه دَعَا بَنِيَتِن

(بچه‌ای که مریض شد او را بردی دکتر خوب نشد باید برد برای او دعا گرفت.)

وَچَهِ‌ای که تازه دُنْیا بِمِوِۀ تَا دَه رُوز وَه رِه تَنها نِپِلِنِه وَه رِه آل وَرَنِه

(بچه‌ای که تازه دنیا آمد تا ده روز او را تنها نمی‌گذارند او را آل (جن) می‌برد)

وَچَهِ سَر رِه نَزَنه گُونَه وَچَهِ پِیِر مِیِرَنِه

(سر بچه را نمی‌زنند می‌گویند پدر بچه می‌میرد.)

وَچَهِ اَگِه سِکْسِکِه ها کُنِه وَه رُوسِی نَخ رِه گِیِرِنِه خَالِکَن زَنَه دِمَاغِ سَر پِلَنِه گُونَه کِنِه کَالِی چِه مِرغانِه بَدَزْدِی تِه سِکْسِکِه بُورِه پِه

(بچه اگر سسکه بکند نخ روسری او را می‌گیرند آب دهان می‌زنند روی بینی می‌گذارند و

می‌گویند از لانه چه کسی تخم مرغ دزدیدی تا سسکه او قطع شود.)

وَچَهِ رِه اَگِه سِر خِجِه دَاژَنه اُ سَر نَوِنِه بَپِیِرِه وَه سِر خِجِه چِلِه کَفِنِه

(بچه را اگر سرخک دارد از روی آب نباید پِرد سرخک او طولانی می‌شود)

وَچَهِ رِه اَگِه سِر خِجِه دَاژَنه نَا پَاک نَوِنِه وَه رِه بَوِپِنِه

(بچه را اگر سرخک دارد ناپاک نباید او را ببیند.)

وَچَهِ دَنَدُون سَرِی مَارِ گَرْدَن دَرِه، وَچَهِ خَنِنِه سَرِی پِیِرِ گَرْدَن دَرِه

(دندان سری بچه به گردن مادر است و ختنه سری بچه به گردن پدر است.)

وَچَهِ دَر سَر رِه سَاژَه ها کُنِه مِهمُونِ اِنِه

(بچه دم دروازه را جارو کند مهمان می‌آید.)

وَقتی وَچَهِ دَنَدُون دَرِی بَاژِدِه وَه وَشْتِه دَنَدُون سَرِی تِیَجِیَن

(وقتی بچه دندان در آورد برای او آتش گندم پزید.)

وَقتی کِه کَلَاغِ بِه طَرَفِ شَرْقِ شَوِنِه هِوَا وَاِش دَاژَنه وَقتی بِه طَرَفِ غَرْبِ شَوِنِه هِوَا اِفْتَابِه

(وقتی که کلاغ به طرف شرق می‌رود هوا بارانی می‌شود وقتی به طرف غرب می‌رود هوا

آفتاب است.)

وَقتی یَکَنفِر اِمَا رِه اُ هِدَاءِ گُومَبِی تِه مِرِدِه چِه بَرِسِه

(وقتی یک‌نفر ما را آب داد می‌گوییم به مرده تو برسد.)

وَکَک اَگِه خِلَه سَر وِصدا ها کُنِه هِوَا وَاِشِی هَشْتِه

(قورباغه اگر خیلی سرو صدا بکند هوا بارانی است.)

(۵)

هَر کِی کِه دِ مَرْتَبِه اِتْفَاقِ دَکْتِه سِه مَرْتَبِه هَم وَنِه یا اِین بَار خَاژ وَنِه یا مِیِرَنِه

(هر چیزی که دو مرتبه اتفاق افتاد برای بار سوم هم اتفاق می‌افتد این بار یا خوب می‌شود یا می‌میرد.)

هَر کِی چَش پِرِنِه وَشُونِ سِرِه مِهمُونِ اِنِه

(هر که چشم او می‌پرد خانه آنها مهمان می‌آید.)

هَر کِی سِر بَیِرِنِه وَنِه وَشُونِه قَبِرِ سَرِی رُوز فِیِرِ سُو ها کُنِیَن

(هر کسی مرد باید سر قبر آنها سه روز فانوس روشن بکند.)

هَر کِی سِرِه مِکِه هِدَا نِه وَنِه اُونِ طَرَفِ ظَرَفِ دِلِه نِیَمَکِ دَکْنِیَن

(هر کسی خانه او مِکِه دادند باید درون ظرف آن طرف را نمک بریزند.)

هَر کِی کِه یَکِک اَشْنِیْفِه بِه هِنْگَامِ حَرِکَتِ ها کِرْدَنِ کَسِی بِیَا رِه گُونَه صَبِرِ ها کُنِیَن یا نَشَوِیَن

(هر کسی یک عطسه به هنگام حرکت کسی بیاورد می‌گویند صبر بکنید یا نروید.)

هَر کِی جَغْدِ رِه بَوِپِنِه فِرْدَا یَکِک نَفَرِ مِیِرِنِه

(هر کس جغد را ببیند فردا یک نفر می‌میرد.)

هَر کِی نُو تَنْدِ پَرِ دِرِستِ ها کَاژِدِه اَوَّلِ سَرِ وَنِه فَطِیْرُ نُونِ ها کُنِه وَ دَرِ ها کُنِه تَا تَنْدِ پَرِ خَرَابِ نَوَه

(هر کس تنور نو درست کرد اولین بار باید نان خمیر بکند و بیرون کند تا تنور خراب نشود.)

هَر کِی اَشْهَدِ اَوَلَادِه هِوَا خِلَه وَاِشِی ها کُنِه اُونِ اَدَمِ کَرَمِیْنِه کَانْدِه کِلِه شِه کَاپِ رِه بِنِه زَنْدِه

گُونِه اِفْتَابِ ها کُنِ، اِفْتَابِ ها کُنِ

(هر کسی بزرگ فرزند است هوا خیلی باران بزند آن آدم فلفل می‌کند درون چاله آتش کاپ

(ی)

يَكْ نَفَرِ يَكْمَرْتِيَه مَرِيضُ وَنَهْ كُوْنَهْ فِلَانِي وَهْ رَهْ چَشْ هَاكَارْدَه

(يك نفر يكمرتبه مريض مي‌شود مي‌گويند فلانی او را چشم نظر کرده است.)

يَكْ نَفَرِ يَتَا جَا شُوْنَه پيشامد بَنِيَه كُوْنَه فِلَانِي وَنَه دَمْ بَخَوَارْدَه يَا جَلُو دَرِ بَمُوْءْ

(يك نفر يكجا مي‌رود پيشامدی شد مي‌گويند فلانی مقابلش در آمد يا جلوی او مانع شد.)

خود را زمین می‌زند می‌گوید آفتاب کن، آفتاب کن.

هَر كِسِي دَاژَنه خَالِ پَا آن نَشَانَه كَرَبَلَاستْ

(هر کسی دارد خال پا آن نشانه کربلاست) یعنی به کربلا می‌رود.

هَر كِه دَاژَنه خَالِ رُو اُونِ نَشُونَه آبروست

(هر کسی دارد خال رو آن نشانه آبرو است.)

هَلْمُو يَا اُ جُوشْ بَخَوْرْدَه اُ رَه خَوَانِي دَشِنْدَه پِنِ مَرِ هَاكُنِيْنِ چُونِ اُونِجِه مُمْكِنِ جِنْدُو پَرِي

وَچِه دَوُشِه

(آب هليم يا آب جوش خورده را می‌خواهی بریزید بسم‌الله بکنید چون آنجا ممکن است

بچه جن و پری باشد.)

هَر وَقتْ تَلَا وَتَنَكْ بَرُوْءْ اُونِ آدَمِ سِرِهْ مَهْمُونِ اِنِهْ

(هر موقع خروس فریاد زد خانه آن آدم مهمان می‌آید.)

هَر وَقتْ كِلَاغْ غَارْغَارْ هَاكُنِهْ هَوَا وَرَقْ كَانْدِهْ

(هر موقع کلاغ غارغار بکند هوا برف می‌کند.)

هَر وَقتْ آسْمُونِ رَنگِيْنِ كَمُونِ بَهْ خُوْدْ بَنِيَهْ خَاشَكِيْ بَدِنْبَالِ دَاژَنهْ

(هر وقت آسمان رنگین کمان به خود گرفت خشکی بدنبال دارد.)

هَر وَقتْ آسْمُونِ دِلِهْ نُوْرْ بَدِ پَنِيْ صَلَوَاتْ بَرِيْسِنْدَه پِنِ

(هر وقت درون آسمان نور دیدید صلوات برسانید.)

هَر وَقتْ خَوَانِيْ گَرَمِ اُ رَه دَشِنْدَه پِنِ بَسْمِ اَللهِ بَا نُوْرِ پِنِ

(هر موقع می‌خواهی آب گرم را بریزید بسم‌الله بگویید.)

هَمْسَا يَهْ چَشْ كِه گِيْرَا هَسْتِهْ وَنَه تَن كُلكْ رَه گِيْرِيَهْ بَا كُولَكْ دِيْ گِيْرِيَهْ يَا وَنَه لِيْنَكِيْ بِنِ خَاكْ

رَه گِيْرِيَهْ بَا كُولَكْ دِيْ گِيْرِيَهْ تَا بِلَا رَفْعِ بُوْءْ

(چشم همسایه که گیرا هسته و نه تن کُلک رَه گیریه با کُولک دِيْ گیریه یا وَنَه لِيْنَكِيْ بِنِ خَاكْ را می‌گیرند با اسپند دود می‌گیرند یا خاک زیر پای او

را می‌گیرند با اسپند دود می‌گیرند تا بلا رفع شود.)

آوا شناسی

تیرستان
www.tabarestan.info

(آ)

آهن āhen (اس) آهن

آب نبات ābenebāt (اس-مر) آب نبات

آینه دم āyenehdam (اس) دم آینه

آخر āxer (ص) آخر

(الف)

آدم ādeM (اس) آدم

اُ O (اس) آب

آرام ārom (اس) آرام

آسمون āsemon (اس) آسمان

ابد abed (اس) ابد، همیشه

آسون āson (ص) آسان

آتا attā (اس) یک

آفتوبه āftobe (اس) آفتابه

آتاگال attāgāl (اس) یک مدت مثال:

آقوز āyoz (اس) گردو

آتاگال بزوسته (ق مر) یک مدت سرو

آکنده ākendeh (اس) نام یکی از روستاها

صدا کرد

است

اُخار oxār (اس مک) آغل

آل āl (اس) جن

آزون غو azongtō (افا، ص مر) اذان گوی

آوستین āvesten (اس ص) آبتن

آزون موقع azonemoye (ق) موقع

آویزون āvizon (ص فا) آویزان

اذان

اَوَازِه evāze (اس) آوازه، شهرت	اَفُوزُ ayoz (اس) گردو
اَوِيَا aveyyā (اس پر) نام مرغی است که	اَیْگِه age (حرفه) اگر
منقار ونوک تیزی دارد و در شب کرم را	اَلْوَاتُ alvāt (ص مر) ولخرج
شکار می کند	اِمَا emā (ض) ما
اِیْسْتَاءَ eistā (فع) ایستاده، مص ماز	اِمِه ame (ص) ما
هَرِستَائِنْ herestā en	اَمُرُوزُ amrūz (ق) امروز
اِیْنْتِی einti (ق مر) این طوری	اَمَانِ مَرُودُ aMāneMorevved (شبه جم)
اِیْنِجِه einje (ق) اینجا	افسوس، پناه بر خدا
اِیْنْجُورِ einjuri (ق مر) این طوری	اَمْسَالُ aMsāl (ق) امسال
اِیْنُورُ einvar (ق مر) این طرف	اُنْ on (اس) آن
اِیْنِگَنِه eingenne (فع مض) می گذارند	اِنِه ene (اس) اینها
اِیْنْگِنْدِی eingendi (فع مض) می گذاری	اِنِه ene (فع مض) می آید (مص فار آمدن،
	مص ماز ییموئِنْ beyaMoen)
(ب)	اِنَارُ enār (اس) انار
بِهه beeh (فع مض) بیاید (مص فار آمدن،	اِنْبَارُ enbār (اس) انبار
مص ماز ییموئِنْ beyaMoen)	اِنْدَا endā (اس) اندازه
بَیْیِ bai (فع) شدی	اِنْدَاِزِه endāze (اس) اندازه
بَیْیِ bait (فع) گرفته (مص فار گرفتن،	اِنْدِه ande (ق مر) آنقدر
مص ماز ییموئِنْ baiten)	اُنْ مَوْقِعُ onMoye (ق) آن موقع
بَیْیِه baiten (فع) گرفته	اُنْ وَر onvar (ق مر) آن طرف
بَیْیِتِینْ baiten (مص) گرفتن	اُنْ وَقْتُ onvayt (ق مر) آن زمان
بَیْیِره baire (فع مض) بگیرد	اَنْگَشْتِه angoste (اس) انگشت، کسره «ت»
بَیْیِری bairi (فع مض) بگیرد	نشانه فعل ربطی است

اَزِیْتِ azyet (اس مص) اذیت	بِشْمَارِشْتِینْ beš māresten
اِرْبَابِ erbāb (اس) ارباب	بِشْمَارِمَبِیْ ešMāreMbi (فع مض)
اَرزِنِه arzeneh (فع مض) می ارزد، مص	می شماریم
فار ارزیدن، مص ماز بی اَرزِیْ یَنْ	بِشْمَارِشْمَبِه ešnāseMbe (فع مض)
(biarziyen)	می شناسم (مص فار شناختن، مص ماز
اَرْمُونْ arMon (شب جم) افسوس	بِشْمَارِیْ یَنْ beš nāsi yen)
اَرْمِیْجِی arMiji (اس) جوجه تیغی	بِشْمَارِیْ ešnāne (فع مض) می شنود
اِرْبِنَا ezbenā (اس گیا) کشنیز	بِشْمَارِیْ ešnāsenne (فع مض) می شناسد
اِسَا esā (ق) الان، حالا	بِشْمَارِیْ ešnāseni (فع مض) می شناسی
اَسْبِ زُور asbezūr (اس) پهن اسب	اَسْنِیْفِه ašnife (اس) عطسه
اِسْتَا estā (اس) استاد	اِسْکِنِه eškene (فع مض) می شکند (مص
اِسْتَاِزَنْ estāzan (اس مر) زن استاد	فار شکستن، مص ماز بِشْکِنْدِیْ یَنْ
اِسْتِکَنْ estekon (اس) استکان	(beškendiye)
اِسْتِخُونْ estexon (اس) استخوان	اِسْکِنْدِیْ eškendeni (فع مض) می شکنی
اِسْتِنِه estene (فع مض) می ایستد	اِسْنِه ešene (فع مض) می بیند (مص فار
اِسْپِه espe (ص) سفید	دیدن، مص ماز هَارِشْیِیْنْ hāršiye)
اِسْپِیْکَرِه espijkare (مص م) شپش	اَطْلِسْ atlas (اس) نام پارچه گرانبها
پدید آوردن	اَعِیْدُ aid (اس) عید
اَسْیُو aseyo (اس) آسیاب	اِفْتَابْ eftāb (ا) آفتاب
اِسْاَبِیْه ešābiye (فع) می دید	اَفْتُوبِه aftobe (اس) آفتوبه
اِسْکِمِ eškeM (اس) شکم	اِفْدُونْ efdūn (اس) دوست، در زبان
اِسْمَارِنِه ešMārenne (فع مض)	مازندرانی به برادر هم گفته می شود
می شمارند (مص فار شمردن، مص ماز	اِفْنِ دَهْرِه efen dahre (اس) داس

بَخُورُ (مَص فار خوردن، مَس ماز بَخُورْدَن baxorden) بَخُورْدَه (ص مَف) خورده بَخُورْدِه بُو (فَع) خورده باشد مثال شاید وَهْ بَخُورْدِه بُو یعنی شاید او خورده باشد. بَخُورَن (فَع مَض) بخورند بَخُورِه (فَع مَض) بخورد بَخُورِی (فَع مَض) بخوری بَخُونْدَ (فَع اَم) بخوان (مَص فار خواندن، مَص ماز بَخُونْدِستَن baxondesten) بَخُونْدِه (فَع مَض) بخواند بَخُشِنِه (فَع) می‌بخشد (مَص فار بخشیدن، مَص ماز بَخُشِیِیَن bebaxšiyen) بَخُشِنِی (فَع) می‌بخشد بُدَ (اَس) چکمه بُدُوتِی (فَع) دوختی (مَص فار دوختن، مَص ماز بُدُوتِیَن badūten) بُدُوجَ (فَع اَم) بدوز بُدُوشَ (فَع اَم) بدوش (مَص فار دوشیدن، مَص ماز بُدُوشِیِیَن	(مَص فار چاییدن، مَص ماز بَچَاپِستَن bečāpesten) بَچَا (ص) سرد بَچَا (فَع مَر) سرما خورده بَچَکِلِه (فَع مَر) برهم بزند (مَص فار بَچَکِلِستَن، مَص ماز بَچَکِلِستَن bačkelesten) بَچِیِه (فَع) چید (مَص فار چیدن، مَص ماز بَچِیِیَن bačiyen) بَخَوَاتِه (ص مَف) خوابیده (مَص فار خوابیدن، مَص ماز بَخَوَاتِیَن baxāten) بَخَوَاتِیِه (فَع مَض) بخوابد بَخَوَاتِیِی (فَع مَض) بخوابی بَخَوَاتِیِه (فَع) خواست بَخَوَاتِیِیِه (فَع) خواستند بَخَوَاتِیِه (فَع) خورد بَخَوَاتِیِی (فَع) خوردیم (مَص فار خوردن، مَص ماز بَخَوَاتِیِیَن baxārden) بَخَرِی (فَع) خریدی (مَص فار خریدن، مَص ماز بَخَرِیِیَن baxriyen) بَخَرِیِه (فَع) خریدم بَخَرِیِه (فَع) خرید
---	---

جار پسوند است بَپِتِه (ص مَف) پخته — مَص فار پختن، مَص ماز بَپِتِیَن (ba pe ten) بَپِجِه (فَع) پزد بَپِجِم (فَع) پزم بَپِر (فَع) پَر بَپِرِش (فَع اَم) پترس (مَص فار ترسیدن، مَص ماز بَپِرِسِیِیَن batersiyen) بَپِرِسِیِیَن (مَص) ترسیدن بَپِرِکِستِه (فَع) ترکید (مَص فار ترکیدن، مَص ماز بَپِرِکِستِیَن baterkesten) بَکُونِیِیَن (مَص) زدن بَکُونْدِیَن (مَص) بزید، بَکُوید (مَص فار کُوید، مَص ماز بَکُونْدِیِیَن batkūniyen) بَکُونْدِیِیَن (مَص) بزید، بَکُوید (مَص فار کُوید، مَص ماز بَکُونْدِیِیَن batkondi yen) بَپِرِش (فَع اَم) پترس (مَص فار پرسیدن، مَص ماز بَپِرِسِیِیَن baporsiyen) بَپِرِسِیِیَن (مَص) پرسیدن بَپِرِه (فَع مَض) پترد بَپِجَ (فَع اَم) پز بَچَاپَ (فَع اَم) غارت کن، بچاپ	بَپِرِن (فَع مَض) بگیرند بَپِمِه (فَع) شدم (مَص فار شدن، مَص ماز بَپِمِیَن baiyen) بَپِمِه (فَع) شد بَپِمِنِه (فَع) گرفتند بَاپِتِه (ص مَف) گفته (مَص فار گفتن، مَص ماز بَاپِتِیَن bāiten) بَاپِتِه (فَع) گفت بَاپِر (فَع مَض) بگو، مَص فار گفتن، مَص ماز بَاپِرِیَن bāuren) بَاپِرِه (فَع مَض) بگوید بَاپِرِی (فَع مَض) بگویی بَاپِرِن (فَع مَض) بگویند بَاپِرِمِه (فَع) گفتم بَاپِرِنِه (فَع) گفتند بَاچِی (اَس) خواهر بَاچِمِجُون (بَاچِمِجَان (اَس) بَاپِیِه (اَس) کاسه می قدیمی بَاکِشِی (اَس فَا) بارکشی بَاکِ (اَس) دست بَاکِشِی (اَس) گربه بَاکِلِه (اَس گِیَا) باقلا بَاکِلِه جَا (اَس گِیَا) باقلا زار،
--	---

(مص فار شکستن، مص ماز بِشْکِستِن (beškesten)	بَرُوشْ baroš (فعلام) بزَن (مص فار زدن، مص ماز بَرُوشْتِن barošten)
بِشْکِه beške (فعل مض) بِشْکَنْد بِشْکِن bešken (فعلام) بشْکَن بِشْکِنِه beškene (فعل مض) بشْکَنَد بِشْکِنْدِي beškendi (فعل) شْکَانْدِي بِشْآء bešnāe (فعل مض) بشْنود (مص فار شْنیدن، مص ماز بِشْآسْتِن besnāsten)	بَزَن bazen (فعلام) بزَن (مص فار زدن، مص ماز بَزُونِن bazoen) بَزَو bazoe (فعل) زده است بَزُونِي bazoi (فعل) زدی بَز bez (اس) بز بَزْک bezek (اس) بز کو چک بَزِیْه bezeMe (اس) بز، مه در اینجا به معنی «هستم» می باشد یعنی بز هستم پس هرگاه «مه» بدنبال اسم بیاید به معنی فعل است مثل بَدِیْه بد هستم، خِیْمِه خوک هستم
بِفَهْمِستِه befahMeste (فعل) فهِمِد (مص فار فهِمیدن، مص ماز بِفَهْمِستِن befahMesten)	بَزِنِن bazenen (فعل مض) بزَنید بَزِنِي bazeni (فعل مض) بزَنی بَزِنِن bazenin (فعل مض) بزَنید بَسَاژَه besāze (فعل مض) بسازد (مص فار ساختن، مص ماز بَسَاتِن besāten)
بِفَرِه befere (اس) ابرو بِفَرِیْه baferMe (فعل) بفرما بِکَاشْتِه bekāšte (فعل) کاشت (مص فار کاشتن، مص ماز بِکَاشْتِن bekāšten)	بَسُوْتِه basūte (فعل) سوخت (مص فار سوختن، مص ماز بَسُوْتِن basūten) بَشُستِه bašoste (فعل) شست (مص فار شستن، مص ماز بَشُستِن bašosten)
بِکَاشْتِن bekāštene (فعل) کاشتند بَکَاشْ bakāš (فعلام) بکش بَکُشتِه bakošte (فعل) کشت بَکُشتِن bakošten (مص) کشتن بَکِنْدِه bakende (فعل مض) بکند (مص فار کندن، مص ماز بَکِنْدِستِن bakendesten)	بَشْکِستِه beškeste (ص مض) شکسته

بَرِیْه barese (فعل) برسد بَرِیْیِه baresiye (فعل) رسید بَرِیْیِنِه baresine (فعل) رسیدند بَرِیْستِن baresend (فعلام) برسان (مص فار رساندن، مص ماز بَرِیْستِن بَرِیْستِن baresendiyeen)	(badūšiyen) بَدِی badi (فعل) دیدی (مص فار دیدن، مص ماز بَدِی یَن badiyen) بَدِی badi (ص) بدی وَنِه بَدِی رِه بَآوُز یعنی بدی او را بگو بَدِیْیِه badiye (ص مفع) دیده بَدِیْنِي badini (فعل) دیدید بَدِیْن badiyen (مص) دیدن بَدِزْدِی badezdi (فعل) دزدیدی (مص فار) دزدیدن، مص ماز بَدِزْدِی بَدِزْدِی badezdiyen)
بَرِیْستِن بَرِیْستِن baresendin (فعل) برسانید بَرِطَرَف bartaref (مص م) رفع، برطرف کردن بَرِکِتْ barket (مص ل) برکت بَکُشِه bakoše (فعل مض) بکشد (مص فار کشتن، مص ماز بَکُشْتِن bakošten)	بَدِیْمِي badiMi (فعل) دیدیم بَرَاړَه berāre (اس) برادر است کسرۀ «ر» نشانه فعل ربطی «است» می باشد بَرَاړِنِه berārenne (اس) برادر هستند بَرَاړَزَاء berārzā (اس مر) برادرزاده بَرَاړُون berāderon (اس) برادران بَرْدِگَرْدِه bardagerde (فعل مض) پیش برنگردد (مص فار بر نکشتن، مص ماز بَرْدِگَرْدِستِن barnagerdesten)
بَکُشِیْ bakeshi (فعل) بکشی بَرِیْه berMe (اس) گریه بَرِ نَگَرْدِه barnagerde (فعل مض) پیش برنگردد (مص فار بر نکشتن، مص ماز بَرِ نَگَرْدِستِن barnagerdesten)	بَرِیْستِن baresen (فعل مض) برسند (مص فار رسیدن، مص ماز بَرِیْستِن baresiyeen) بَرِیْسِي baresi (فعل) رسیدی
بَرِیْستِن بَرِیْستِن baresendin (فعل) برسانید بَرِطَرَف bartaref (مص م) رفع، برطرف کردن بَرِکِتْ barket (مص ل) برکت بَکُشِه bakoše (فعل مض) بکشد (مص فار کشتن، مص ماز بَکُشْتِن bakošten)	بَرِیْستِن بَرِیْستِن baresendin (فعل) برسانید بَرِطَرَف bartaref (مص م) رفع، برطرف کردن بَرِکِتْ barket (مص ل) برکت بَکُشِه bakoše (فعل مض) بکشد (مص فار کشتن، مص ماز بَکُشْتِن bakošten)

بَکَندِیَیَ bakendiye (فع) کنده است	بَن ben (ق) زیر	کرد	بَوَیَنِ bavinin (فع مض) ببینید
بَکَندِستَن bakendesten (مص) کندن	بَندِ bande (اس) تپه	بَوُش bavoš (فع مض) بشو مثال: اِیَنجِه چه	بِهه behe (فع مض) بیاد
بَکُوبِیَیَ bakūbiye (فع) کوبید (مص) فار	بَندِیَ bande (فع مض) بگیرد	رَدَ بَوُش یعنی از اینجا رد بشو	بِهّا behā (اس) قیمت
کَویَدَن، مَص مَاز بَکُوبِستَن	مِثال: تِه پِلّاه مِرِه بَندِیَ یعنی بلای تو مرا بگیرد	بُوش būš (فع مض) باش	بِهّا behār (اس) بهار
(bakūbesten)		بُور būr (فع ام) برو	بِیّا biyār (فع ام) بیار (مص) فار آوردن،
بُگَندِشْتِه bogzešte (فع) گذشت (مص) فار	بَندِستِه bandeste (فع) گرفت	بُورِ būri (فع مض) بروی	مَص مَاز بِیّا رَدَن biyārden)
گَذهَن، مَص مَاز بُگَندِشْتَن bogzešten)	مِثال: تِه چو مِرِه بَندِستِه چوب تو مرا گرفت	بُورِه būre (فع مض) برود	بِیّا رِیَن biyārin (فع مض) بیاورید
بَگُوزِیَیَ bagūziye (فع) گوزید		بُورَدَن būrden (مص) رفتن	بِیَنجَ binj (اس) برنج
پِلّاه brla (اس) بلاء، درد، مرض	بِیَیَ bene (اس) زمین	بُورِدِه būrde (ص مة) رفته	بِیَیَ biye (فع) بیاید
پِلّاه belare، فدایت شود مثال:	بِیَیَ سَر benesar (اس مک) معمولا جایی که	بُورِدِیَ būrdi (فع) رفتی	بِیَیَل biyel (فع ام) بگذار (مص) فار
و چه رِه بائو تِه پِلّاه تَب زَنْدِه گِیِرَیَ آمِه	چوپان در آنجا آغل می زنند و در صحرا	بُورِدِیَ būrdeMe (فع) رفتم	گَذاشْتَن، مَص مَاز بِیَیَ هِشْتَن bihešten)
کَلّاه رِه به بچه گفتی فدایت شوم کلاه ما را می گیرد	گاو و گوسفند را در آنجا نگهداری می کنند به سر هم گفته می شود	بُورِدِیَ būrdene (فع) رفتند	بِیَیَلَن biyelen (فع مض) بگذارند
بِیَلِیَ baledi (ص) بلد، واردی	دَکِلِستِه dakeleste (فع) ریخت	بُو نَچِیَیَ būnačime (فع) بونچشیدم	بِیَبُو bibo (فع) بوده باشد
بِیَلِسن balessen (مص) لسیدن، مص ماز	بِیَوَارِه benevāre (ق) فراوان	(مص) فار بو چشیدن، مص ماز بُو بَچِیَن	بِیَمُو beyamo (فع) آمد
بِیَلِسی بِن balesiyen)	بَنوِیَسِن banvisin (فع ام) بنویسد (مص)	بُوباچِیَیَ būbačiyen)	بِیَیَشتِه biešte (فع) گذاشت
بَیَمُورِه baMerde (فع) مرد	فار نوشتن، مَص مَاز بَنوِیَشتَن	بُوچِیَنِ būčini (مص م) بوکشی	بِیَخاد bexād (ص مر) ببخود
بَیَمُورِدِیَ baMerdeMe (فع) مُردم (مص)	بَنشِیَیَ benšene (فع مض) می شود	بُوشِه boše (فع مض) باشد	بِیَخَوَر bixaver (اس مص) بی خبر، نا آگاه
فار مُردن، مَص مَاز بَیَمُورَدَن baMerden)	بَوُء bavo (فع) شود	بُوم boM (اس) بام	بِیَدَم bidem (ص) بی دم
بِیَمُو beMo (فع) آمد (مص) فار آمدن	بِیَوَا bevā (اس) بابا	بَوُش būvōn (فع مض) شوند	بِیَدِلَه bidele (اس ص) بی مغز، پوک
مَص مَاز بَیَمُوئَن beMoen)	بِیَوَارِه bevāre (فع مض) بیارد	بَوِیَن bavin (فع ام) بین	بِیَگُمُونِیَ bigemoni (حا مص) بیگمانی
بِیَمُوئَن beMoen (مص ماز) آمدن	بِیَوَازَندِیَیَ bevāzendiye (فع مر) دور	بَوِیَن bavinēn (فع مض) ببینند	بِیَیَ وَرِه bivere (اس) غذای پس مانده
بَیَمِز baMir (فع ام) بمیر		بَوِیَنه bavine (فع مض) ببیند	حِیَوانات
		بَوِیَنم bavinem (فع مض) ببینم	بِیَاوَرِدِه beyārde (اس مة) آورده

بی دَسْتُ و پایِ bidasto pāi کنایه از
عجله کردن، تند تند کاری کردن
بی دَسْتُ و پایِ کار کائنده یعنی تند تند
کار می‌کند
بی نال bināl (اس) بدون ایوان
بی وقْتِ bivayti (ق) بی موقع، معمولاً به
هنگام صبح زود و اذان غروب گفته
می‌شود
پیتَنِم bingon (اس) بادمجان

(پ)

پالون pālon (اس) پالان چهار پایان، پشته
گیه‌ای است که بر پشت اسبها و شتران
والاخ گذاشته می‌شود
پَتَنگ petak (اس) پس گردن
پَچ paj (اس) هموار کردن زمین شالیزار
پس از شخم زدن و آب بستن زمین
پَچِمِبِ pajembi (فع مض) می‌پزیم (مص)
فار پختن، مص ماز پیتِن (bapeten)
پَرِچِم parčim (اس) پرچین
پَر per (ص) پر
پَرَبَار perbār (اس مر) پر بار
پَرِتَغَال perteyāl (اس) پر تغال
پَرِنِه perene (فع مض) می‌پرد
(مص فار پریدن، مص ماز بِپَرِستِن
(bapperesten)
پَرِسِنِه porsene (فع مض) می‌پرسد (مص)
فار پرسیدن، مص ماز بِپَرِسِیَن
(baporsiyen)
پَرَزو perzo (اس) صافی
پَرزُورِتر perzūrter (ص تف) پرزورتر
پَرِی pari (ق) پریروز
پَس pes (اس) باد معده
پَسَال pesāl (اس مر) بعد از گذشت

سال نو، بدنبال سال نو
پَسْتِه peste (اس) صدایی است که از
برخورد دو انگشت وسطی و شست بر
انگشت سبابه به گوش می‌رسد
پَسخُود pasxod (اس) تفاله چای
پَسِرَزَن peserzan (اس مر) همسر پدر
پَسِرْمَار pesermār (اس مر) مادر پدر
پَش pešt (اس) پشت
پَشْت به پَشْت peštbepēšt (مص ل)
پشت به پشت قرار گرفتن
پَشْتِر pišter (ق) جلوتر
پَشْت دِپِم peštdim (ص مر) پشت رو
پَشْتِک pašteḱ (اس) پشتک
پَشْتِه pešte (حامص) حامی، یاور
پَشو pešo (فع مر) ناخنک زدن، به هم
زدن
پَشْتِی pešti (حا مص) پشتی
پَشْتِیِی peštiye (حا مص) پشتی
پَفو pefo (اس) تفاله چای
پُف pof (اس) فوت
پِکفَا pekefā (اس) پس گردن
پَل pel (اس) پل
پَلِی مَال palimāl (اس مر) کناره اطراف

پهلوی کسی
پَلَا pelā (اس) پلو
پَلَالَا peālā (اس) نام پرندۀ سیاه آبی
پَلَنگ palenk (اس حی) پلنگ
پَنَدِپَر pandir (اس) پنیر
پَنَدِپَک pendik (ص کم) اندک
پُور pūr (ص) پر
پُوز poz (مص ل) قیافه گرفتن
پُوشِنِه pūšene (فع مض) می‌پوشد (مص)
فار پوشیدن، مص ماز دَپُوشِیَن
(dapūsiyen)
پُولَک pūlek (اس) دکمه
پَه pe (ق) دنبال، پشت سر
پِیِر piyer (اس) پدر
پِیدَا peydā (ق) پیدا
پِیِر سَرِی pirsari (اس مر) زمان پیری
پِشَامَد pišamed (اس فا) حادثه، اتفاق
پِشِی piši (اس مر) صدایی است که برای
فرار دادن گربه ادا می‌شود
پَشْتِی pešti (اس) کمک، یاری، تکیه گاه
پِشکَشِی piškaši (اس مص) پیشکشی
پِچِلِک pičelik (اس مص) نیشگون
پِش دَکِتِه pišdakete (فع مر) جلو زده

نمی‌روند	تِفَنگْ tefeng (اس) تفنگ
تَنَدِ پُر tandir (اس) تنور	تَقَارِشْ teyāreš (اس) کوزه
تو to (اس) تب	تِکْ tek (اس) دهان
تُور tūr (اس) تور، دام	تِکِه کَارْدِ teke kārde (اس مر) نوک چاقو
تَوَارِه tevāre (اس) تبار، قوم	تِکُونْ tekon (اس) تکان
تِه te (ضمه) تو	تِکِیّه takkiye (اس) تکیه
تِی تِی ti ti (اس) شکوفه درخت	تِلِمْ telem (اس) ظرفی است که در آن
تِپَر تِپَر گُوشِکْ tīr tīr gūšek (ص)	ماست می‌ریزند و بر هم می‌زنند و از آن
گُوشْ تِپَر	روغن می‌گیرند
تِپَر تِکْ tireng (اس پر) قرقاول، تِپَر تِکْ	تِلِه tale (اس) دام، تله
تِپَر دَار tirdār (اس) نام درخت توت است	تَلِی tali (اس) خار
تِپَسَا tisā (ص) خالی	تِلَا telā (اس) خروس
تِپِکِه tike (اس) وصله	تِلَا کُولِه telākūle (اس) خروس
تِپِل til (اس) گِل	تِلْکَا telkā (اس) میوه جنگلی است که ریز
تِیلِنْد tilend (ص م) گل آلود	می‌باشد
تِپَمَار timār (حا مص) پرستاری	تِمومْ temom (اس) تمام
تِپِنَارِی tināri (حا مص) تنهایی	تِنْدِه tende (ق) تند کمره «د» نشانه فعل
	ربطی «است» می‌باشد
(ث)	تَنِکْ tanek (ص) رقیق، آبکی
تِپَر samer (اس) ثمر	تَنَبِکُو tanbekū (اس گیا) تنباکو
تِوَابْ sevāb (اس) ثواب	تَن نِنِه tan nenne (فه مر) نزدیک
تِوَابِه sevābe (اس) ثواب کسره «ب»	نمی‌آیند
نشانه فعل ربطی «است» می‌باش	تَن نَشُونِه tannašonne (فه مر) نزدیک

قاپیدن	(مص فار جلو زدن، مص ماز جلو دَکِتنْ jelodaketen)
تَپْ تَپْ taptap (اس صو) صدایی است که	
از برخورد کف دست به چیزی یا به پشت	
حیوان و دیواره به گوش می‌رسد	
تِجْ تِجْ tej teje (ص) تیز و برآن کسره	
«ج» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد	
تَدَبِیرْ tadbir (اس) چاره، تدبیر	
تِرهْ tere (ضمه) تو را	
مثال: تِرهْ با نَوِیمِه یعنی ترا گفتم	
تِریّه terebe (اس گیا) ترب کسره «ب»	
نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد	
تَرَبِیْتْ tarbeyet (اس مص) تربیت	
تَرَسِنِه tarsene (فه مضه) می‌ترسد (مص)	
فار ترسیدن، مص ماز بَترِسی یَنْ	
(batersiyen)	
تَرَسِنِی tarseni (فه مضه) می‌ترسی	
تَرِشْ terše (ص) ترش کسره «ش» نشانه	
فعل ربطی «است» می‌باشد	
تَرِشِی terši (اس) ترشی	
تَشْنَا tešnā (ص) تشنه	
تَشْ taš (اس) آتش	
تَشِی taši (اس) جوجه تیغی، خارپشت	
تُفْ tof (اس) آب دهان	
	(مص فار جلو زدن، مص ماز جُلُو دَکِتنْ jelodaketen)
	پِی peye (ق) دنبال، پشت سر
	پِیَالِه peyāle (اس) کاسه
	پِیَر مَادِیُونْ pir Mādeyon (ص مر)
	اسب ماده پیر
(ت)	
تَا tā (اس) در زبان مازندرانی به نفر و عدد	
گفته می‌شود	
مثال: چَنْدْ تَا هَسْتِنِه چند نفر هستند	
چَنْدْ تَا کِتَابْ بَخَرِی چند عدد کتاب	
خریدی	
تَا جِنْدِنِه tājendene (فه مضه) می‌تازد	
(مص فار تاختن، مص ماز بَترِجِی یَنْ	
batejiyen)	
تَارْ tār (اس) سه تار	
تَا زَوِه tāzohe (ص) تازه کسره «و» نشانه	
فعل ربطی «است» می‌باشد	
تَا شِنِه tāšene (فه مضه) می‌تراشد (مص)	
فار تراشیدن، مص ماز بَترِشِی یَنْ	
(betāšiyen)	
تَبْ بَزُونْ tab bazoen (مص ماز)	

(ج)

گت تره جه حرف بزنی با بزرگتر حرف

بزنی و غیره

جهاز jehāz (اس) جهاز

جیب سَر jibsar (اس مر) سر جیب

جیپک جیپک jik jik (اس صو) صدای

جوجه ها و گنجشکها است

جیکا jikā (اس پر) گنجشک

جیگیره jikere (اس) جگر کسره «ر» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

(چ)

چادر čader (اس) چادر

چار čar (عد) چهار

چارشنه شو čaršanbešo (اس مر) شب

چهار شنبه

چاره čare (عد) چهار کسره «ر» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

چاش ناهار čaš nāhār (اس مر) عصرانه

چاشت čašt (اس) عصرانه

چاه کن čāhkan (ص) کسیکه چاه می کند

چپا čepā (اس) چمپا

چپون čappon (ص) چوپان

چپچول čapčul (ص) چلاق، کسیکه

جد jed (اس) یوغ

جر jer (ق) پایین

جفتک jeftek (اس) جفتک

جگیره Jegere (اس) جگر کسره «ر» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

جل jol (ص اس) گود

جیه Jeme (اس) پیراهن

جند jend (اس) جن

جند پری Jendpari (اس مر) جن و پری

جندم jandem (اس) جهنم

جواب jevāb (اس) جواب

جورب jureb (اس) جوراب

جوش jūšo (اس مر) آب جوش

جول jūl (اس پر) جول، زغن پرندہ ای

است شبیه قرقی یا قوش

جوله jole (ص اس) گود کسره «ل» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

جونې jevoni (اس ص) جوانی

جونکا jonekā (اس ح) گاو نر جوان

جه je (حر اض) از، با، به در زبان

مازندرانی به معانی مختلف می آید مثال:

اونجه یعنی از وی، ونجه یعنی از وی،

چفت čaft (اس) آغل

چفت čeft (اس) قفل زنجیری دروازه

چک ček ček (اس صو) صدایی

است که از شکستن گردو و چکیدن آب به

گوش می رسد

چکلوُم čekelom (اس) نوک پرندہ

چکو čakū (اس) شالی پوک

چکه čak ke (مض ل) کف زدن (مض)

ماز کف بزُوژن kaf bazoen

چلاش čelās (ص) خیس، بخیل

چل čel čelā (اس پر) پرستو

چلکه čelke (ص) کم کم، وقتی چیزی را

بخوانند کم کم یا نصف نصف درست کنند

چلو čelo (اس) پلوی بدون روغن

چله čele (اس ص) اولاد

چله کفینه čele kafene، وقتی زن بچه دار

نمی شود منتظر می ماند در حمام زن

زایمان کرده وقتی با کاسه تن خودش را

شستو می دهد خود را زیر پای او قرار

می دهد تا قطرات آن آب در او اصابت

کند با این اعتقاد شاید بچه دار شود

چلیک čelik (ص) کوچک

چه čehe (ادا استه) چه است

توانایی کاری را نداشته باشد

چپلاخ čepelāx (اس) پوست تخم مرغ

چپوک čapūk (ص) کسیکه با دست چپ

می نویسد

چچی čači (اس) چوب نیم سوخته ای که

در آتش باقی بماند، چچکل

چچکل čačkal (ص) سیاه شده، سوخته

که معمولا بعد از رنگ می آید سیاه

چچکل

چچم čečem (اس گیا) نوعی گیاهی است

که در گندم زارها می روید، علف هرز

چرا cera (اس مض) چرا

(مض فار چریدن، مض ماز بچرستن

bačerensten)

چرک و چپرک čeroko čirik (اس صو)

صدایی است که به هنگام شکاندن گردو به

گوش می رسد

چش čes (اس) باد معده

چش češ (اس) چشم

چشته češte (اس) چشته، کسیکه وقتی

یک بار مزه چیزی را بچشد و همواره

آرزوی آن بکند

چشمک češmek (اس) چشمک

خَلَوْتُ xalvet (اسمه) خلوت	قَشَنگِي	حَمَمُومَ hammOm (اس) حمام	چَمَندُون čamendon (اس) چمندان
خِنِي xeni (فع پیش) فرو می کنی (مص فار	خَالِکَ xālik (اس) تف، آب دهان	حَمَمُومچی hammOmči (ص) حمامچی	چَنِه čane (اس) فک
فرو کردن، مص ماز دَخَسْتِن daxesten	خَامِي xāmi (اس) غذاهاى خام	حَنَاءَ henā (اس) حناء	چَنَدِه čande (حر پرسادا استه) چقدَر
مثال: زَرَم کَالِي مُوسُ چُو خِنِي يعنى	خَانِمَ xānem (اس) خانم	حِيز hiz (اس مص) وحشت کردن، خجالتی	مثال: چَنَدِه بَخَرِي يعنى چقدَر خریدی
درون لانه زنبور چوب فرو می کنی	خَانَبَدُون xānā bodon موقع ای که	بودن	چَنگَال čangāl (اس) چغندر
خَنَدِنِه xandenne (فع مضه) می خندند	کسی کار خوب یا بد انجام دهد و دیگری	حِيُون heyvon (اس) حیوان	چَنگُوم čengon (اس) چوب کوتاه نوک
(مص فار خندیدن، مص ماز بَخَنَدِسْتِن	بجای اینکه بگوید خیلی ممنون این کلمه		تیز شبیه به میخ می باشد
(baxendesten)	را بکار می برد	(خ)	چُو čū (اس) چوب
خُو xo (اس) خو	خَانِه چَلُو xānejelo (اس مر) جلوی خانه	خَار خَار xār xār (ص) خوب خوب	چِه دُونَدِه čedonde (فع مضه) چه می داند
خَوَاجَز xāxer (اس) خواهر	خَرَاب xerāb (ص) خراب، ویران	خَارْمَا xārmā (اس) خرما	چِچِي čiči (اس مر) چه چیز
خَوَارِدِه xārde (فع مضه) می خورد	خَرَسَوَار xarsevār (ص) خرسوار	خَارِه xāre (ص) خوب کسر «ر» نشانه	چِن دِکَا čindekā (اس) جوجه مرغ
(مص فار خوردن، مص ماز بَخَوَارْدِن	خَرش کَاتِه xers kāte (اس مر) بچه خرس	فعل ربطی «است» می باشد	
(baxārden)	خَرْدِي xordi (ص) کوچک	خَادِرِه xāderre (ضمه) خود را	(ح)
خَوَارِ زَامِه xāre zāme (اس مر)	خَرَبَزِه xarbeze (اس گيا) خربزه	خَادَ به خَادَ xād be xād (ق مر) خود به	حَسِن hasen (اس) حسن
خواهرزاده هستم	خَرَمِن xar men (اس) خرمن	خود	حَسِن گَالُچِک hasen gālūček (اس)
خَوَاسْتِه xāste (فع) می خواست (مص فار	خَسْتِمِه xastome (اسمه) خسته هستم	خَادِش xādeš (ضمه) خودش	نوعی بازی است که در روستاها برای
خواستن، مص ماز بَخَوَاسْتِن bexāsten)	خَش xeš (اس) داماد	خَادِم xādem (ضمه) خودم	ایستادن باران انجام می دهند
خَوَاسِنِه xāsene (فع مضه) می خوابد	خَشِنِه xešene (اس) داماد هستند	خَادِش xādeš (ضمه) خودش	حِصَار hesār (اس) دیوار
(مص فار خوابیدن، مص ماز بَخَوَاسِن	مثال: وَشُون مِه خَشِنِه يعنى آنها داماد من	خَاش xāš (ص) خوش	حَظْ هَاکُنِه haz hākone (مص ل) کیف
(baxāten)	هستند	خَاشِرُو xāšrū (ص مر) خوشرو، مهربان	بکند، لذت ببرد
خَوَاسِنَدِنِه xāsendene (فع مضه)	خَفْتِن xoften (مص) خوابیدن (مص ماز	خَاشِه xāše (ضمه) خودش	چَلَو helvā (اس) حلوا
می خواباند (مص فار خوابانیدن، مص ماز	بَخَوَاسِن baxāten)	خَاشِک xāšk (ص) خشک	خَلُوم halom (اس مر) جوب با ارتفاع و
بَخَوَاسِنْدِي يَن baxāsendiyeen)	خَلِه xale (ق) خیلی	خَاشِگِلِي xāšgeli (حا مص) خوشگلی،	پوشیده از بوته ها

دَرِ اُمُو daremo (فع) داشت می آمد	دَاړه dāre (فع) داشته باشد
دَرِ اَینه darene (فع مض) دارد می آید	دَاړنه dārne (فع مض) دارد
دَرِ بَمُوء darbemo (فع مر) در آمد	دَاړنې dārni (فع مض) داری
(مص فار در آمدن، مص ماز دَرِ بَمُوئِن)	دَاړنې dānni (فع مض) داری
(darbemoen)	دَاه dāh (فع) می داد
دَرِ بُورې darbūri (فع مر) بیرون بروی	مثال: دَپیه وه رِه نُون دَاه یعنی داشت او
دَرِ بَلې darbali (اس مر) پهلوی در، کنار در	رانا می داد
دَرِ تَک dartek (اس مر) نزدیک در	دَپوش dapūš (فع ام) پوش (مص فار پوشیدن، مص ماز دَپوشْتِن dapūšte)
دَرِ زَن darzen (اس) سوزن	دَپوشْتِه dapūšte (فع) پوشید
دَرِ سَت derest (ص) درست	دَتر deter (اس) دختر
دَرِ سَر daesar (اس مر) بالای در، سردر	دَترشی detershi (اس مر) شوهر دختر
دَرِ مه darme (فع) هستم	دَچیپه dačiye (فع) چید
دَرِ شْتِه derešte (ص) درشت کسره «ت»	(مص فار چیدن، مص ماز دَچیپِن)
نشانه فعل ربطی «است» می باشد	(dačiyeen)
دَرِ شُونِه daršone (فع مض) دارد می رود،	دَخَوَاشْت daxāst (فع ام) بخواب
دَرِ شُونِه	(مص فار خوابیدن، مص ماز دَخَوَاشْتِن daxāsendiyeen)
دَرِ شُونِی daršoni (فع مض) داری می روی	دَخَوَاشْتِن daxāsende (فع مض) بخواباند
دَکَاژِدِه dakārde (ص مة) کرده (مص فار کردن، مص ماز دَکَاژِدِن dakārden)	(مص فار خوابانیدن، مص ماز دَخَوَاشْتِن daxāsendiyeen)
دَکَاژِدِن dakārden (مص ماز) کردن	دَکَاژِدِه darkārde (فع مر) بیرون می کرد
دَرِ کَاژِدِه darkārde (فع مر) بیرون می کرد	دَسَر desar (اس مر) دوسر
دَرِ کَامِبِه darkāmbē (فع مر) بیرون می کرد	دَرِ آمِد darāmed (اس مر) در آمد

خِپِکِمِه xikeme (اس) مشک، نوعی	خَوَانه xāne (فع مض) می خواهد (مص فار خواستن، مص ماز بِخَوَاشْتِن bexāsten)
مشکی است که از پوست گوسفندان برای	خَوَامِبِه xāmbē (فع مض) می خواهم
نگه داشتن آب درست می شود	خَوَانِی xāni (فع مض) می خواهی
(د)	خَوَارِش xāreš (اس) خورش
دِ de (عد) دو مثال دِ تا بخیرین دو تا بخر	خَوَارِنه xārne (فع مض) می خورد
دَپِل dail (اس) طبل	خَوَارِنِی xārni (فع مض) می خوری
دَپِیه daiye (فع) بود (مص فار بودن، مص ماز دَپِیِن daiyen)	خَوَارِمِی xārmi (فع مض) می خوریم
دَاژ dār (فع ام) داشته باش	خَوَرْدَاژ xaverdār (ص فا) خبردار
(مص فار داشتن، مص ماز دَاشْتِن dāšten)	خَوَنِدِنِه xondene (فع مض) می خواند
دَاژ dār (اس) درخت	(مص فار خواندن، مص ماز بَخَوَنِدِشْتِن baxondesten)
دَاژ چایی dārčāi (اس مر) ساقه های بزرگ	خَوَنِدِنِه xondenne (فع مض) می خوانند
جایی که به هنگام جوش خوردن، بالای	خَوَنِدِشْتِه xondeste (فع مض) می خوانند
آب در قوری قرار می گیرد	خَوَنِش xoneš (مص ل) رعشه، لرزیدن
دَاژ خَال dārxāl (اس مر) برگ درخت	(اس مص) لرزش، لرزه
دَاړِم dārem (فع) داشته باشم	خَوَنِشِی xoneši (ص) لرزشی
دَاړِمِه dārme (فع مض) دارم	خَوِی xoye (اس) خواب
(مص فار داشتن، مص ماز دَاشْتِن dāšten)	مثال: خَوِی بَدِی بَدِپِمِه یعنی خواب بدی دیدم
دَاړِمِی dārmi (فع مض) داریم	خَوِشِه xiše (اس) فامیل، خویشاوند کسره
دَاړِن dāren (فع مض) داشته باشند	«ش» نشانه فعل ربطی «است» می باشد
	خِی xi (اس حی) خوک

می‌کنم	دَرْدُ dard (اس‌ص) درد	مص ماز دَکِتِن (daketen)	deMbedāen)
دَر کَسَامَبِی darkāmbi (فع‌مر) بیرون	دَرْدِه darde (اس‌ص) درد کسره «د» نشانه	دَکِتِی daketi (فع) افتادی	دَم بَخَوَارْدِه dambaxārde (حا مص)
می‌کنیم	فعل ربطی «است» می‌باشد	دَکِتِمِه daketeme (فع) افتادم	جلوی کسی در آمدن، مقابل کسی قرار گرفتن
دَر کَانِه darkāne (فع‌مر) بیرون می‌کند	دَسْتِیِی dastiye (ص نسب) منسوب به	دَکِفِه dakefe (فع‌مض) بیفتد	دِم دِنِه demdene (فع‌مض) می‌اندازد
دَر کَانْدِه darkānde (فع‌مر) بیرون می‌کند	دست کسره «ی» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد	دَکِلَسْتِه dakeleste (فع) ریخت (مص فار ریختن، مص ماز دَکِلَسْتِن dakelesten)	دِم نَدِیْن demnadin (فع‌مض) نیندازید
دَر هَاکُنْ darhākon (فع‌ام) بیرون بکن	دَسْتُ و پَه dastope (اس‌مر) دست و پا	دَکِلِه dakele (فع‌مض) بریزد	دِمَاغْ deMāy (اس) بینی
دَر بِیَارْدِه darbiyārde (فع‌پش) درآورد	دَسْتُ و لِنِیْگْ dastoling (اس‌مر) دست و پا	دَکُونِیْن dakonen (فع‌مض) بکنند	دِمَاَسْتُ demāst (ص مفع) چسبیده (مص)
(مص فار در آوردن، مص ماز دَر بِیَارْدِنْ darbiyārden)		دَکُونِیْن dakonin (فع‌مض) بکنید	فار چسیدن، مص ماز دِمَاَسِنْدِیْ یِنْ deMāsendiyeen)، دِمَاَسْتِه
دَر نِه darenne (فع‌مض) دارند می‌آیند	دَشِنْدُ dašend (فع‌ام) بریز (مص فار ریختن، مص ماز دَشِنْدِیْ یِنْ dašendiyeen)	دَکُنْ dakon (فع‌ام) بکن	دِمَاوُنْد demāvand (اس) دماوند
دِرُو dero (اس‌مص) درو		دَاگِرْد dagerd (فع‌ام) برگرد (مص فار برگشتن، مص ماز دَاگِرْدَسْتِن dagerdesten)	دَاَمِنِ پَس dāmenepas (اس‌مر) پس
دِرُوْء derū (اس) دروغ			دامن، کنایه از گرفتاری و بدبختی
دِرُوْش deroš (اس) درفش	دَشِنْدِیْن dašendin (فع‌مض) بریزید	دَلَا delā (ص) خیمدگی، گوزپشت	دِنِه dene (فع‌مض) می‌دهد (مص فار دادن، مص ماز هِدَائِنْ hedāen)
دَرْمُونِه darmone (اس) درمان کسره «ن»	دَشْنِبِه شُو dešanbešo (اس‌مر) شب دوشنبه	دَلَاکْ dellāl (ص) دلاک، کیسه کش	دِنِی deni (فع‌مض) می‌دهی
نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد مثال: چُو وَنِه دَرْمُونِه یعنی چوب درمان او است	دَشُو dešo (اس) دوشاب، شیره انگور و خرما	حَتَام	دُنِه donne (فع‌مض) می‌داند
دَرَوَاژِه darvāze (اس) دروازه		دِلِه dele (اس) درون	دَنْدُونْ dandon (فع‌مفع) نیست
دَرَوَرِه darvare (فع‌مر) بیرون می‌برد	دَشُونْ بَشُونْ dašonbašon (ص‌مر)	دَلِیْکْ dalik (ص) شکمو	دَنْبَالْ denbāl (اس) دنبال، عقب چیزی، پشت سر
دَرِه dare (فع) است	شاد و شنگول	دِلِه جِه deleje (اس) از درون	دُو dū (اس) دوغ، مایع‌ای که از ماست تهیه می‌شود.
دَرِی dari (فع) است	دِشُو dišo (ق) دیشب	دَم dam (اس) نزدیک، لبه هرچیز	دَوِجْ doāj (اس) لحاف
دَرِیَا deryā (اس) دریا	دَکَالْ dakkāl (ق) اصلاً مثال دَکَالْ ته	دِم dem (اس) دُم	
دَرِیَسَارِنِه dāryārne (فع‌مر) بیرون می‌آورد	نَخَوَارْدِیْ یعنی اصلاً تو نخوردی	دِمَبَدِنْ dembaden (فع‌مض) بیندازند	
	دَکِتِه dakete (فع) افتاد (مص فار افتادن،	(مص فار انداختن، مص ماز دِمَبَدِیْن)	

رُوزِ پِشِپِی rūzpiši (اس‌مر) به کمک روز	نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد
روغنِ royen (اس) روغن	رَاغُونِ rāyon (اس) روغن
رِه re (حر) را، مثال وَهْ رِه بَرَو یعنی او را زد، رِه گاهی به معنی حرف اضافه (به، از، در ...) است مثال	رَاْمِنْدِنِه rāmendene (مَص م) رام می‌کند (مَص فار رام کردن، مَص ماز برآمیستن berāmosten)
وَهْ رِه بَاثُوْر یعنی به او بگو	رَاَهْ دَکِهه rā dakefe (فع‌مر) راه بیفتد
رَهْزَن rahzan (حامص) راهزن	رَاجِ raj (اس) ردیف، ردّپا، رجه
رِشْمُونِ rismon (اس) ریسمان	رَحْمَتِ rahmet (امص) رحمت، مهربان
رِپْکَا rikā (اس) پسر	رَسِنِ rasen (اس) ریمان، رسن
رِپْندِه rinde (فع‌مض) می‌ریزند (مَص فار	رِسِنِه resene (فع‌مض) می‌رسد (مَص فار
ریدن، مَص ماز تَرِی پِن bariyen)	رِسیدن، مَص ماز بَرِسِی پِن baresiye)
(ز)	رِسِنْدِنِه resendene (فع‌مض) می‌رساند
زَاْمِه zāme (ص مَ) زاییده (مَص فار	(مَص فار رسیدن، مَص ماز بَرِسِنْدِی پِن baresendiye)
زاییدن، مَص ماز بِزَاِئِن bezāen)	رِسِنْدِنِه resendenne (فع‌مض) می‌رسانند
زُبُونِ zebon (اس) زبان	رِسْوَا resvā (اس) رسوا
زِرَاعَتِ zerāet (اس) زراعت	رِشْنَفِی rašenyi (ص) کسیکه سید نیست
زِرَمِ zezem (اس) زنبور	رِغُونِ reyon (اس) روغن
زِغَالِ zeyāl (اس) زغال	رَگِ rag (اس) رعد
زَلْفِ zelf (اس) زلف، طَرَه	مثال: هِوَا رَگَ زَنْدِه یعنی هوا رعد می‌زند
زَمُونِ zamon (اس) زمان	رَمِنِه ramene (فع‌مض) می‌رمد (مَص فار
زَمْبِه zambe (فع‌مض) می‌زنم	رَمیدن، مَص ماز بَرِمِستِن baremesten)
(مَص فار زدن، مَص ماز بَزُونِ bazoen)	رَمِه رَمِه rame rame (اس‌مر) گله گله

دُونِم donem (فع) بدانم	دَوُونِ davoen (فع‌مض) باشند (مَص فار
دِهُونِ dehon (اس) دهان	بودن، مَص ماز دَئِیِن daiyen)
دَهْوَه dahvoe (فع‌مض) باشد	دَوْنِه davoe (فع‌مض) باشد
دِی di (اس) دود	دَوَايِ devāye (اس) دوا، داوری
دِهُونِ devon (اس‌مر) نگهبان ده	دَوِجَنِه dūjenne (فع‌مض) می‌دوزند
دِپِزَنْدُونِ dizendon (اس‌مر) سه پایه	(مَص فار دوختن، مَص ماز بَدَوِئِن badūten)
فلزی که بر روی آن دیک می‌گذارند	
دِیْگِه dige (ق) دوباره، باز	دَوَزَارِ dozār (اس‌مر) دو ریال
دَئِیوَه daibo (فع) بوده باشد	دَوِ قُلُو مَازِ doyo lūmār (اس‌مر) مادر
دِیْم به دِیْم dim be dim (اس‌مر) رو در	دو قلوبچه
رو، مقابل هم	دَوِشْتِنِ davesten (مَص ماز) بستن
دِیْنِگِنِ dingeni (فع‌مض) بگذاری (مَص	دَوُشِ davoš (فع‌مض) باش
فار گذاشتن، مَص ماز دِیْنِگُوئِن dingoen)	دَوُشِ dūš (اس) دوش، کول
دِیْنِگُوئِی dingoī (فع) گذاشتی	دَوُشْتِه dūšte (فع) می‌دوشید (مَص فار
دِیوَنِه divone (ص) دیوانه	دوشیدن، مَص ماز بَدَوِشْتِن badūšten)
(ذ)	دَوْنِه done (اس) برنج
ذَاتِ zāt (اس) سرشت	دَوْنِه آرَدِ doneārd (اس‌مر) آرد برنج
ذَوِجِه zoyje از ذوق	دَوُنِ پَاشِ donpāš (اس) سینی، ظرف
ذِرَه ذِرَه zerre, zerre (ق) کم کم	چوبی است که لبه ندارد و برای پاک کردن
(ر)	برنج و گرفتن آشغال از آن استفاده می‌کنند
رَاجِته rāhete (امص) راحت کسره «ت»	دَوْنِدِه donde (فع‌مض) می‌داند (مَص فار
	دانستن، مَص ماز دَوْنِستِن donesten)
	دَوْنِشْتِه doneste (فع) می‌دانست

سَمَاع semā (اس) رقص، سماع	سَر کینگ sarking (اس مر) سرازیر
سَمْنِی semni (اس) سمنو	سَر وَرِ sarvari (حر اض مر) از طرف
سَنگینه sangine (اس) سنگدان مرغ	سر، با سر
سَو sū (ص) روشن، نور	سِرِه sere (اس) خانه
سَوَا sewā (ص) جدا و سوا	سَرِه sare (حر) در اینجا به معنی مانند
سَوَاَرِه sewāre (ص اس) سواره، کسیکه بر	است، گاهی به معنی مساوی هم می‌دهد
روی چیزی سوار باشد	مثال: مَن وَ تِه کَار سَرِه بَنییه یعنی کار من و
سَوَارِی sevāri (حا مص) سواری	تو مساوی شد و گاهی به معنی هم سن و
سُوَزَنِه sūzene (فع مض) می‌سوزد (مص)	سال یا سرهمسرش بودن معنی می‌دهد
فار سوختن، مص ماز بَسُوْتِن basūten	مثال وَچِه سَرِه یعنی سرهمسر بچه است
سُوَزَنِه sūzenne (فع مض) می‌سوزند	سِرِه به سِرِه sere be sere (اس مر) خانه
سُوَزَن sūzen (اس) سوزن کسره «ن» نشانه	به خانه
فعل ربطی «است» می‌باشد	سَر پِن سَر sarin sar (اس مر) بالای سر
سِرِدَزْد sirdezd (ص مر) سیر دزد	سُس sos (اس) سیوس
سِسِک sisek (اس مر) کک و مک،	سِفْت seft (ص) سفت، محکم
لگه‌های سیاه متمایل به قهوه‌ای که در	سِفْرِه sefre (اس) سفره
صورت ظاهر می‌شود	سِلَابِی selābi (ص) لختی
سِکَاپی sikāi (اس) اردک	سِلَام selām (اس) سلام
سِی مَن siMen (اس مر) سی من که برابر	سِلَامِت selāmet (ص) سلامت،
است با نود کیلو	تندرست
سِنُو sino (اس) شنا	سَلُوم salom (اس) سلام
سِنْدِه سَلُوم sende salom (اس مر) گل	سِم sem (حا مص) جفتک زدن، پای
مژه، جوش کوچک که در کنار پلک	کویدن

زَمْبِی zambi (فع مض) می‌زنیم	«ن» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد
زِمِستُون zemeston (اس) زمستان	سَاَزِه sāze (اس) جارو
زِنَا zenā (اس) زن	سَاَزَنِی sāzeni (فع مض) می‌سازی (مص)
زَن پَرَاز zanberār (اس مر) برادر زن	فار ساختن، مص ماز بَسَاتِن besāten
زَن پِیَز zanpiyer (اس مر) پدر زن	سَاَزَنَنِی sāzenni (فع مض) می‌سازید
زَن خَوَاخِر zanxāxer (اس مر) خواهر زن	سَاَق sāy (اس) ساق زانو
زَن وَر zanvar (اس فا) زن برنده	سِتُون setūn (اس) ستون
زِنِه zene (فع مض) می‌زاید	سُخِن soxen (اس) سخن
زَنِه zanne (فع مض) می‌زنند	سِر ser (ص) سیر، کسیکه گرسنه‌اش
زَنِدِه zande (فع مض) می‌زند	نیست
زَنِی zanni (فع مض) می‌زنی	سَر بَارِی sarbāri (اس فا) بارکش
زَنِدِه zandeh (فع مض) می‌زند	سَر جِی sarjeri (حا مص) سراشیبی،
زِنْدِی zendi (اس) زانو	سرازیری
زِنْدِیِه zendiye (اس) زانو کسره «ی»	سَر خَا sarxād (ص) آزاد
نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد	سِر خِجِه Serxeje (اس) سرخک، سرخجه
زَنگ بَزُو zangbazo (ص مف) زنگ زده	سَرِی sari (حر) مانند، مثال: وَنِه سَرِی
زُومَا zūmā (اس) داماد	یعنی مانند او هستی یا وَچِه سَرِی یعنی سر
زِرِنْدَاز zirendāz (اس) تشک	همسر یا مانند بچه هستی
زِک zik (اس پر) دم جنبانک، پرنده‌ای	سَر سَرِی sarsari (اس مص) از نوع دوران
کوچک به رنگ خاکستری است	جوانی را بیاد آوردن
(س)	سَر شُو saršo (اس م) اوّل شب
سَارِبُونِه Sārebone (اس) ساریان کسره	سَر کَفِنِه sarkafene (فع) در اینجا به معنی
	«می‌فهمد» می‌دهد، سر می‌افتد

عارض می شود

(ش)

شَاب šāb (اس) گام، قدم

شَال šāl (اس حی) شغال، کسره «ل» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

شَادِي šādi (اس حی) میمون، نام جانوری

است

شَايد šāyed (ق) شاید

شَپَل šepel (اس صو) صوت

شَيتو šeter (اس حی) شتر

شَيتِرِي šeteriye (اس حی) شتر، کسره «ی»

نشانه فعل ربطی «است» می باشد

شَرِيكَ šarik (اس) همباز، شریک گاهی

کلمه شریک در بعضی از مناطق به معنی

ریسمان و طناب بکار می رود مثال:

شَرِيكَ رِه بِيَاژ دَوْنِدَم یعنی ریسمان را

بیارو بیندم

شِفَاء šefāe (اس) شفا، کسره «ء» نشانه فعل

ربطی «است» می باشد

شَگِين šegin (اس) کسکه در موقع

تعویض سال به بیرون از خانه می رود و با

زنگ آغاز سال نو با در دست گرفتن قرآن

و سبزه وارد خانه می شود او را شگین صدا

می زنند، کسکه به مسافرت رفته باشد او را

بعنوان شگین بحساب می آورند، ماه دَرِ مِه

هم گفته می شود

شَل šel (ص) شل، کسکه دست و پایش

از کار افتاده باشد

شَلَا šelā (ص) شجاع، دلیر

شَلَوَار šelvār (اس) شلوار

شَندِنَه šandenne (فع مض) می ریزد

(مص فار ریختن، مص ماز بَیَنْدِي پِن

(basendiye)

شَندِنَه šandenne (فع مض) می ریزند

شَندِي šandiye (فع) می ریخت

شُو šo (ق) شب

شُوپَرِي šoparpari (اس) خفّاش

شُوپِه šope (ص فا) شبگرد

شُوَسَرِي šosari (ق) هنگام شب، شب

شَوْم šom (اس) شام

شُونَس šons (اس) شانس

شُونِه šone (اس) شانه

شُونِه šone (فع مض) می رود

شُونِه šonne (فع مض) می روند

شُونِي šoni (فع مض) می روی

شُو نِشْتِن šoništen (حا مص) «شُو

نِشْتِن» که به شب نشینی گفته می شود

شُوِي šoi (ص ن) شبی

شِه še (ضم) خودش

مثال: شِه بِمُوْ یعنی خودش آمد

شِه بِمُوْ یعنی خودش آمد

شِه še (اس) مال

مثال: وِنِه شِه یعنی مال او است کسره «ش»

نشانه فعل ربطی «است» می باشد

شِش šiš (اس عد) چوب، به عدد شش هم

گفته می شود

مثال: شِش تا بَخَرِیْن یعنی شش تا بخر،

شِش رِه بِيَاژ یعنی چوب را بیاور

شِ مَاز šimār (اس مر) شوهر مادر

شِپِه šiye (فع) می رفت

شِر šir (ص. اس) خیس، حیوان درنده

است

شِرِه šireh (ص) خیس، تر، کسره «ر»

نشانه فعل ربطی «است» می باشد

شِرِیْن تِرِه širintere (ص تفض) شیرین تر

است کسره «ر» نشانه فعل ربطی «است»

می باشد

شِرِ شَرِيكَ širšarik (اس مر) شریک شیر،

دو یا چند نفر که از شیر یک مادر استفاده

کردند گفته می شود

شِرُون širūn (اس) شیر آتش

شِرِیْن دَاز širin dār (اس مر) چای شیرین

(ص)

صَاحِب sāhāb (اس) صاحب

صَافِي šāfi (اس) آبکش، صافی

صَدْمِن sadmen (عد) صد من برابر با

سیصد کیلو است

صَغِير Sayir (ص) یتیم، بی پدر

صَوَاحِي sevāhi (اس) صبح

(ض)

ضَرَر Zarere (اس) ضرر کسره «ر» نشانه

فعل ربطی «است» می باشد

(ط)

طَافِ tāle (اس) بخت، طالع

طَبَل زَن tabl zan (ص فا) زنده طبل

(ع)

عَازُوش ārūs (اس) عروس

قَهْرُکُنْ yahrkon (ص) قهر کن	قُدُقْدُک yodyodak (اس صو) قد قد،
قَبُومْ yayyūm (اس ص) قبیوم، وصی	صدای مرغ خانگی به هنگام تخم نهادن
نماینده	قَشَنگ yasheng (ص) قشنگ، زیبا
(ک)	قَصَاب Yessāb (ص . اس) قصاب، کسی
کُتُو kaaū (ص) کبود	که گاو و گوسفند را می‌کشد
کَنی kai (اس) کدو	قُورِسْتُون yā reston (اس) قبرستان
کَاتی kāti (اس) نردبان	قَصْرَاق yosray (ص) جوان
کَالِی پَشْت kālīpešt (اس مر) پشت لانه	قَلَت kalte (اس) گذرگاه
کَالِی kālī (اس) لانه	قَلِنْدَر valender (اس . ص) قلندر،
کَاتِک kātek (اس) چوب	درویش
کَاتِکَا kātekā (اس مر) توله سگ	قَلَنِهَار valnihār (اس) صبحانه
کَاتِپَنگ kāting (اس) چوب بسیار کلفت	قِمِه yame (اس) قمه
کَپِن دَار وَک kāpindārvak (اس مر)	قِوَاء yevā (اس) قباء
غورباغه سبز درختی	قُوز ūz (اس) قوز، خمیدگی
کَچِه kaje (ادا استه) کجا	قِنَاعِت yēnāet (ص) مغرور کنایه از باد
کَچِه kaje (ادا استه) کجا	در گردن داشتن
کَچِه kaje (ادا استه) کجا	قُود چاقی yod čāyi (ص) مغرور کنایه
فعل ربطی «است» می‌باشد	از باد در گردن داشتن
کَچِک kārčeker (اس) مرغ کرچ	قُود قُوتو tūdyūtū (اس) خدا مثال ای
کَردِه kārde (فع) می‌کرد	قُود قُوتو اِفْتَابْ کُنْ یعنی ای خدا آفتاب
(مص فار کردن، مص ماز هاکاردین	کن
(hākārdēn)	قَهْرُکُک yahr rūk (ص فا) کسیکه قهر
کَریژ käreger (اس) کارگر	می‌کند

ربطی «است» می‌باشد	عَجَب ajeb (ص) عجب
(ف)	عِزَال ezāl (اس) چوبی است که به یوغ
فِرَار ferār (ص) فرار	بسته می‌شود و گاو آهن به آن متصل
فِرْدَا ferdā (ق) فردا	می‌گردد
فِرُو ferū (اس ص) فرو	عَزَب azeb (ص) عزب، مجرد
فَطِير fatir (فطیر، خمیر ورنیامده	عِزْت ezzed (اس مص) عزت
فَلِکْ falek (اس) فلک، آسمان	عِزِزْتِرِه aziztere (ص) عزیزتر است
فِکِه دَار fekkedār (اس) درخت بید	کِسرَه «ر» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد
فِلُون کَش felonkas (اس مر) فلان کس	عِیْل asel (اس) عسل
فِنر fener (اس) فانوس	عَقِب ayeb (ق) عقب
فِنی feni (اس) بینی	عَلِف alef (اس) علف
(ق)	عَمِل amel (اس) عمل
قَات yāt (اس) قوت، زور	عَوُض avez (اس) عوض
قَاشِق yāshey (اس) قاشق	عَهْد ahd (اس) عهد، پیمان
قَایِدِه yāyde (اس) اندازه	(غ)
قَاد قَادِی yādyādi (ص مر) غرغری	غَاصَه yasse (اس) غصه
قَاطِی āti (اف) مخلوط	غَلِیَه yaliye (اس) نوع غذایی است که با
قَایِم yāyem (ص) محکم	مخلوط کردن کدو، پیاز، روغن و تخم انار
قَبْرِسْتُون yabreston (اس) قبرستان	پخته می‌شود
قَبْرِسَر yabresar (اس مر) سر قبر	غِلَاف yelaf (اس) غلاف، نیام
قَد بِلَنْد yadbelend (ص مر) قد بلند	غِلْتِه yelte (اس) غلت
	غَمِه yame (اس) غم کِسرَه «م» نشانه فعل

کازسی kārsi (اس) کرسی	گوسفند ساخته می‌شود و چوپانان در
کاشینه kāšene (فع مض) می‌کشد	زمستان بر تن می‌کنند
(مص فار کشتن، مص ماز بکشیتن (bakošten)	کامپی kāmbi (فع مض) می‌کنیم
کاغذ kāyez (اس) کاغذ	(مص فار کردن، مص ماز هاکارزیدن (hākārden)
کاکاک kākāk (اس) به پهن و فضله بز گفته	کاندیش kāndes (اس) ازگیل صحرایی
می‌شود	کاندیش چین kāndesčīn (فع مر) چیدن
کال kāl (ص)، اگر به دنبال اسم بیاید	ازگیل
به معنی کوتاه می‌باشد و اگر به دنبال میوه‌ها	کانده Kānde (فع مض) می‌کند
بیاید به معنی نارسیده یا خام می‌باشد	کانده kānde (اس) کنده، چوب کلفت
مثال: کال دم یعنی کوتاه دم	کاندی kāndi (فع مض) می‌کنی
کال آنجیل یعنی انجیل خام و نپخته	کانه kāne (فع مض) می‌کنند
کالی kāli (اس) لانه	کباب kebāb (اس) کباب
کالی تک kāletek (ص) نوک کوتاه، لبه	کوتر kūter (اس پر) کبوتر
کوتاه	کپل kappel (اس) پرتاب، چوبی که به
کال چرم kālečarm (اس) نوعی کفش	طرف چیزی پرتاب کنند
چرمی قدیمی	کت kat (اس) دیوار
کال دم kāldem (ص) کوتاه دم	کتار ketār (اس) چانه
کالدومه kāldome (اس گیا) گیاه هرزی	کترا ketrā (اس) نوعی قاشق بزرگ چوبی
است که در شالیزارها می‌روید و شبیه ساقه	است
برنج است	کتک kotek (اس) کتک
کالفت kāleft (ص) کلفت	کتل katel (اس) چوب کلفت
کالک kālek (اس) نوع کت که از جنس پشم	کتل کش katelkaš (ص فا) کسیکه چوب

کیره kere (اس) کرایه	کلفت جنگل را با خود حمل می‌کند
کژدم každem (اس) عقرب	کتیمه kateme (فع) می‌افتادم، افتاده‌ام
کسو kasū (اس) خوشه‌هایی که به اندازه	مثال: کتیره کتیمه یعنی گواره می‌افتادم،
یک دسته در یکجا جمع کنند آنرا کسو	الآن چند روزه که کتیمه یعنی الان چند
گویند	روز است که افتاده‌ام
کسون kasūn (اس) کسی	کتوک katūk (اس) کلوخ
کشتل keštel (اس پر) نام پرنده‌های شبیه به	کتبه kale (فع) است مثال کتاب مه سیره کتبه
گنجشک است	یعنی خانه من است
کش keš (اس) شاش، ادرار	کتین katin (اس) چوب
مثال: وچه کش بزوء یعنی بچه شاش زد	کچه koje (ادا است) کجا
کش kaš (اس) پهلوی	کچه kaje (ص) کج کسره «ج» نشانه فعل
کشه kaše (اس) بغل، آغوش	ربطی «است» می‌باشد
کشینه kašene (فع مض) می‌کشد (مص فار	کچه kače (اس) قاشق چوبی، کفچه
کشیدن، مص ماز یکشی پین bakešiyen)	کدخدā kadxodā (ص مر) به کسی گفته
کشمبه košembe (فع مض) می‌کشم	می‌شود که بزرگ یک روستا می‌باشد
(مص فار کشتن، مص ماز بکشیتن (bakošten)	کدوم kodom (ادا است) کدام
کشین košeni (فع مض) می‌کشی	کدومتی kodomti (اس مر) کدام طرف
کفت koft (اس) کوفت، بلا، درد	ککر kerker (ق) خنده کنان، خندان
کفگیر kafgir (اس) آلتی با دسته دارای	خندان
سوراخهای متعدد، برای پختن پلو استفاده	کیرش keres (اس) طویله، آغل
می‌کنند	کیرک kerk (اس) مرغ
کفمبه kafembe (فع مض) می‌افتم	کیرک کالپی kerkkāliye (اس مر) لانه مرغ
	کیرم karem (ص) کرم، بخشش

گَتِ کِپَنگ gate kink (ص) کسیکه باسن بزرگ دارد	کُوکُو kūkū (اس) کاکا، برادر در زبان مازندرانی به پلنگ هم گفته می‌شد
گُذِرَنه gozerne (فع مض) می‌گذرد (مص) فار گذشتن، مص ماز بُگُذِشْتِن (bogzešten)	کُولِک kulek (اس گیا) اسپند، اسپنج
گِرَ ger (اس) گره	کَه kah (اس) کاه
گِرَوَاز garvāz (اس) آلتی است مانند بیل که بوسیله آن زمین را می‌کنند	کِچَا kijā (اس) دختر
گِرِدِن gerden (اس) گردن	کِپَنگ king (اس) کون
گِرِدِ gerdi (حا مص) بدنبال چیزی گشتن، این فعل بیشتر بدنبال اسم می‌آید	کِپَنگ به کِپَنگ king beking (اس مر)
مثال: اسب گِرِدِ دَرِه یعنی بدنبال گشتن	کون به کون، پشت به پشت
اسب است، خَانه گِرِدِ دَرِه یعنی بدنبال گشتن خانه است	کِپِه kime (اس) منزلگاه صحرای که با کاه بر روی آن پوشیده می‌شود
گِرِدِمِبِه gerdembe (فع مض) می‌گردم	کِپِه kiye (فع) کیست
(مص فار گردید، مص ماز بَگِرِدِشْتِن (bagerdesten)	کَسَرَه «ی» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد
گِرِدِنه gerdene (فع مض) می‌گردد	
گُرش gors (اس گیا) ارزن	
گَرگِین gargin (ص مر) اسب جرب، به گرگین هم گفته می‌شود	
گَرمینِه garmine (اس) لفل	
گِرُون geron (ص) گران	

کُلوم kolom (اس) طویله، اسطبل	کَفَمبِی kafembi (فع مض) می‌افتم
کِلِین kelin (اس) خاکستر	کَفِن kafen (اس) کفن
کِلِپِنه keline (اس) خاکستر، کسره «ر» نشانه فعل ربطی «است» می‌باشد	کَفِنِه kafene (فع مض) می‌افتد
کَمبُزِه kamboze (اس) خربزه	(مص مار افتادن، مص ماز دَکِشْتِن daketen)
کَم سُو kamsū (ص) کم نور	کَل kal (ص) کچل
کَمِر kamer (اس) کمر	کَل پِیژ kalpiyer (ص) ناپدیری
کَمِل kamel (اس) کاه	کَلَاء kelā (اس) کوزه، نوعی ظرف سفالی، کلاه
کَمِه kame (ص) کم است	کَلَش kaloš (اس) کفش لاستیکی
کِنِه kene (اس استغ) چه کسی	کَلَاغ kelāy (اس پر) کلاغ
مثال: کِنِه شِه یعنی مال چه کسی است	کَلِک kalek (اس) نردبانی است چوبی که در باغ روستاها با فاصله کم برای رفت و آمد و مانع وارد شدن حیوانات بر هم چیده می‌شود، کَلِک در زبان مازندرانی به معنی گول زدن هم می‌دهد
کَنَدِنِی kändeni (فع مض) می‌کنی	مثال: مَره کلک بَزُو یعنی مرا گول زد
(مص فار کنندن، مص ماز بَکَنَدِشْتِن bakendiyen)	
bakendesten	
کَنَدِنِه kandene (فع مض) می‌کند	
کُوب kūb (اس) حصیر	
کُوتِنَا kūtenā (اس) نوعی چوب محکم	
کُوپَا kūppā (اس) خرمن‌گاه، جایی که شالی و گندمها را به شکل کوه انباشته کنند	
کُورِک kūrek (اس) کورک	
کُور کَلَاج kūrkelāj (اس) کلاغ سیاه	
کُوز kavez (اس) لاک پشت	

بودی	لاقیه Lāyme (اس) لقمه
گونه gone (فع مض) می‌گوید	لاک Lāk (اس) لاک، لاوک، تگار
(مص فار گفتن، مص ساز باآتوتن	لامیزه Lāmize (اس) ملازه
(bāaūten)	لاهداء Lāhedā (مص ل) پنهان کردن
گونه gone (فع مض) می‌گویند	لیسک LeseK (اس) حلزون
گونه goni (فع مض) می‌گویی	لشکر Lešker (اس) لشکر
گو شیر gošir (اس مر) گاو شیر	لش Laš (اس) افسار
گو وندۀ سز govandesar (اس مک) جایی	مثال: ونه بژودن ره لش کشمبه یعنی گردن
که زمین را با گاو شخم بزنند	او را افسار می‌کشم
گهره gahre (اس) گهواره	لقد Layed (اس) لگد
گی gi (اس) گو، مدفوع	لله Lale (اس) نی
گیرا girā (ص فا) گیرا، کسیکه چشم او	لَمِبِک Lambik (اس) موریانه
گیرنده باشد	لَمپا Lampā (اس) چراغ گرد سوز
گیرنه giyerne (فع مض) می‌گیرد	لَم و لَواشِه Lamo lewāše (اس مر) جایی
گیرنه giyerne (فع مض) می‌گیرد	که پر از خارهای تمشک باشد، در زبان
گیرنی giyerni (فع مض) می‌گیری	مازندرانی به لم و لوار هم گفته می‌شود
	لَمِه سز Lamesar (اس مر) سرنم
(ل)	لو Lo (اس) لگد
لاش Lāš (اس) لاشه	لواش Levāš (اس) لواش
لاغر Lāyer (ص) لاغر	لوچه Lūče (اس) لب
لاغلی Layeli (اس) ماهی تابه	لوش Loš (اس) دروازه چوبی
لاف Lāf (اس) لاف، کسیکه خودستایی	لوه Lave (اس) دیگ
می‌کند، (ص فا) لاف زننده	له دینه Ledene (فع مض) می‌خواباند مثال:

گیرنه gene (اس) نم، رطوبت	گِرُون تِرِه gerontere (ص تفض) گران تر
گو go (اس حی) گاو	است کسره «ر» نشانه فعل ربطی «است»
گوال govāl (اس) جوال، گوال	می‌باشد
گواله دوز govāle dūz (اس) درویش،	گرنده garende (ص مر. اس) گرگین،
تمنه	جرب، یک نوع بیماری سرایت کننده
گوتِه gūte (فع) می‌گفت	است
گوتنه gūtene (فع) می‌گفتند	گَز gaz (اس) گز، مقیاس طول یا معادل ۱۶
گودوش godūš (ص فا) کسیکه گاو	گر است
می‌دوشد	گَزَنَا gazenā (اس گیا) گزنه
گوز gūz (اس) گوز، باد معده	گَگِه gage (اس) برادر، در زبان مازندرانی
گوشی gūši (اس) نوعی بیماری است که	به داماد هم گفته می‌شود
پوست بدن ابتدا پوسته می‌دهد و سپس	گل gal (اس حی) موش
زخم می‌شود این نوع بیماری را در زبان	گیله gele (اس) گلایه، گلی
مازندرانی گوشتی می‌گویند	گَلِی سز galisar (اس مر) روی گلو
گوک gūk (اس حی) گوساله	گِلِستون goleston (اس مر) گلستان
گوک وُن gūkvon (ص فا) کسیکه به	گِل کَتِک gelkatek (اس) کلوخ
نگهبانی گاو می‌پردازد، گوساله دار	گِلِج gelij (اس) گلیم
گوگز gūgezā (اس حی) گوساله	گِمون gemon (اس) گمان
گوگرد gogerd (اس مص) بدنبال گاو	گند gand (اس) بوی بد، گند
گشتن	گندِم gandem (اس گیا) گندم
گوگردی gogardi (ص فا) کسیکه برای	گندِم آرد gandemārd (اس) زگیل،
پیدا کردن گاو بدنبالش می‌چرخد	گندمه
مثال: گوگردی دَیی یعنی بدنبال گشتن گاو	گندِموگ gandemūk (اس) زگیل، گندمه

مَنْزِلَ Manzel (اس) منزل، در زبان مازندرانی به خانه گالشها و چوپانها که در صحرا برای نگهداری گاو و گوسفندان خود بنا می‌کنند تا آنها را به جنگل برای چرانیدن ببرند مَنْزِلَ سَوَهم گفته می‌شود	مَرْغَانِهَ کَانْ Meryānekān (فع مر) تخم مرغ کننده، تخم مرغ کن
مَوَاجِبَ Mevājeb (ص) واجب	مَرْوَچَه Marvače (اس) مارچه
مَنْگُو Mango (اس حی) گاو	مِرِهَ Mere (ضم) مرا
مُوسَ Mūs (اس) کون	مِرَزَارَ Mezār (اس) مزار
مُولَ Mūl (اس مص) مول، کسیکه در کاری تأخیر و درنگ کند و ظاهر خود را خوب جلوه دهد	مِرَشَه Meše (اس) مال من است کسرۀ «ش»
مُونَدِنَه Mondene (فع) می ماند	مِرَغَزَ Mayez (اس) مگس
(مص فار ماندن، مص ساز بَمُونَدِشْتِنَ baMondesten)	مِرَفْتِ Mefti (ص) مفتی، رایگان
مِوَهَ Meve (ضم) برای من	مِرَقَدَسَ Moyaddes (ص) پاک، مقدس
وَه در زبان مازندرانی حرف اضافه است	مِرَلَا Mellā (ص) ملا، به شخص تحصیل کرده گفته می‌شد، باسواد
مِهَ Me (ضم) من	مِمْدَرِضَا Mamdrezā (اس مر) محمدرضا
مِهْرَبُونْ Mehrebōn (ص) مهربان	مِلِیچَه Melije (اس) مورچه
مِهْمُونْ Mehmon (اس ص) مهمان	مِلْهَمَه Melheme (اس) ملهم، هرهم
مِیَ Mi (اس) مو	مِمِیچَ MaMij (اس) کشمش
مِیَا miyā (اس) ابری، مه آلود	مِنَ Men (اس) واحد وزن که برابر با سه کیلو است، در فارسی به یک من گفته می‌شود
مِیَتَ Mayet (ص) مرده	مِنْتَ Mennet (مص) منت
مِیَسْتَ Mist (اس) مشت	مِنِیَتِ Menneti (مص ل) متی، کسیکه کار خود را به رخ فرد در می‌آورد

مَاقِیَ Māye (اس) وقت	دِپَوَازَ رَه لِهَ دِنَه یعنی دیوار را خراب می‌کند
مِیَاَرِکَ Mebārek (ص) مبارک	لِهَ شُونَه Lešone (فع مض) می خوابد مثال:
مُتَبَتَلَا Mobtelā (اس مفع) مبتلا، گرفتار	دِپَوَازَ دَرَه لِهَ شُونَه یعنی دیوار دارد می خوابد، کنایه از خراب شدن
مِیچَه Mejene (فع مر) لگد می‌کند	لِهَ بَدِپِمَ Lebadim (فع مض) بخوابانیم
مِیچَه Meje (ضم) از من، در زبان مازندرانی «چه» حرف اضافه است	مثال: دِپَوَازَ رَه لِهَ بَدِپِمَ یعنی دیوار را بخوابانیم، کنایه از خراب دادن
مُحَرَّم Moharrem (اس مفع) محرم	لِی Li (اس) غار کوه، لانه حیوانات
مَحْکَمَ Mahkem (ص) محکم	لِیَنگَ Ling (اس) پا
مَحْلَه Mahle (اس) محل	لِیَنگِ بِنَ Lingebe (اس مر) زیر پا
مَر مار	
مِرَ Mer (اس) بسم الله	
مَرَبَزَه Marbaze (فع مر) مارزده	
مِرَدَه Merde (ص مفع) مرده	(م)
(مص فار مردن، مص ساز بَمِرِدِنَ baMerden)	مَارَ Mār (اس) مادر
مِرَدَنِ Merdeni (ص نسب) مردنی	مَارَ جَانْ Mārjān (اس) مادر جان
مَرْدَمَ Mardem (اس) مردم	مَادِهَ گُو Mādego (اس حی) گاو ماده
مِرَدِمَه MerdeMe (اس) می مردم	مَادِیُونْ Mādeyon (اس حی) اسب ماده
مَرْدِی Mardi (اس) مرد، در زبان مازندرانی به شوهر خود هم گفته می‌شود	مَازَنْدِرُونْ Māzenderon (اس) مازندران
مثال: یَتَا مَرْدِی بِمَوَه یعنی یک مرد آمد یا	مَاسِندِنَه Māsendene (فع مض)
مِهَ مَرْدِی بِمَوَه یعنی شوهر من آمد	می چسباند
مِرَغَانِهَ Meryāne (اس) تخم مرغ	مَاشَه Māše (اس) انبر، ابزار است که بوسیله آن زغالهای آتش را از آتشدان می‌گیرند

آمدن، مص ماز پیموئَن (beyamoen)	ره هاکنه یعنی او نباید اینکار را بکند
نَشینه nanšene (فع مض) نمی شود	نَوَنه navone (فع مض) نمی شود، مثال:
(مص فار شدن، مص ماز بَشیپِن (baeiyeen)	اینکار نَوَنه یعنی اینکار نمی شود
نَوَنه navonne (فع مض) نمی شوند	
نَوَنی navoni (فع مض) نمی شوی	
نَوَندِنه navendenne (فع مض) نمی بندند	
(مص فار بستن، مص ماز دَوَسْتِن (dawesten)	
نَوَپَشْتِه nevište (فع می نوشت (مص فار نوشتن، مص ماز بَنَوِشْتِن (banvišten)	
نَوِپِن navin (فع نه) نبین	
(مص فار دیدن، مص ماز بَدِی یَن (badiyeen)	
نَوِپِنده navinde (فع مض) نمی بیند	
نَوِپِنه navine (فع مض) نبیند	
نَهَمِ رُوز nohemerūz (اس مر) روز نهم	
نَیَرِنه nayerne (فع مض) نمی گیرد	
نِشْتِی ništi (فع) نشسته‌ای	
(مص فار نشستن، مص ماز هِنِشْتِن (heništen)	
نِشْتِنه ništene (فع) نشسته‌اند	
نِشْتِنده nišendene (فع می نشاند	
نِشْنه nisenne (فع مض) می نشیند	

(مص فار شستن، مص ماز بُشْتِن (bašosten)	نَکَاَنِه nakāne (فع مض) نمی کنند
نِشْناپی nešnāei (فع مض) نشوی (مص فار شیندن، مص ماز بُشْناسْتِن (bešnāsten)	نَکَاَنِه nakāne (فع مض) نکند
نِشْند našend (فع مض) نریز	نَکَتِمِه naketeme (فع مض) نیفتادم
نِشْنِه nešene (فع مض) نمی بیند	(مص فار افتادن، مص ماز دَکِیتِن (daketen)
نِشْوِپِن našoein (فع مض) نروید	نَکِف nakēf (فع مض) نیفت
نِشْون nešon (اس) نشان	نَکِفِنه nakefene (فع مض) نمی افتد
نِشْونه nešone (اس) نشانه	نَکِنْدِه nakonde (فع مض) نمی کند
نِشْپِرِن naeirin (فع مض) نگیرد	مثال: وَه کاز نَکِنْدِه یعنی او کار نمی کند
نِصَارِه nesāreh (اس) مسیح، نصارا	نَکِنِه nakone (فع مض) نکند
نِئِبْتِه naeiteh (فع) نگرفت	نَکِنِن nakonen (فع مض) نکنید
نِئِرِه naeireh (فع مض) نگیرد	نَکِنِن nakonin (فع مض) نکنید
نِئِمِه naeime (فع) نبودم	نَلَوِنه nalone (ص) سگ یا کسیکه خیلی سر و صدا می کند و غر می زند
نِئِمِی naeimi (فع) نبودیم	نِماَسَر nemāsar (ق) غروب
نِقاَرِچِ neyārči (ص مر. اس مر)	نِمِجِیم namejim (فع مر) لگد نکنیم
نقاره‌چی	(مص فار لگد کردن، مص ماز دَوِیتِن (dameten)
نَکَاَرِدِه nakārde (فع) نکرده، کسرۀ «د»	نِشْون nemošon (ق) غروب
نشانه فعل ربطی «است» می باشد	نِمِک nemek (اس) نمک
نَکَاَرْدِی nakārdi (فع) نکردی	نِمِکْدون nemekdon (اس) نمکدان
(مص فار کردن، مص ماز هَاکَاَرْدِن (hākārden)	نِنَا nenā (اس) مادر
	نِنِه nene (فع مض) نمی آید (مص فار

نیشنی nišenni (فع مض) می‌نیشنی	مثال: وینه وِسته بَئِرْ یعنی برای او بگیر	وَمْبِ vombi (فع مض) می‌شویم
نِیَنگِنْدِه ningende (فع مض) نمی‌گذارد	وِستِه veste (اس مص) میل داشتن	مثال: خِلِه بَخورِیم مَرِپُض وُمْبِ یعنی
(مص فار گذاشتن، مص ساز دِپَنگُوئِن (dingoen)	مثال: مِه رِه اُ وِسته یعنی من میل به آب خوردن داشتم	زیاد بخوریم مریض می‌شویم
نِی ni (فع) نیستی، نِبی یعنی نیست مثال:	وِستِه vaste (ص) بس است کسرۀ «ت»	وُندِنِه vandene (فع مض) می‌بندد (مص)
فلانی تِه نِی یعنی فلانی تو نیستی	نشانۀ فعل ربطی «است» می‌باشد	فار بستن، مص ماز دَوِستِن (daves ten)
نِیَارِین niyārin (فع مض) نیاورید	وَسْنِی vasni (اس) وسنی، هوو	وَنگَ vang (اس) بانگ، آواز
(مص فار آوردن، مص ماز پِیَاژِدِن (biyārden)	وِشِنَا vešnā (ص) گرسنه	وَنِی voni (فع مض) می‌شوی
نِیَاْمُزَزَه niyāmorze (مص م) نیامرزد	وِشِنَاِی vešnāi (ص) گرسنه‌ای، گرسنگی	وِنِه vene (ضمی) او
نِیَل niyel (فع نه) نگذار	وِشُون vešon (ضمی) ایشان	مثال: وِنِه شِه یعنی مال او است
نِیَلِنِه niyelne (فع مض) نمی‌گذارند	وِشِل vešil (ص) بی‌مزه	وِنِه vene (اس مص) میل داشتن
(و)	مثال: فِلَانِی خِلِه وِشِل یعنی فلانی خیلی بی‌مزه است	مثال: مِه رِه اُ وِنِه یعنی من میل به خوردن
وَا vā (اس) باد	وِفا vefā (اس مص) وفا	آب دارم
وَاِش vāreš (اس) باران	وَك vak (اس) غورباغه	وِنِه vene (ق) باید
وَاِشِی vāreši (ص نس) بارانی	وَاِژِنِه vagerne (حر) وگرنه	مثال: مِه وِستِه وِنِه بخرینی یعنی باید برای
وَاِرِنِه vārene (فع مض) می‌بارد (مص فار	وَلِی veley (اس) فشار	من بخری
باریدن، مص ماز بَوَاِرِستِن (bevāresten)	وَلِه vale (ص) کج، خمیده	وُنِه vone (فع مض) می‌شود
وَاَز vāz (ص) باز	وَلِه خَر valexar (ص مر) خر لنگ	مثال: وِچِه مَرِپُض وُنِه یعنی بچه مریض
وِچِه vače (اس) بچه	وَلِه کِتَار vale ketār (ص مر) نک کج	می‌شود
وِچِه کُونِه vačekone (اس) کهنه بچه	وَلِه وِپَاَز valeviyāz (اس مر) خمیازه، دهان	وُنِه vonne (فع مض) می‌شوند
وِچِگی vačegi (اس) بچه‌گی	دره	وِپِنْدِه vinde (فع مض) می‌بیند (مص فار
		دیدن، مص ماز بَدِیِ پِن (badiyen)
		وِه ve (ضمی) او
		مثال: وِنِه وِه دَسْت رَاسْت کَاِنِه یعنی برای

وَزَز varz (اس) شخم، شیار	وَزَا verzā (اس ح) گاوانر	وَزَف varf (اس) برف
وَزِف رُوز varferūz (اس مر) برف روز	وَزَك verk (اس ح) گرگ	وَزِمِز varmez (اس گ) گیاه هرزی است که
		در شالیزارها می‌روید و شبیه ساقۀ برنج
		است
وَرِه vare (اس) طرف است کسرۀ «ر» نشانه	فعل ربطی «است» می‌باشد مثال: کُدُوم وِرِه	یعنی کدام طرف است
وِه Ve (ح راض) برای، مثال: وِنِه وِه کِتَاب	بَخَرِپِن یعنی برای او کتاب بخر	وَزَنِه varne (فع مض) می‌برد (مص فار
		بردن، مص ماز بَوِرِدِن (baverden)
وَز نَخَوَاژِنِه var naxārne (فع پیش)	بر نمی‌خورد کنایه از جور درنیامدن	مثال: مِه وِستِه وَز نَخَوَاژِنِه اَمُرُوز
		بُورَم یعنی امروز برای من جور در نمی‌آید
بروم	وِرِه ve re (ضمی) او را	مثال: وِرِه بَئِرْ یعنی او را بگیر
		وِستِه veste (ح راض) برای

او دست بلند می‌کنند

(ه)

هā (حر) های غیر ملفوظی است که در زبان مازندرانی معمولاً بعد از ضمیر و اسم و صفت با حرف مکسور ماقبل می‌آید پس هر گاه در پایان اسم و صفت بیاید به معنی فعل ربطی «است» می‌دهد

مثال: وه خَیله قَشَنگه یعنی او خیلی قشنگ است یا بَیته خَرَبزه نَصَب شَالِه یعنی خربزه پخته نصب شغال است

هَارَشِی hārši (فع) دیدی

مثال: کُمَدِ دِلِه ره هَارَشِی یعنی درون کمد را دیدی

هَارَشِی hārēši (فع مض) بینی

مثال: خوانِه هَارَشِی یعنی می‌خواهی بینی
هَادِه hāde (فع مض) بده (مص فار دادن، مص ماز هدائن hedāen) مثال: تِه مِرِه پُول هَادِه یعنی تو به من پول بده یا آگِه وه مِرِه پُول هَادِه مَن وَ رِه کِمِک کَامِه یعنی اگر او به من پول بده من او را کمک می‌کنم
هَارِه hāre (فع مض) ببین

مثال: تِه مِرِه هَارِه یعنی تو مرا ببین

هَاكَارْدِڤ hākārdek (مص ماز) کردن

هَاكَارْدِنِه hākārdene (فع) کردند

هَاكَارْدِه hākārde (اسم) کرده

هَاكَارْدِی hākārdi (فع) کردی

هَاكَانِمِ hākānem (فع مض) بکنم

هَاكَانِمِ hākānim (فع مض) بکنیم

هَاكَانِمِ hākānem (فع مض) بکنند

هَاكَارْدِمِه hākardeme (فع) کردم

هَاكَارْدِه hākarder (اسم) کرده

هَاكَانِ hākān (فع ام) بکن

هَاكَانِنِ hākānen (فع مض) بکنند

مثال: بَوَر شَايد وه ره تَبِت نام هَاكَانِنِ یعنی

بَر شاید او را ثبت نام بکنند

هَاكَانِه hākāne (فع مض) بکند

هَاكَانِی hākāni (فع مض) بکنی

هَاكَانِمِ hākānim (فع مض) بکنیم

هَاكَانِنِ hākānin (فع مض) بکنید

هَوو hāvū (اس) هوو

هَیج hex (اس) حلقوم، حنجره

هَدَا hadā (فع) داد

هَدَائِنِ hedāen (مص ماز) دادن

هَدَا بُوَشِه hedāboše (فع مر) داده باشد

هَدَانِ hedān (مص) دادن

مثال: قَرَضِ رِه وَنِه هِدَانِ یعنی قرض را

باید داد

هَدَايِی hedāei (فع) دادی

هَز و بِز herrobir (ص) عجله، تعجیل

کسیکه برای رفتن به جایی عجله دارد

هَرِستِ herest (فع) بایست

(مص فار ایتادن، مص ماز

هَرِستایِنِ he restā en)

هَرِستِی heresti (فع) بایستی

هَادِه hādeh (فع ام) بده

هَز کَس harkes (اس مر) هرکس

هَرِه here (فع ام) بلند شو، برخیز

هَزَار تُوومِنِه hezārtomene (اس مر)

هزار تومان است، کسرۀ «ن» نشانه فعل

ربطی «است» می‌باشد

هَسْتِنِه hastene (فع) هستند

مثال: وَشُونِ مِه هَمَسَايِه هَسْتِنِه یعنی آنها

همسایه من هستند

هَلْمُو halmo (اس مر) آب هلیم

هَلِی چَچِی haličāči (اس مر) چوب نیم

سوخته درخت آلوچه

هَمِش hameš (ق) همیشه

هَم قِطَارِنِه hamyetārene (اس مر) هم

قطار هستند

هَمِنِ hemen (اس) بیرون، صحرا

مثال: بَوَرِنِ هَمِنِ بَارِی هَاكَانِنِ یعنی شما

بروید بیرون بازی بکنید

هَمُون hamon (ص) همان

هَنِش heniš (فع ام) بنشین

(مص فار نشتن، مص ماز هَنِشْتِنِ

heništen)

هَنِشْتِمِی heništimi (فع) نشستیم

هَنِشِمِ henišim (فع مض) بنشینم

هَنِشِنِ henišin (فع مض) بنشینید

مثال: شما هَنِشِنِ وَشُونِ اَنِه یعنی شما

بنشینید آنها می‌آیند

(ی)

یَا بُو yābū (اس حی) اسب نر

یَا رِدِه yārde (فع) می‌آورد

(مص فار آوردن، مص ماز بَیَارْدِنِ

biyārden)

مثال: دَئِیپِه یَا رِدِه وَنِه دَسِتِ چِه دَکِتِه یعنی

داشت می‌آورد از دست او افتاد

یَا رِنِه yārne (فع) می‌آورد

مثال: هَر کَس بَوَرِدِه شِه یَا رِنِه یعنی هر کس

برد خودش می آورد

یارِی (اس) yāri جاری

یال (اس) yāl، موی گردن اسب

یَتّا (عد) yattā یک

مثال: مِه وَشْتِه یَتّا پِیّاژ یعنی یکی برای من

بیاور

یَتّا چِی (اس مر) yattāči یک چیز

یَخ رُوش yax rūš (ص فا) یخ فروش

یَکدُونِه yekdone (اس مر) یک دانه

یَکسون yekšon (ص مر) یکسان

یَک مِیَن yek men (ص مر) یک من

یَلْنِه yelne (فع مض) می گذارند

(مص فار گذاشتن، مص ماز بی هِشْتِیَن

(bihešten) یا بی پِشْتِیَن